

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب رساله

مؤلف محمد علی رشتی رشتی

مترجم

شماره قفسه ۴۸



جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی



۴۶
۲۱۰
۲۱۰
۲۱۰
۲۱۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب رساله

محمد علی شریعتی

مؤلف

مترجم

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب

۲۳۲
۲۱۰
۱۵
کتابخانه

12

531

نماید دویم باید گفت دستها بر پشت
دستها کشیده شود نه عکس
و هرگاه انگشتی با چیز دیگر
در دست باشد بیرون آورده
یکم در پایان نماز است و در آن
چند فصل است **فصل اول** در مقدمه
نماز است پس چنانکه دانستی که شرط
نماز طهارت است **بدان** مقدمه مائت

غلازنی

۲
نماز شش چیز است **اول** شناختن
وقت **دوم** شناختن قبله **سیم**
باید لباس نماز گذارند غصبی
نباشد با نجس **چهارم** مکان نماز
گذارند غصبی نباشد **پنجم**
سجده بر چیزی کند که سجده
برو صحیح باشد مثل خاک و چوب
و کاغذ سفید **ششم** دانستن

عدد رکعات نماز **فصل دوم**

در افعال نماز است و واجبات

ان هشت چیز است **اول** نیت

دوم تکیه بر آلا حرام **سیم** قیام **چهارم**

قرائت **پنجم** رکوع **ششم** سجود

هفتم تشهد **هشتم** سلام

و واجبات رکوع پنج است **اول**

خم شدن **دوم** اقامت گرفتن بقدر ذکر

ذکر تکبیر

ذکر تکبیر شب سبحان ربی العظیم **سیم**

و مجله پاسه مرثبه سبحان است

گفتن **چهارم** راست شدن **پنجم**

اول اقامت گرفتن و واجبات سجود

هفت است **اول** هفت موضع را

بر زمین گذاشتن **دوم** زمین بلند

و پشت بنور زبانه بر کفنی یک خشت

سیم سجد به حدی کردن که چنان

باشد سجده بران **چهارم** آرام گرفتن
بفرد ذکر **پنجم** ذکر کردن یکصد مرتبه
سبحان ربّ الا علی و بحمد باس
مرتبه سبحان الله **ششم** سر از
سجده برداشتن **هفتم** آرام گرفتن
و واجبات تشهد پنج ایت **اول**
آرام گرفتن **دوم** گفتن و تشهد آن
سوم محمدایوب و در سوره **چهارم** اللهم
صلی

لا اله الا الله
محمدایوب

صلی علی محمد **پنجم** وال محمد **بدانکه**
هر که یک چیز از این واجبات را نگوید
چون که مذکور شد در نماز ترک کند
نمازش باطل است خواه شرط نماز
باشد مثل طهارت و ستر و عورت
و خواه جزو باشد اگر چه غیر ذکر باشد
چون قرائت مثلاً و اجزاء قرائت
اگر چه یک حزب باشد یا یک بیت

نماز باشد مثل ارام گرفتن در رکوع
و سجود و مثل آهسته خواندن و
بلند خواندن قرائت و مثل واجبات
بعضی بر بعضی و جاهل مسئله
حکم عامد دارد در اینکه هرگاه چیزی
از اینها را که گفته شد اخلال کند
نمازش باطل است بلکه غایب که بدو
اخذان محض است حی و سبطه بابوا

محمّد

۵
سبطه کوده **فصل سیم** در شکایات نماز

بدانکه شك در عدد رکعات نماز صحیح و

و شام و در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی

مثل ظهر و عصر و عشا غایب باطل است **اما**

شك میان تو و سید در نمازهای چهار

رکعتی هر جا باطل است مگر بعد از هر دو

سجده که در آنوقت بنا بر سه میکنند

و غایتش اتمام میکنند و یک رکعت نماز

ایستاده احتیاطاً میکند **اما** شد میان

سه و چهار هر جا باشد بنا بر چهار میکند

و نماز اتمام میکند و یک رکعت نماز ایستاده

احتیاطاً میکند **اما** شک میان دو و چهار

بعد از اكمال سجده بنابر چهار میکند

و بعد از سلام دو رکعت نماز ایستاده

میکند **اما** شک میان دو و سه و چهار

بعد از اكمال سجده بنابر چهار میکند

و اول

و اول دو رکعت نماز ایستاده و بعد رکعت

نشسته میکند **اما** شک میان چهار و پنج

بعد از اكمال سجده بنابر چهار میکند

و سلام میگوید و دو سجده سهو میکند و

قوله **والله** و هرگاه بپای ایستاده باشد و شک

میان چهار پنج کنجی نشسته و نشسته

میخواند و سلام میگوید و دو رکعت نماز

نشسته میکند یا یک رکعت ایستاده **اما**

سهو بدانکه هرگاه سهو را ترک کند چیزی نیل

که در کن غار باشد و داخل رکن دیگر نشد

باشد بر میگردان و آن رکن و اگر فراموش

کرده بعمل جای و در یا ما بعد از آن و اگر در رکن

دیگر داخل شد باشد غار را اعاذ می کند

بدانکه اگر سهو اینکس از غیر رکن باشد آن

سهو قسم است **اول** آنکه بر او هیچ چیزی نیست

و غارش صحیح است مثل کسی که فراموش

فراموشی

فراموش کرده باشد یا بر کوع رود یا بند

و استرخ خند و فراموش کند یا بر کوع

رود تا بر کوع نرفته باشد یا ذکر کوع را

فراموش کند یا او را م گرفت در کوع را

فراموش کند تا آنکه راست شود یا سر به

داشتن از کوع را فراموش کند یا او را م گرفت

در کوع را تا آنکه بسجود رفته باشد یا

فراموش کرده باشد سجود بر یکی اعضا

فراموشی

هفت گانه را که غیبی پشایه باشد که چون لازم نمی آید **دو** آنکه ندارد و
فراموشی سجده پشایه داخل و فراموشی تلا فی دارد لیکن سجده سهو
سجده است که مذکور شد مشروط آنکه فراموشی با و لازم نیست مثل کسبی که **سجده**
کرده باشد آرام گرفتن در سجده را با اكمال آورد اینک فرائض چند را انکرو
دفع و اسرار سجده با آرام گرفتن بعد از سر و حال اینک شروع در سوره
برداشتن از سجده اقل را یا نشستن و آرام کرده باشد یا سوره را تمام کرده
گرفتن در تشهد را تا داخل بر رکن شود و هنوز بر کوه نرفته بر میگرد
که بر هیچ یک ازین فراموشی ها چیزی واحد و سوره را میخواند و کسبی

که بخوابد پیش از سجود

و رکوع نکرده بر منجهز و لا

می ایستد و رکوع میکنند و هم

چنین هرگاه فرا موش کند یک

سجده را با دو سجده را با ششده را

پیش از آنکه بر کو رکعت دیگر و

بر میگرد و ندارد رک را میکنند

سیم آنکه ندارد و سجده و سهو

هر دو را

هر دو را رد مثل اینکه بخوابد

و بعد از رکوع اینکه ششده

را بخونده یا یک سجده را ترک

کرده یا آنکه بعد از سلام ترک

یک سجده یا ششده را که از رکعت

آخر باشد بخوابد یا بد غذا می

و بعد از سلام فرا موش کرده را

و سجود و سهو نیز میکنند **خاطره**

در بیان آنچه باعث سجده سهو
میشود و آن پنجست **اول** سخن
گفتن در نماز سهوا اگر چه بدو
گفتن حرف بیشتر باشد **دویم** سلام
بی موقع **سیم** سهو که در یک
سجده تارکوع کند **چهارم**
فراموشی که در نشسته اگر چه
اللهم صل علی محمد و آل محمد باشد



پنجم شک میان چهار پنج بعد
از اكمال سجده نپایانست که در
صورت فراموشی یک سجده و شهادت
بعد از سلام دو سجده سهو میکنند
بدانکه گفتن سجده سهو اینست
که اول نیت میکنند و دو سجده
سهو میکنند از برای سجده که مثلاً
در این نماز فراموشی کرده ام



واجب قرینه الی الله شاه بی فاصله سجده
 رود مثل سجده غار و بگوید در سجده
 بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل
 محمد پس آن سجده سر بردارد و درست
 بنشیند و باری دیگر سجده برود مثل
 سجده اول و سر بردارد و بنشیند و تشهد
 سبک بخواند باین قسم که اشهادان
 لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله

۱۳۱

اللهم صل علی محمد و آل محمد
 السلام علیکم و در سجده سهو
 قبل و نه و بعد تکیه ضرورت نیست
 اما احتیاط اینست که پیش از سجده
 تکیه بگوید تمت الزمان
 بعون الله تعالی و سبحانه

در خواندن دعا طریقی از
 ۲۲۲۲۲۲۲۲
 ۲۲۲۲۲۲۲۲
 ۲۲۲۲۲۲۲۲
 ۱۲۲۲۲۲۲۲

[illegible]

بک پسر ولا نشتر

هدایه السامیه بحکم امام امام علی بن ابی طالب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین وصلى الله على محمد وآله الطاهرين
الطريق هم هارود وطرک کتاب برات جنات در برخی مسکن
مهمه شریعت فرعیته ما خورده از بعضی قضاوی جناب
مشغی الاغلاب مجتهد الزمانی اعلم العلمانی واقعه
الغفرانی اعنی جناب امام میرسد علی طاب جناب طاع
تکلیف الهی است که این ثواب نظام نلامده داشته باشد
محمد علی رشتی تقی الامام علی به بعضی است از شرح جامع
از جناب امام و غیران از نادانان ایشان جمع و احاطه
معمده و دران چند باب است با بیا اول در بیان

الحکم

احکام طهارت

ابواب طهارت

الحکم طهارت که عبارت از وضو و غسل و تیمم و پاکیزگی
کردن از نجاسات و دران چهار فصل است
فصل اول در بیان احوال ابیات بدانکه آب
در تقسیم اول بر سه قسم است یکی آب مطلق و مملو
از آن آبی است که در نام بودن او نام آب جناب
باضاعه کردن و نام بودن چیز دیگر نباشد مثلاً آب
مغارف که مان وضو میکنند غسل میکنند که چون
پرسند که این چه چیز است گویند آب است و در میان
او نجس که گویند آب چه چیز است زیرا که همین او را
وس و ما تنقأ اب مضاف نیست بگویند مثلاً آب
عقود آما آب انکو است با آب کل است که کل آب
عبارت از آن باشد حاصل آنکه مطلق آب است که در
اصل صافی شده است اسم آب با احتیاج بلفظ ذکر
نداشته باشد اگر چه کافی بلفظ ذکر و تیمم کنند
مثل آنکه گویند آب چاه آب نظیر این مایه آنکه تمام

و غیر از آن در جاکه اگر لفظ چاه یا بانه یا بان یا حمام
 یا بلفظ آب هم میگویند هیچ در اصل آب بودن او ضرر ندارد
 و بشرای گفته مثلاً که این آب نیست آب چاه است و هم
 چنین سایر ابها را میگویند بلفظ چاه و این معنی است که آب
 حوزده را مثلاً هرگاه بگوئی آب است و لفظ حوزده
 میگوید یا حوض یا بگوئی در ارتفاع است و اگر کسی
 بگوید که این آب نیست آب حوزده است راست گفته
 پس فرق میان آب بلفظی و آب معنای معلوم شد
 و در قسم از این که در کورده و قسم سیم است که
 آن را استخوان مینامند و مواد از آن است که بدیه
 استانی یا حیوان یا انسان رسیده باشد و حکم هر یک از
 آن قسم مد کوره چنین باید بپاشد شود یعنی از آن که
 که اما آنچه از بلفظی است یا است در اصل و یا از کشته
 و در دفع حدیث بر سر کوفتن و عسل کردن باز میشود
 و از آنکه است پس میگوید و از آنکه بلفظی که این قسم از

مخالف

استخوان

اب مطلق بر قسم

سیم قسم سانی بود نیز بر سه قسم است یکی آب استاده
 دوم آب جاری سیم آب چاه اما آنچه آب استاده است
 اگر کمتر از آن است محض رسیده باشد و آنچه بانی محض میشود
 و اگر بگوید که آب چاه است محض میشود و خواه در کوه
 باشد یا در دشت و خواه در حریمها و هم چنین محض شود
 آب چاه که آب است که سرچشمه داشته باشد که از آن
 بقوه بیرون آید یا بدون قوه بیرون آید و درین صورت
 که بدون قوه بیرون آید اشکالی نیست و اما آنچه آب
 استاده که بقدری که گویا باشد و آب جاری که
 چه کمتر از آن باشد بلافاصله محض میشود و اگر
 آنکه در آن با بوی یا طعم آن آب از بوی یا طعم
 باشد مثلاً آنکه خورق بسیار در آن ریخته که در کشت
 سرخ شود یا بوی یا طعمی در آن افتد که بوی
 بول یا مردار مثلاً و از آن آب باقی شود یا بوی
 یا مردار یا غایت دیگر از اینها غایتی که خواهد

تعداد شود در آن آب ظاهر گردد که درین وقت آن آب
 اگر چه بقدری که با جاری با آب چاه باشد محسوس خواهد بود
 زیرا که هیچ ابی نیست که یکی از این سه نوع تغییر متغیر شود
 همان آب پاکیزه بماند لیکن دانسته که این تغییر است باید
 بعضی نجاست یعنی بخودی نجاست باشد تا آب تغییر
 آب محسوس شود و آنکه چیزی پاکیزه نباشد و در آن
 آب شود و آنکه بوی یا طعم آن چیز پاکیزه
 شود و تغییر باید پس بنا بر این هرگاه کل محسوس داخل
 گردد و آن را کل الوده گفته یا بوی کل یا مزه آن در
 آب ظاهر گردد و آن آب جاری محسوس میشود و بوی که آن
 کل را ملال الیه بوده و نجاست اصلی عارض آن گشته
 و آنکه در آن آب ظاهر شده از گشت نه از نجاست
 زیرا که آن کل را محسوس کرده و برین قیاس است اگر چه
 کل اسم ظاهر الیه در بوی باشد مانند ما سینه کلاه
 و در غایت و در آنکه از چیزهایی که اصل ایشان آب است

و ملاقات نجاست محسوس شده اند که نفس آب با اینها اعتقاد دارند
 و میباید دانست که این تغییر بیکه گفتیم که باعث نجاست
 آب میشود مراد از آن تغییر حسی است یعنی تغییر بیکه
 در آب ظاهر باشد نه نقد بوی که گوئیم که اگر فلان
 چیزی در تغییر در آب ظاهر میشود و بجهت این در تغییر
 ظاهر شده پس از این در معنی متغیر است و نجاست
 بلکه ما دانستیم که در ظاهر متغیر نشود و در ظاهر متغیر
 آنکه چیزی که مدتی مانده بود و رنگش از چیزی که در
 تغییر یافته داخل آب شد تا آن رنگین نشد و اما اگر
 آن چیزی که در حال تازگی داشت داخل آب میشد
 و در آن رنگین میکرد و از این آب الحال که تغییر ظاهر
 در او بهم نرسیده و این تغییر نقد بر عاقل اعتبار ندارد
 و هم چنین هرگاه مثلا خربزه داخل آب کلاه رود
 بخوبی که اگر از آب بوی خود میدهد و در آن کل
 پس چون در آن ظاهر میشود و در آن تغییر بیکه

اگر چه موافق آنچه گفتیم بان ضرر ندارد و لیکن در این قسم
 که ظاهر نشدن نصیر عینت مابقی باشد اشکال است
 و احوط اجتناب است از چنین اب و دیگر دانسته که نصیر عی
 که باعث نجاست آب میشود از است که بکلی از آن سر
 شتم نصیر باشد یعنی نصیر رنگ با آب با طعم نجین
 نجاست باشد پس هرگاه نوع دیگر نصیر به نجاست
 در آن آب هم رشتند ضرر ندارد مثل آنکه آب سرد بود
 بکوی بول از هوای سردی که داشت افتاد و نصیر با
 وصف سردی و بنوعی از کوی لیکن هیچ یک از آنکه در آن
 و بنوع طعم معتبر نشده الحال از نصیر سردی بکوی
 و هم چنین که عکس شود یعنی آب کوی بود و نصیر
 بول مثلا از هوای گرمی که داشت افتاد و همچون
 طایس سایر نصیرات که خارج باشد از نوع نصیر عی
 که اول مذکور شد اما مقلد و کوی بود و نوع غریبی
 شده و بکوی است که هر دو در بین و طلال است بر طلال

عراقی بنا بر قول اظهر مؤلف گوید که بنا بر آنکه جناب
 محمد رضا فی این معنی استنادی و افاضی ام افاضی علی غلو
 الصدق جناب رحمت و عثمان پناه افاضی باقر بهمان
 نود الله بودند نصیر فرموده و طلال عراقی مد و می در
 شرع است و هر دو در بعضی شغال صبر و ای
 زمان است و یک سهم از چهل سهم شغال است و اگر
 پس مد و می در هم بودن و طلال عراقی شغال شغال
 صبر و دیگر بی شغال میشود و چون شغال شغال
 بیکدیگر هم از زبان حساب شود معلوم میشود که وزن
 و طلال بازده در هم و نیم الا سه ربع شغال خواهد بود
 پس و طلال بازده در هم شاهی که عبارت از بازده در
 نیم حساب می شاهی شازده عیامی باشد بکرم و هم
 خود کثرت است پس باز حساب وزن که قرار بود
 و طلال عراقی باشد شغال شغال و یک چارک
 حساب می شاهی شازده عیامی این زمان میشود و

نوزده در هر شغال
 شغال در هر یک سهم

بعضی از علما و طبل را بعد از آنکه در آن تعبیر کرده اند که یک مقابل
 نیم رطل و ربع است بنا بر این وزن که یک مقابل و نیم رطل
 خواهد بود یعنی صد و ده و من شاهی نمانده و عباسی و
 یک چار یک است نیم آن انقی نوع دوم از خند بد کو
 خند بد با احتیاج است یعنی پیموده و آن بنا بر تری است
 شش رطل و سه شش عرض و سه شش عرض است که چون
 بعضی در بعضی ضرب شود بیست هفت ضرب میشود
 که بد طریقی و با اینکه سه طریقی در پهنای هر جن
 یکو می ضرب شود سه سه سه سه سه سه که نه با
 و این عدد در سه معنی ضرب شود سه سه سه
 که بیست هفت باشد لیکن قول را حوط بلکه شاید
 از است که هر یک از دوازده و پنجاه و کوردی سه
 شش و نیم حاصل شود که بعد از ضرب چهل و شش
 هفت من شش میشود باین معنی که سه طریقی در سه عرض
 ضرب شود نه یکو در سه طریقی در نیم عرض ضرب

تعدیل

شود سه سه که یک و نیم باشد بهم میرسد و نیم طریقی در
 سه عرض ضرب شود باز یک و نیم حاصل میشود و نیم
 طریقی در نیم عرض ضرب شده نیم نیم که رجعت حاصل
 میشود و مجموع اینها که از ضرب طول در عرض حاصل شده
 دوازده و یک ربع است الحال این دوازده و ربع در سه
 نیم معنی ضرب میشود باین معنی که دوازده و سه
 شش است و ربع در سه سه ربع است دوازده و یک
 شش است و ربع در نیم نیم ربع است و این ربع چهل و شش
 هفت من شد اما چهل و دو و شش پس واضح است
 و اما هفت من که هفت سه از هفت سه هم یکو در
 صحیح باشد از جمع شدن سه ربع با یکدیگر هم رسیده
 زیرا که هر ربعی دو غز است پس سه ربع شش من باشد
 و با یکدیگر که دانسته هفت من شد و حاصل که با یکدیگر
 از چهل و سه شش یک هشت یک شش که است و آنکه
 فائده ضرب کو این است که موافق که عدل است و میشود

همیشه چنین نیست که در لای و پنی و کودی و همه یک شکل
 باشد تا معلوم شود که هر یک سه نفس یا سه نفس و نیم
 یا نه پس چون تفاوت باشد مضایقه مساحت که در علم
 حساب مقرر است مساحت شود و معلوم شود که حاصل
 مجموع به بیست و هفت شیر یا چهل و دو شیر و هفت تن
 می رسد و این هر شکل از شکلهای مضایقه و علم
 حساب مقرر است که از مختصر کجا پیش از کرا آنها ندارد و لیکن
 چند مثال از شکل چهارگونی که غالباً حوضها باز میکنند
 مذکور می نمایم تا سبب بیرون کردن پس میگوئیم که هرگاه
 در لای و پنی و کودی چهار شیر باشد و پنی و کودی
 سه شیر چون چهار شیر در لای و پنی و کودی و پنی و کودی
 کنیم هفت گردد و چون از هفت برادر سه شیر کودی
 منوب کنیم بیست چهار شیر شود و معلوم کرد که کمتر
 از آن است حتی حساب سه شیر و پنی و کودی و لای و پنی
 باشد و پنی و کودی و کودی و پنی و کودی و پنی و کودی

مقاس مابقی منوب کنیم مجموع چهل شیر میشود و حساب
 سه شیر و پنی و کودی و پنی و کودی و پنی و کودی
 شد و اگر در مثال اخیر منوب سه شیر میشود مجموع چهل
 شصت شیر میشود که به هر دو حساب زیاده از آن بود
 و علی هذا المقاس استهای باید بدانند که نزد اکثر علماء
 در آب کو آنکه سطحهای آب مساوی یکدیگر است و این
 و بلندی تفاوتی باشد لیکن ظاهر آنست که بیشتر
 منوب نیست و هم چنین بگوئیم که منوب و پنی و کودی
 که مجموع کر باشد کانیست و پنی و کودی و پنی و کودی
 مثل آب کو و جاری و ملاقاتهاست بخیر میشود و اگر
 کمتر از آن باشد پنی و کودی و ملاقاتهاست و پنی و کودی
 ماده آب بدو و پنی و کودی و پنی و کودی و پنی و کودی
 و پنی و کودی و پنی و کودی و پنی و کودی و پنی و کودی
 و پنی و کودی و پنی و کودی و پنی و کودی و پنی و کودی
 که خن پنی و کودی و پنی و کودی و پنی و کودی و پنی و کودی

و پنی و کودی
 آب کو

دینار کواب دوا جمع شده باشد برسد که در این وقت
 مادامیکه در شیر آب بجای این حوض پیشین رفت
 اب این حوض پیشین مانده بنمایند بقدر کوبش محض
 میشوند و اما هرگاه از شیر قطع شود و در این اثنا
 حوض پیشین برسد و هنوز بقدر کواب در حوض
 پیشین باشد اب حوض پیشین محض میشود و محتاج
 میشود در آنکه شده مانده نسبت داده باشد در آن
 اب که مانده تا اب شیر سرد شده که با این محض
 شود از آنکه اب پیشین معلوم شد که در این وقت
 که در حوض پیشین محض شده گویید ماده شیر است
 اگر در حوض پیشین مانده اب حوض پیشین محض شده
 که در آن ماده سرد شود و همینکه محض اب حوض پیشین
 و اب ماده سرد هم حساب شده بقدر کوبیده کافی بود
 و این باید دانست که اب باران نیز مادامیکه در این
 علائق باشد محض میشود اگر چه کثرت آن مانده باشد باطل

علمای ما و هرگاه از ناودان یا شیلان جاری شود
 و اگر از ناودان و شبان جاری نشود اختلاف
 و اشهر و اثری از است که باز علائق نجاست محض
 اما اب چاه بر این طریق است که علائق نجاست محض
 و اب کشیدن حوض نجاست که مقرر شده است
 و محض نجاست است با این مع که اگر با شهری و آباد
 بر روی دهن میبرد یا شراب با است کشیده و یکی
 که از انسان یا از حیوان مانده که خون جگرده دارد
 یا حیض یا نفاس یا اسهال صده مدتی ببرد تمام اب
 باید کشیده و اگر در بسیار اب شراب هم در کشید
 باید چهار روز بگذرد تا اب جاری شود و کوبیده شود
 از طریق صبح تا شب اب کشند و دلو و دیگ و سایر
 اسباب اب کشند و بشیر از صبح حاضر کرده باشند
 بلکه احتیاطا ندکی از شب تا اول بعد از ظهر
 تا آخر طرح شود که تمام بکوبند و بکوبند

علم اب چاه

که این کافی خواهد بود از کشیدن تمام آب چاه اگر
چیز تمام نشود و ما بماند و اگر در چاه دوازده کوزه باشد
بپزد یک کراب کنند و شش مورد از آن است که بودن
آب و کاه داده نیز در چاه چنان حکم دارد و اگر
انسان در آن بپزد و فساد از آب بپاید کشیدن با آب
در کاه و سلا باشد اگر چه طفل بوده و بیمار باشد
و کافی نیز حکم دارد لیکن در کافری که تمام آب
کشیده با چاه از زمین کشیده و در ده دلو کشند هرگاه
سیرکن انسان افتد که خشک باشد و در ده دلو بی
خاک مختلف بودن و در آن او اگر سیرکن در چاه کشد
و باره باره شود پس چهل دلو با چاه دلو کشند و
و این طایفه است که اگر قنای چهل نگردد و بچاه دلو کشند
و در خود اختلاف بسیار است شهر و حوط بلکه بعضی
نیز از آن است که اگر کوزه بسیار باشد بچاه دلو کشند و اگر
نیز از آن باشد ده دلو کشند و حوض مورد نسل و...

در چاه چهل دلو و همچنین در بول مورد داشته اند و
کتاب باشند از عای جامع برای حکم کرده اند و مؤلف
این است آنکه بچاه عا کرده اند که احادیث و اقوال
در آنکه در بول انسان چهل دلو است پس بول زن
نیز داخل خواهد بود لیکن مشهور است که بول زن
حکم بول مرد ندارد و داخله مالا انقضیه است
و مالا انقضیه بخاکت را گویند که در واحد یک خلد یک
حضرات کشیده و برای آن خاست دارد و کشیده و داخل
مالا انقضیه است و در مالا انقضیه اگر چهل دلو کشند
قابل شویم و فی ما بین قولین یعنی قولیک بول زن
مثل بول مرد میباشد و قول مشهور که بول زن دلو
مالا انقضیه میباشد و قول خواهد بود و بعضی قولین
چهل دلو خواهد بود و اگر در مالا انقضیه قابل شوی
که کسی دلو کافی است پس حوطان خواهد بود که بول زن
نیز مثل بول مرد باشد و اگر در مالا انقضیه...

کشیدن صندوقانیم پس احوط داخل کردن آن در لای
 تصرف میباشد و این واضح است و بدانکه چنانچه در باب اول
 و کوشش و مثل سک و انشاید در مردن چاه و در
 که چنان باشد نظر بر آن شب که چنانچه ایشان نیز توان
 شب سک بود در جبهه و چند سطر مثل مذکور شد
 که در سک و شبانه در جبهه چهل دلو است لیکن برای
 کوشش صد و بیست دلو باده دلو وارد شده است
 و در آنجا دلو بگوشت دلو بر احوط جهت مردن کوشش
 در چاه همان چهل دلو است و هرگاه که در چاه
 چهل دلو کشند چندان نیز داخل شده سک میباشد
 که در وقت و در مدتی چنانچه که در چاه دلو و در وقت
 دلو کشند دلو بلند شده است و احوط همان چهل دلو است
 و هرگاه سک در چاه افتد و زنده بر آید هفت دلو کشند
 و هرگاه چاه چنانچه در چاه قفل کند بلکه بلند
 و هرگاه در چاه افتد هفت دلو میکشند لیکن بنابر

اشهر و افغان این در وقت است که بدن آن جنب خالی
 از نجاست بوده و باقی پس هرگاه بدن او نجاستی داشته
 باشد حکم نجاست علامت خواهد و هم چنین هفت دلو
 میکشند اگر موش در چاه بمیرد و از هم بپاشد چنانکه
 در وقت است و در وقت دیگر است که هرگاه که او بر کند شود
 این حکم دارد و اما اگر آن موش در چاه با این حد نبوده
 باشد پس سه دلو است بنابر قول اشهر و اظهر است
 و بعضی علیه الرحمه در وقت موش و نیز هفت دلو فرموده و این
 احوط است و همچنین هفت دلو است هرگاه بول طفل در چاه
 لیکن اگر شیر خواره باشد بدن دلو کافی است اگر چه احوط
 موش سه دلو است و اگر مرغ در چاه بمیرد پس اگر او
 مرغ خاکی و کبوتر و شبانه یا شتر مرغ باشد هفت دلو
 کشند و اگر کبک باشد یک دلو است و مشهور است
 که مرغان شبانه یک دلو است و همچنین حکم دارد اگر آب
 چاه نجاست در وقت با بول با هم مغفول شود پس

که نمی خواهد بود و اوی از اینست که در این کوهن از آن
اینکه انقدر آب بکشد که تغییرش را بداند شود لیکن احوال
در اینست و کسیدن هم با دست اگر میسر باشد و اگر حیا
نفر بکرد بکشد بخوبی که کشتن را که آب چاه مستقیم حیا
بحال خود بکشد تا تغییر او بخودی خود را بداند شود و این
از اینست که باید نشود بلکه در این وقت باید انقدر آب
که اگر آن چاه بر تغییر خود باقی می ماند باین قدر آب
تغییرش را بداند و این در وقت که توان داشت که
قبل از این چاه را بکشد و تغییر او را بداند و اینست که
مواز داشت پس همه آب بکشد و میباید دانست که چاه
بسیار است بودن ببالوعه غنی نیست و معنی آنکه بختی
از بالوعه باب چاه برسد که در این وقت که چاه را
مغنی کند حکم اینجا از اینست که الحال را بداند و اگر
مغنی نکند همان تراست که دانسته و اظهار آن
که کشتن که ملامت باشد نمی شود اما احوط کشتن

مزار

مقدارهای مانده برای هر چاهی است و مستحق خواهد
که انقدر را را ملاحظه نموده موافقان آب بکشد
لیکن اینست که چاه از بالوعه دور باشد بطریق
اگر برین سخت باشد با آنکه مقرر چاه بلند تر باشد و اگر
بالوعه بود و اگر برین سخت باشد و مقرر چاه بلند تر
بسر و روی به هفت ذرع است و اما آب مصلحت
پیران چنانکه کشتن این است که نام آب بر روی
اطلاقی شود و لوازم کشتن که آب نیست مثلاً این چاه
با علف با جسم دیگر که افتاده باشد با علف کوفته باشد
مثل طوب با مزج شده باشد بجزی مانده شیرهای
نواز کشت که آب نیست بلکه مثلاً مریض باشد که مزج شده
این باشد که از اسباب بیرون نرود که اگر چه در یک
و طعم مغنی شود چون اسباب بر او صادقی میباشد
ابن مقصایست طایرین جهت است که ابیای کل الود که

حکام آب

دن فرها در روز پادشاهی ایضا پیش و بارشوار گفت که ای
 ابیضان نیست و آب بطلو است و وضو و غسل با آن
 جایز است بلکه هرگاه آب بقدر کفایت وضو یا غسل
 نباشد و توان چیزی مانند کلاب و غیرها با وضو
 کرد بخوبی از آب بودن بیرون می رود و کافی باشد از
 آن است که واجب است که وضو کند و نیم تمامند و چون
 شایسته از مضامین بدانکه او بلاقان نجاست عین
 میشود که چه چندین گویا باشد و وضو و غسل با آن
 بلکه از آن نجاست نیز مان متبذیر نیست بنا بر قولی است
 و اما استناد که جمع شود و آن آب فلیتک که حیوان
 مانع شده باشد پس چه آن پاکست حیوان سوخته و
 و کافر و اثم و از آنست که سوخته حیوان حرام که کشته و
 منع شده و حیوان مرده و خوراک که مریض ملاقاتش
 نجاستند آید باشد هر پاکست با کراهی و باید که مانع وضو

حکم مسطور است

گرفته باشند و آب وضو واجب کرده باشند پاک
 و پاک کنند و اندون کراهی علی الاقری و تان وضو
 و غسل فائز است نجاست را نکرد و ای که رفع حدش
 مانده باشد مثل آب غسل جنابت پاکست با کراهی و
 نجاست با رجحان بالا خلاصه چنانکه جماعت با نجاست در آن
 محمودن تصریح کرده اند اما اگر خواهند بدانند که غسل
 از نجاست اکبر مانع شده یا نه بگویم میان آب رفع حدش
 دو قولست جماعتی از قدام منع کرده اند و این
 اگر چه جایز بودن با کراهی چنانکه مشهور میان جماعت
 الظاهر است اما یکی نیست که ای که در اتنا غسل کردن
 از بدن در میان ای که مانع غسل میکند بپاشد و
 ندارد و هم چنین ای که از غسل کردن اینکس یا پاکست
 در طرف بانی مانده باشد نیز مانع ندارد که مانع
 رفع حدش کند و هم چنین هرگاه ای که مانع غسل کردن
 گویا باشد مانع ندارد در رفع حدش مانع مانع بپاشد

نیست بلکه اخلاقی هم در این مسئله اخوی نیست
 چنانکه از کلام جماعتی مستفاد میشود و اینکه کفایت که
 نایب تسل باید بکمر رفع حدت جابر نیست با مکرر است
 و غسل جنابت عظمی است اما اگر از آب از غسل جنابت
 با اسلحه یا ناقص جدا شده باشد باید در باز بود
 باید و بخیر بودن از اخلاقی است ظاهر آنست که غیبت
 بی حنا احوط است که آن نیز حکم آب غسل جنابت
 باشد اما اینکه باین غسل شستن کرده باشد و اگر غیبت
 بلا خلاف چنانکه جمعی تصریح کرده اند و اینکه اذاله
 نجاست باین کرده باشد و منقیر نجاست نشود و با
 در باز بودن و بخیر بودن از اخلاقی است ظاهر آنست
 که نجاست و حکمی که انقضای نجاست بشیر از آنکه این
 آب با و برسد حصه این آب نایب است بعد از انقضای نجاست
 که بشیر از آنکه این با و برسد اگر دو بار شستنی بود
 آب نیز هر جا که برسد آن جاد و باین شستنی میشود

و اگر موضوع نجاست بشیر از رسیدن این آب با و بیکار
 بود باینکه مثلاً بیکار دیگر قبل از انقضای نجاست
 بودند و این آب با و برسد و بیکار بود که باین با و میشد بشیر
 آب نیز هر جا که برسد بیکار شستنی خواهد شد اما آب
 استیحا که از آنست که نان موضوع بول با قاطب و استیحا
 باشد از حکم ندارد و پاکست و بول با و بیکار از آن
 نجاست کرد بیکار حدت است که باین رفع حدت نشاید
 کردن و شرط است در پاکت یا استیحا که علم نرسد که
 که نجاست منقیر شده با نجاست خارجی رسیده چه
 معلوم شود که نجاست شده و نجاست خواهد بود و نجاست
 اگر نجاست خارج از حالت استیحا منقیر شود و بول
 آنکه خود بر منقیر آمده باشد با حوالی منقیر زاده از آن
 منقیر فی بول با قاطب اگر رسیده باشد از آب نان موضوع
 زاید ملاقات کرده با آنکه بخیر دیگر از آن نجاست
 دیگر غیر از آن نجاست که از آن استیحا بشیر رسیده که در این

شوکها غبار است و بعضی شرط کرده اند که باید که
 پیش از آنکه موضع برسد باشد و بمجره آب بر نهاده
 از نجاست معتبر نباشد و این احوط و غسله تمام نجس
 ای که در شست شو کردن در حمام بمیم میرسد اگر معلوم
 باشد که نجاسته با آن نرسیده اشکالی نیست در بای
 دفع حدث و حث کردن با آن اما اگر معلوم باشد
 که نجاسته با آن رسیده در حال کثرت از کرب و مایه نهاده
 اشکالی نیست که غسل است و دفع حدث و نجاسته
 نمیشود و اگر شک باشد یا کثرت لیکن احوط و اولی
 از آنست که باز غسل بکند مطلقا بپوشانند و مکرر است
 طهارت بلکه مطلقا استعمال آب بکند تا آب و اما اگر کم بود
 باشد و اگر چه در طرف غلبه جگر کار باشد و هر چند
 در شمرهای بسیار کم هم نباشد نیاز فوری الی و این
 مکرر است ای که مالش کم کرده باشند در غسل اموات
 مکرر است ای که کم کردن بمیم مثل آنکه اندک اندک

ابن کرم بافتاب

ابن کرم بافتاب
بر از غسل اموات

سردی غسل دادن متب معتذر یا منصرف باشد که در
 وقت گرم کند بعد از آنکه دفع ضرورت با آن نشود
 و میباید داشت که هرگاه غلبه بود یکی از دو طرف و
 نشود باینکه نماند که کدام یک پاک و کدام یک نجس است
 واجب است که از هر دو اجتناب کند و بعضی گفته اند که
 چون مجتنب است و بپوشیدن خواهد نفهم غایب واجب است
 که آن خود آب را بریزد و فوی آن است که واجب است
 و بختن آن آبها و اگر چیزی بپای یکی از آن دو آب رسد
 ظاهر آنست که آن چیز پاک بر پاک خود باقی باشد و
 حکم مشبه بر نجاست است مشبه بمغسوب در اجتناب
 از فوای که یکی نجس باشد و دیگری مباح و بعضی هر یک
 معلوم نباشد واجب است اما آب مشبه بمغسوب
 نیست و طهارت بمهر از آن دو آب واجب میباشد
 و اگر یکی از آن دو آب برنجند شود هم طهارت میکند

ان غسل نه با از آن
نزد آنست

مشبه بمغسوب
مشبه بمغسوب در اجتناب

بکند بکواز آن دو که باقی مانده و هم نیت میکند خواب
 دارد در مقدم کردن هر یک که خواهد اگر چه خواب
 مقدم داشتن طهارت بایست بر نیت چنانکه بعضی گفته
 و اگر ظرف دیگر معلوم بود باقی او و غصه نبودن
 او مشبه شود دارد و ظرف که مشبه بپا است
 بود این ظرف نیز مثل آنها استعمال آن منع خواهد
 بود و هوایی که حکم بپا است آن مشروط است اگر چه
 مشبه بپا است شدن یا شد جائز خواهد بود طهارت
 مان در حال اختیار و نه در اضطرار بلکه در صورت اضطرار
 که آب دیگر نداشته باشد باید نیت کند و هم چنین جایز
 نیست آشامیدن چنانچه در حال اختیار و غسل و نیت
 در طهارت بایست که با آب باشد و آن وضو است
 و غسل و در وضو چند محبت است محبت اول در طهارت
 که با نیت وضو میشود و آن بیرون آمدن بول و غایب

ظرف ثالث مشبه شود

اب حکم بپا است

طهارت بر آب
 که وضو و غسل
 باعث بر وضو

و باقی

و باقی است از وضو معناد با حکم معناد به تفصیل که در
 آن در این مختصر انقدر مهم نیست و نادر الوقوع است
 و باید دانست که وضو معناد وجهه باید در پاست پس
 ما که از قبل زن بیرون آید اظهار است که اعتباری ندارد
 و اگر چه احیانا است که بجهت این با دین وضو بگوید
 زیرا که محقق در کتاب معتبر این را با دین باعث وضو
 دانسته و دیگر از چیزهایی که باعث وضو است خواب
 که چشم و گوش را به پوشد و در حکم خواب است بپا
 و دیوانگی و هر چه عقل را از یاد کند و دیگر استخاضه
 قلیل است به تفصیل که انشاء الله تعالی ذکر خواهد شد
 و بعضی غلام سر کردن اندرون در و اندرون سجده
 ذکر و بوسیدن و مدی که آبی است که عفت شهوت
 از ذکر بیرون میآید باعث وضو دانسته اند و
 و اشهر این است که هیچ یک از این چهار چیز باعث وضو
 نمیشوند مگر از راه احیانا احتیوا وجهه مدی که

باید قبل

نیز باعث وضو
 و سن سوج و حکم
 بر آب که بر وضو

مایند که اجناسا و منوکر فتنه است اگرچه جواب
 نیست محبت و و هم در انا بخل و فتنه است و فتنه
 دران پویشاندن عورت است از نامور و حوام
 در حال تخیل و بقبله و پشت بقبله کردن و لحوط
 از است که در وقت استیحا کردن بنور و بقبله و پشت
 بقبله نیاستد و فرج را نیز اگرچه به تنهایی باشد بجا
 مثله نکند و واجبات سسشن عجز بول باب یعنی
 اب پاك میشود و اقل ای که بر سر ذکر بزنند و مقابل
 آنچه بر سر ذکر باشد از اب و این دو مقابل بودند
 کما یازد و بار سسشن است زیرا که در سسشن چیزی
 انقدر اب باید بخشد شود که بران غالب شود و بران
 بهم رسد و چون قطره بول بر سر ذکر مایند و بخند
 و قطره بران بخند شود از پیغمبر دست میدهد پس
 بنا بر این بکار سسشن خواهد از این دو قطره بهم رسد
 لیکن آخر طاز است که دوبار سسشن شود سه بار کامل است

در اداب سسشن

سسشن بول

و هم چنین

سسشن غایط

و هم چنین واجبات سسشن آب عجز غایط و کاه
 از موضعیکه عاده آلوده میشود تجاوز کرده باشد
 بحدی که در انا له ان استیحا صد و نیکه و حدیث
 در اینجا از است که انقدر و بشویند تا عین نجاست
 و اوان پاک شود و مراد باثر اجزاء و بزه است
 از نجاست که سبک مالیدن پاک نمیشود نه آنکه مراد
 باثر در اینجا رنگ باشد چنانکه بعضی موقوم کرده اند
 زیرا که رنگ درون اعتباری نیست و اگر غایط از
 عجز خود زیاده از عادت و متعادل و تعدی
 نکرده و الوده نشاخته مایند سه سنگ میشود
 پاک کرد اجزاء و کثرت از سه کافی نیست و اگر چه
 نجاست یکبار از سه سنگ پاک شود و اقوی نیست
 که یک سنگ سه کچی که هر بار یک کچی از اب پاک
 نیست بلکه سه عدد باید و واجبات که هر یک از سه
 سنگ بر مجموع موضع غایط بکند و نه آنکه یک کوشه

سسشن
 واجبات
 تعدی نجاست

موضع را بنیکی و کوشه و پیکر را مثلا بنیک و کوشه
 بنیک دیگر پاک نماید و اگر به عدد پاک نشود
 واجب است که زیاده کنند تا انقدر که پاک شود و
 که بعد طاقی رساتند مثلا هرگاه بجای دستک پاک
 شود پنج سنک کنند و بجای سنک استیجا یکپند
 با چیزی دیگر از چیزهای پاک که از آن غیر نجاست
 نان شود بشویند و جایز نیست استعمال کردن آن
 و نه سر کین اگر چه پاک باشد و نه چیز چندی و نه
 بنیکی که بارد پیکر استعمال کرده باشند و نه چیز بنیکی
 غیر باشد اگر چه از غیر استیجا نجس شده باشد و
 خلا و قلع است از آن جمله آنست که تمام بدن را بپوشانند
 اگر چه بداخل شدن بدنی بپوشانند یا بر او دور
 و قلع که کسی او را در آن حال نه بیند و آنکه جوفه بول
 مکان مناسب اختیار کند یا بنیک بجای بلند یا میکا
 بر خاک بپاشند و هم چنین سنت است چیزی بر سر

بنیکی

استحباب و غیره

سنتی یا خیار رفتن

پوشیدن

رو بپوشانیدن آن مثل عبا یا بادشاهی یا غیره
 و بنامه کفنی در وقت داخل شدن و بیرون آمدن
 و بای چپ پیش نهادن در وقت داخل شدن و راست
 کردن از بول یا بنیک انگشت با این ذکر خود را از رخ
 معتمد تاج خضبه سه مرتبه بپوشد و از آنجا تا بر
 ذکر را با انگشت مابین و باقیام که انگشت بزرگ
 نیز سه مرتبه بپوشد و سر ذکر را نیز سه مرتبه
 فشارد و حرکت دهد که مجموع نه مالیدن است
 و شش بار نیز میشود مثل آنکه در کشیده این شخص
 را سر ذکر چنان میافزاید که فشارد و حرکت دهد
 سر ذکر را نیز بجای بد و بپوشد استیجا را واجب است
 و این را حوط و نیز سنت است دعا خواندن در وقت
 داخل شدن بخلا و بیرون آمدن و وقت تظکر
 باب و وقت استیجا کردن و وقت فارغ شدن از
 استیجا بقاها که از آن علم کلام ما مؤلف است و

مواضع خود مذکور است و نیز سفقات که استیحا از
غایب بیک و باب هر دو گفته اول بیک و انگاه
باب و اگر هر دو نمانند پس سفقات است که باب استیحا
کنند در صورتیکه باب متوافقت استیحا کرد بیک
دیگر که ابی افضل است و نیز سفقات است که اول
معتمد را استیحا کنند و بعد از آن ذکر ما و در وقت
بیرون آمدن یاری است پیش دارد و مکرر است
نشتن در موضع ایستادن مردم از کنار نهرها
و چاهها و هم چنین مکرر است نشتن در جاهها
و هم چنین در مواضع لغوی یعنی در جاهیکه صاحبان
انوال نمیکنند و در حدیث صحیح تفسیرش مواضع لغوی
بدو خاتما وارد شده است و محتمل است که این باب
تمثل باشد و مواضع لغوی هر خانی را که لغوی و تفرین
برای طایفان بعمل آید شامل باشد و نیز مکرر است
نشتن در دیوار و درختهای پیره دار یا بفعل یا ملام

برای استیحا

یعنی اگر چه الحال پیره ندارد و هم چنین در مسائله که کار
و غیره یا بجا فرود میآیند و بیاید دانست مواضعی که
گفتم نشتن در آنها مکرر است در وقتیکه که ملک
غیر نباشد که از صاحب دانا بماند چه در این
وقت حرام خواهد بود و نیز مکرر است رو بقرص
اقاب و ماه کردن در وقت بول و غایب باینکه البوا
که از آن بول با غایب میکند بجات قرص اقباب یا با بکر
و سایر اعضا در اینجا اعضا ندارد پس هرگاه در وقت بول
کودن پیش ازین شخص با قناب یا ماه باشد مکرر است
و هم چنین هرگاه در وقت غایب کردن روی انکس با قناب
یا ماه باشد مکرر است و ادعای اجاع مرا شده و نیز
مکرر است بول کردن در دهنی سخت و در موضع جابودا
و در آب خواه جاری باشد و خواه آبشاده و بعضی
در آب آبشاده حرام میدانند و این اجوست و اگر محتمل
بر آنست که غایب نیز در آبیکه ذکر شد مثل بول است و این

احوط و نیز مکروه است بول کردن نسبت باد بلکه
 غایب نبوی و چیز خوردن و آشامیدن در حال تعالی بلکه
 در بعضی حالات در غیر این حال نبوی و چیز مسواک کردن
 و نیز مکروه است استنجاء کردن در بدست راست و چپ
 بدست چپ که در آنکس شری باشد که بر او اسم خدا
 نثار باشد این دروغی است که ما بسم مبارک بخاشی
 و الا حرام خواهد بود و بعضی بدو رسیدن نجاست
 نیز حرام میدانند و از احوط است و اسمهای اندک
 علیهم السلام نیز ملحق با اسم خداست و نیز مکروه است
 سخن گفتن در حال تعالی و بعضی محضرم بحال غایب کردن
 دانسته پس بنا بر این در حال بول کردن مکروه خواهد
 بود مگر آنکه کلام مذکور خدا بگوید که در حال خویش
 با حقیقت مانت سخن گفتن شود چنانچه ممکن نباشد
 فیما بین در مطلب بدستها و او بگوید بگردن و اشارت
 کردن بخت **سوم** در بیان چگونگی وضو و اجابت

تدریس انکسار

در بیان وضو و اجابت آن

اول نیت آن
 و کیفیت نیت
 و وقت نیت

ان هفت است اول نیت است که در لغت بمعنی قصد است
 و فقهها در تحقق معنی نیت دو قول است یکی قول که
 قویات است که نیت همان داعی و باعث و محرک است
 در انسان بهم میرسد که او را داعی طرد و برجا آوردن
 انکار و این معنی در هر فعلی از افعال هست و هیچ کاری
 خالی از آن نیست و در حصول این معنی حظور کردن صورت
 در دل و گذشتن چیزی در خاطر معبر نیت لهذا
 شاهد میشود که ما کاهی اعضا را برای کاری حرکت
 میدهم عجزه باعث بر آن که در ما بهم میرسد و حال آنکه
 دل متوجه نکرد بکواس و اخوان کار که اعضا را برای
 حرکت میدهم غافلیم بی چون ارتقا پرسند که در چه
 کاری و برای چه این حرکات و سکانات میکند
 میجویم و دل ما بنگران کاری افتد که چکا داشت و
 برای چیست و شکی نیست که آنچه در حال غفلت میکرد
 بی نیت و قصد نبود زیرا که از فاعل غافل و حال است که

فعلی فی قصد و اراده صادر شود و همان قصد نیک است
اگر چه در دل نکند از آنکه فکانون کار میکنیم از برای
غرض و مصلحت و همان است که نیت عبادت از آن چیز است
که خلوص میال کند یعنی در دل کند و حصول این نیت
در عبادات و جویش معلوم نشده اگر چه احوط آن است
که بعد از آن داعی که برای اینکس میسر شده که کفیم
که هار نیت است این صورت و این در دل کند و از آنجا
میان هر دو قول کرده باشد مثلاً در وقت نماز یا پیش
و داعی که برای تکلیف میسر شده که و منور برای آن
میگوید که بر او واجب است مثلاً و نماز باید مان در دست
شود و فرمان بر او ایام خدا بجا آید و این نیت است
جهت و ضو اگر چه در وقت و صورت و نیت این نیت را در دل
نکند و در خواطر حاضر و سازد لیکن احتیاطاً آن است
که چنان باشد که از عبادت اهتمام در کند و این نیت این
نیت در خواطر نماید که باعث نماید و سواس شود

در وقت و نیت کاهی باشد که از عبادت بی نیت شود به
جهت عذاب که از نیتش و بکشد و در وقت و نیت به نیت داعی
انگیزا نکند و این معنی را نفوذ را اول و منور در دل بکند و از آنجا
تا عمل میسر شود و قول کرده باشد میگوید که نیت و سواس
و نیت داشته باشد که برای او احتیاط از آن است که اهتمام
در کند و این نیت این نیت در خواطر نماید که باعث نماید
و سواس و شود و در وقت و نیت کاه باشد که چنان کرده
که از عبادت بی نیت شود و جهت عذاب که از نیتش آن
میگوید که کاه باشد که نفوذ باشد بکشد عبادت بخیر شود
مخپال تا سدا بکند عبادت و نیت میسر شود و نیت در خواطر
من معتقد و باعث میسر تکلیف عبادت و باره نیت
و اعتقاد و سواس میان را در نیتش انگیزا میمان داعی که
دانشه احوط بلکه کاهی لازم و محتلم است و کند و این نیت
صورت نیت در دل در کاه و نیت بلکه خوب نیست که با
زبان بی فساد کارها میگوید و چنانکه اشاره شد و با نیت

است بجز از سوسا بیان که استحضار در نزد مجتهد کند
که مانند و شود نماز مثلا بیکم پیش از آنکه کرد و سوسا
بمازود می آورد و مجتهد در جواب او را با نشان بگوید
بی نیت نماز و سوسا و او را باین وسیله از آن عذاب
خلاص میکند و الا همان باعث و داعی که در آن است
که او را مضطرب کرده برای بجا آوردن عبادت باینکه
خود همان بهترین نیتهاست برای او پیش از آنکه
که گفتارند در صورتی در دل مفاد آن اول جزء عبادت
که وضو بیکم برای مباح بودن نماز واجب مرتبه الهی
در شان او نباشد که صورت نیت مثل این که مذکور شد
مناسب بکسب است که خوف زیادتی و سوسا و بعد از این
گرفتار شدن نفاشند باینکه و بیاید و است که باین
نیت که قصد مباح نماز یا رفع حدث در جانی است
که رفع حدث بقیس باشد نه مثل وضو یا بقیس برای
ذکر خدا که رفع حدث باین پیش و هم پیش و بقیس

باینکه و هم چنین قصد واجب باینکه و هم چنین قصد
مرتبه و در او باشد شک نیست که نیت و عواقب اجتناب است
اگر چه واجب بودن زیاد در قصد مرتبه ثابت نیست و غرض
نماز که نیت به هر دو قول چیزی بر زبان گفتنی نیست و این
صود که چند سطر قبل مذکور شد امریست که بدل میکند
و زبان در آن بکاره است اگر چه هرگاه در مثل وضو و غسل
بر زبان بجز جاری میشود ضرر ندارد بخلاف نیت نماز
که زمان را باین حرکت دادن خوب نیست چه بدان وقت
حرف نذر مناسب نیست و نیت که بر زبان آید هر وقت
که بگوید به هر تقدیر بگوید و نیت صوره بقیس دل باید
خوب باشد شود و بقیس که چه در او بگوید و نه آنکه بگوید
که مذکور شد صود آنها را بدل میکند و از غرض
عاقل باشد مثل آنکه موب و الی و ج داد و لفظ فی
و روب و ده داد و دل که نیت و بقیس که مراد جانی
بودن نماز و درست بودن از است و هم چنین لفظ فی

و در وقت نماز و در وقت کفالت و نه مفصل که مراد چیست
 و در وقت نماز اگر چه اختلاف است لیکن مفصل آن که در
 حجت مبادت کافی است از آنست که مراد آن شخص از نماز
 محض طاعت و نماز برپاوردن امر خدا که امر کرده با برپاوردن
 مابین و الحاصل که هر چه که بکشد مشتمل بر طاعت
 خواهد بود چنانچه در صورتی نماز کند و آن وسوسه می خورد
 جمع باشد اول عزم و قصد خود را خالص گردانند برای
 خدا و دعای واجب و در وقت کردن نمازی که او
 سجده نماید و کرده پس گفتند براب کرده این معنی را در
 حاکم داشته که وضو میکند و برپا می آید و در وقت نماز
 برپا می آید واجب است بر این محض برپا آمدن و فرمان
 برپا آمدن و طاعت و دستور این معنی را در و الای
 در وقت و بران بقیه تا آخر وضو باقی ماند و بقیه
 خلاف آن نکند و اگر بقیه واجب کردن در وقت که
 وقت نماز داخل شده باشد یا چیزی که بر او واجب است

و منکر وقت برپا آمدن مثل نماز و قضاء با طاعت واجب و در
 داشته باشد اما هرگاه وقت نماز نباشد و واجب
 مشروط بر وضو و قبل نماز و قضاء و غیره نیز بدست
 بجای بقیه واجب نیست سنت بلکه و همان و صورت
 در وقت و وقت مشغول در سنتها که سنت است میتوان
 بپوشاند نماز واجب که بعد از آن وضو نمیشود و میتوان کرد
 و بدانکه اکثر علماء بر آنست که بقیه و صورت در وقت سنت
 و سنتها که سنت است میتوان کرد بلکه علامه در قواعد
 بقیه و در وقت سنت در سنتها مستحب میدانند لیکن
 احوط آنست که در وقت سنت اول جزء روی بقیه
 فعلی را ترک نکند و اگر چه در وقت سنت در سنتها مستحب
 نمی کرده باشد به همان که گفته اند و باید بکشد بقیه
 در وقت سنت و نماز و اینکه مذکور شد که وقت بقیه
 چه وقت و صورت آن چیست و حکم بقیه را باشد
 داشتن که استلزام حکمیه اش میباشد همه بنا بر قول است

کپک و پشه و سوسه با خطا اند و غسان که مانع رسیدن
 آب به پوست ظاهر باشند اما اگر از قبل رنگ باشد مثل
 ورمه بابر و گداشته بعد از آن جرمه و سوسه را سسند باشد
 و رنگ باقی مانده باشد نمرد ندارد و واجب نیست شستن
 موی ریشی که نپاوه باشد از حد چانه و اطراف بر روی صورت
 نیست در وضو تخلیل کردن موی ریش واجب در بران
 بد پوست را نباید اگر چه موی ریشی که باشد بله پوست
 روی هر جا که اشکلاست و لجب است شستن آن بلا تردید
 بلکه جزوی شستن از آنچه در جلودان پوست اشکلاست واجب
 مقدمه یعنی بجهت آنکه خارج شود که هر چه پوست رو که
 اشکلاست و موی نازنه پوستیده شسته است و افوی
 از آنست که در موی ریش که پوستیده است آب نان رسانند
 شستن نیست و مساویست در حکم مذکور موی ریش و شاذ
 و موقت روی و بر روی و مزه و اگر چه موی ریش و شاذ
 از بران زن هم رسد

تیزان و سوزش

شستن ریش دست
 با بر وضع و کیفیت
 ترفیق و اقل شستن
 در وضو هم غسل
 و چه بوی سایل

در دست باد و بر روی و بر روی آن جای است که استخوان قریح
 و باز و بیکدیگر جمع میشود و آنها هم مفصل نیست پس بنا
 بر این شستن در موی اصاله خواهد بود نه از بابت مقدمه
 و باید ابتدا کند از دست و مری و عکس جای نیست مابین آن
 سمنا انگشتان بجا نباشد مری بشود بنا بر قول اشعری
 و اقل شستن در وضو و غسل است و نیست که اسم شستن
 نان صادر باشد مابین که منتقل شود و هر چه از آب از جای
 خود به جای دیگر اگر چه با عانت دست کشیده مثلا با
 لیکن باید با لغد دهد سائیدن آب نمائند به هر چه
 پوست ظاهر است و بنا بر انگشتان و انگشت و
 هر چه پوست ظاهر است را بپوشانند باشد حتی حرکت
 و بر تانگی که در عاده از عارضی و متعارف باشد بلکه چنان
 از آنست که حرکت اندکی هر گاه در میان ناخن باشد آب
 پوستیده نکند و نه بر تانگی است که ناخن را نکند از روی که آن
 قدود را نشود که بر چرخ در آن به هم وصل که در انشای

غلبه آن باعث فاصله شود باینکه ناخن را بی در پی به کوب
 قبل از آنکه در او شود و ^{بیشتر آن} و هوای آن چو که بنزد
 اما اگر نه گرفته باشد و چو که در آن باشد که پیش
 از فصول الدان چو که بنزد کرده باشند و چو که زیاد
 بر عادت و متعارف مردم باشد ناچار است که در اتقای
 و من غلبه نماید و آب در دنیا و برسانند اگر چه طول
 کشد که چو خشک شدن مری و منو که در اعضا
 برسد زیرا که این غلبه واجب و از افعال و من خواهد بود
 ظاهر اینست که با موالات که بی در پی شستن اعضا
 و منو است معلوم نیست داشته باشد و اگر چو که ناخن
 از عادت و متعارف مردم زیاد باشد و اینست که آب
 با آن اجتناب است چه و چو شستن معلوم نیست پس با این
 در غلبه آن نقد و طول دادنی که باعث فاصله و از آن
 و منو شود موافق اجتناب خواهد بود زیرا که ملا حظ
 از اجتناب ظاهر است و اجتناب از دنیا و دیگر که موالات

و منو است میشود و در این صورت به نواز است که غلبه
 تمام قدری تحلیل آن ناخنها کنند و در دانه نانغ شد
 به باقی افعال و منو اشغال دارند به هر نقد و باید که
 انکاری که از قیاسی را غوام مشاهده میشود و کنند
 چنانکه دید و میشود که بیخ و غوام و منو را از منو
 دست پیشتر میشود چه جای میان انگشتان و منو
 ناخنها و کو با خیال میکنند که شستن کفها که سنت بود
 شستن اول همان شستن را بن شستن واجب است
 و از خیال غلبه است زیرا که الحال که دستها را از منو
 شستند واجب است که جمیع اجزای پوست ظاهر دست
 تا انتهای سر انگشتان و ناخنان به نحو یکدیگر که شستن
 رسانند و شستن سابقا صلاحی با بن شستن داشت
چهارم از واجبات و منو مع منو است بیانی
 و منو اگر چه به کوفتن مری را چیزی با اعضا و منو
 لیکن حرط است که نادر دست مری باشد و سایر اعضا

چهارم و کیفیت

وضو بر روی بکشد و بر همان روی که در دست باشد مسح
 نماید مسح در پیش سر اتفاق افتد نه در عقب آن و اگر
 از است که در موضع وسط از پیش سر است مسح کند که
 برابر روی پیشانی نه میانه این بهای و آن بهای پیش
 سر و واجب است که مسح بر پوست یا روی که تحت سر
 پیش سر است باشد نه آنکه روی که از موضع دیگر است
 به پیش سر آمده باشد پس بر آن مسح سر اجتنابی
 باید که روی موضع دیگر آن جای سر ایشان از موضع
 مسح دور نشود و این روی موضع دیگر جای نشود که
 مسح بر جای نشود که مسح بر جای در حال اجنبی و کفائی
 و در حال ضرورت مثل آنکه دفع چایل مکرر باشد
 جایز است و اقل مقدار مسح بنا بر ظاهر انظار است
 که به جوی از انگشت باشد که از حوزا انگشت و از موضع
 از پیش سر بگذارد و به نحو که مستماری بچلاید و بعضی
 بنا بر انگشت واجب دانسته اند و این احوط است و بعضی

در پیش

نبه انگشت واجب بیکدیگر چسبیده و گفته اند و این به تمام
 حضور نگاهت زن و به فراز است که مسح را از بالای پا
 بکشند و اگر عکس کند اشبه است که جایز است بکسر کمر
 از واجبات و مسح پیش پاهاست از سر
 نادر و کعبه پاکه عبارت از خود برآمدن کی است که در وسط
 پشت پای باشد نه مفصل ساق و قدم که آن قول نادر
 و ضعیف است اگر چه احوط باشد و اقل مسح با عجب و پا
 همان است که داخشی و عجب بهمانا گفته و بی که مستماری
 مسح هم رسد اگر چه بیک انگشت در میان که در اذن
 انگشت است تا بر آمده کی پشت پاک کنند و بعضی انگشت
 واجب دانسته اند و به فراز است که به تمام کف دست با
 و باید مسح بر پوست ظاهر باشد نه بر چایل از قبیل چکمه غره
 بلکه احوط از است که از چایل شدن روی در پشت پا بر
 باشد بر اجتناب کنند و در حال ضرورت مثل سرهای
 شدیدی و بغیر مسح بر چکمه یا چایل دیگر جایز است و هم

پنجم مسح با پا و کیفیت آن

جائز است شستن پا در حال نیت و مشهور است که بعد از
 زایل شدن سبب عاده واجب نیست و این را چه در وقت
 نیت لیکن احوط عاده است و جایز است در مسج یا نماز
 مسج هر آنکه بکسی مسج کنند یعنی از کعبه نبوی اکثرشان
 بکشند و بعضی جایز ندانند و این احوط است و باید
 دست بر روی پاکشیده شود نه اینکه پا را بشویند
 و اندر دست بکشد و احوط آنست که موضع مسج
 خشک باشد پس گاه در حمام مثلا وضو کنید و فوطه
 اختاره روی موضع مسج را بچسبند هر آنکه اگر فوطه
 رطوبت باقی مانده صند ندارد اما باید ملاحظه نمود
 که لب خمر در فوطه دست ناب غیر وضو نشود
 که مسج غیر وضو نموده باشد یا اینکه فوطه را پاکوشه از آن
 پیش از وضو نموده و حافه گذاشته باشد یا کپه دیگر
 جهت آنکه پیشتر و بعد از آن ننویسد نهی موضع مسج
 به فوطه مالید که دشمنی از باقی مانده آب که در فوطه مانده

شستن و خشک کردن
 موضع مسج و وضو

و نشود که مسج باب نازده نکود و بلکه نیت در نماز
 باشد پس دیگر فوطه را استعمال نماید که از این اشکال بر
 و خشک بودن وضو بلکه باید نیت از اعضا و وضو
 و غسل بمرطوب نیست پس اگر نیت باشد و انقضای باب
 برسد که موضع غالب شود بخوبی که شستن مایه و باید
 کیفیت و باید دانست که در مسج سر و پاها از فوطه
 اندر وضو و نیت که رطوبتی در موضع مسج ظاهر
 شود و مسج کردن به نوبی وضو مایه و باید و زیاده
 ضرر نیست بلکه هر گاه بخدی که اقل شستن صد و کند
 گاه هست که خوب نباشد پس احوط آنست که هر گاه در
 وقت مسج آب بسیار در دست باشد یا از آب مثلا
 نکاندن یا موضع از خشک یا غیره گذاشتن تا فوطه
 که کشد که شستن موضع مسج صد و نکند و اگر چه یک
 از اینها وانکند باید لا اقله را بیهوده از وضو مسج
 قصد داخل وضو و وضو نداشتن باشد **شستن**

شستن و وضو

وضو و شستن

ششم ترتیب با مقدم

از اجزای وضو و نجاست با بکده اول روی را بکده
انگاه دست راست انگاه دست چپ انگاه سر بکده
انگاه سر پاها و مشهور است که در پاها و پستی نیست
یعنی پای راست بر پای چپ مقدم داشتن واجب نیست
بلکه از اینها در پیش نظر شده که در بعضی از وضوهای
گفته که اختلافی در این نیست پس اگر این مسئله اجزای
خوب و الا اونی و احوط است که مقدم داشتن
سر بر پای راست بر سر چپ **مقدم** از اجزای
وضو مولات است یعنی بی دریغ کردن افعال وضو
و افعال و اشیاء است که کافی است در مولات و انکه چون
مشغول به وضو شود وضوهای میان بران هم خشک
شده باشند باینکه در بعضی از اعضا که سابقه
بای مانده باشد پس اگر هم خشک شده باشد از جهت
تا آخری که طریح شده باشد مایل خواهد بود و انکه
از شدت گرما و زایل باد گرم باشد به خشک شده باشد

مقدم مولات و هم
که غایت از مولات
و مشغول به وضو
یا شد مرتبه ششم

دو که خشک شد بی از جهت تا آخری باشد وضو ندارد
علاوه ای بلکه شیخ شهید علی بن محمد کزازی
اجماع بر این مطلب کرده احوط و اونی است که هیچ قاصده
در اتنای وضو نکند و انکه بعضی از علماء احوال عرفی را
واجب دانسته اند باین منبر که بپای مشغول افعال وضو
تا آخر وضو بخوبی در عرف گویند که بی دریغ کرده باشد
و بکار بی در اتنای وضو عمل نیاورده و دست و
مالیدن زیادتی که چنانچه اعضای وضو باشد چون
حقا فراط و سراسر دست را که وضو بیرون خواهد بود
و گاه باشد که منافع مولات شود و در این مقام چند
مسئله باقی است **اول** بدانکه واجب در شستن وضو
یکبار است و دو بار است و سه بار است است
گوید که موافق فرموده خارج محمد بن اسماعیل است
و قلنا ام افا محمد علی بهیضه دام ظلہ العالی سه بار است
که در عشا است است که یکبار و بوضو و غنیه نام خواهد

ششم
اول از مولات و هم
و مشغول به وضو
یا شد مرتبه ششم

میبایست که یکبار شستن تمام شود و بار دیگر نیز از آب بزد
 و بدست و سایرین یک شستن تمام و دیگر بجا آورد و هم
 چنین بار سیم پس اگر چند ترک آب بچشم بریزد و در آن
 با جزای عضو بدست کشیدن و غیره میبایست که آن
 گفته که بختی یک شستن حساب خواهد بود و سه کف
 و زیاده نیز بختی می شود خواهد داشت لیکن مواظب خود
 حساب است که مستند این مختصر بدین چون در سه کف
 آب باز نماند خواهد بود یک عضو را اعضای و صورت و
 همه را یک موضع از آن عضو بریزد بلکه متفرق کند مثل
 آنکه اگر در شستن دست باشد بعضی کفهای آب را بشکند
 بر مرقع بریزد و بعضی را در پای بلی و بعضی را در جانب
 دیگر و هم چنین بگوید که بجز و از عضو بر سر و در آن بختی
 نشود بعد از آن ابهای متفرق در روی عضو جمع شده و
 جز دست کشیده و تمام عضو را با آن بشوید و میگوید
 داشت و همه یک شستن خواهد بود و کسی نیست که این را

اجزاء

اجزاء است اما در جایی بدن آن قاعده است انچه اعضا
 شد کلام مؤلف گوید و بدانکه اگر ایدی و مسح نمیشد
 حتی است هم نیست بلکه با فصل اینک این نیز از افعال
 شرعیست اگر چه اسبابا باشد بدست لیکن وضو
 مذکور صحیح خواهد بود **و قهر** در بیان حکم جبهه و
 باید در اعضای وضو و غسل جاهلی که مانع از رسیدن
 آب نباشد در حالت اختیار پس هرگاه عضو را با
 شکست یا بند یا زخم شده باشد و به بختی یا کف نشاید
 با چیزی مالیده یا قند پس اگر در موضع شستن باشد
 و ممکن باشد برداشتن آن و شستن با کمر یا شستن با
 آب بر او بریزد یا آنکه عضو را در میان آب کف کند که آب
 به پوست برسد بخوبی که منور و در شوری که در شستن
 نیست لازم نباید نیاز این اختیار دارد در صورتیکه
 از این سه کار و احوال از آنست که اول برداشتن جابل
 قصد کند اگر معتبر باشد پس مکتوب و در آن اگر معتبر باشد

حکم جبهه
 حکم جبهه
 حکم جبهه

در عضو داب که اشتن و اکوشتن به هیچ یک از این کلاه
 معتبر نباشد بر سر حاصل می کنند و احوط آنست که
 چنانکه می گویند که شکست غسل شرعاً برسد و بعضی در کوفت
 بر سر حاصل در این صورت که شستن عضو به هیچ نحو معتبر
 نیست شرعاً میدانند که می گویند بر پوستان نیز اگر
 چه بر پوست اندکی باشد معتبر نباشد و الا گفته باید
 می بر پوست عضو بود و احوط آنست که در این وقت هم
 می بر بپايل و هم می بر پوست را بکنند اما هرگاه جیره
 در موضع می باشد لابد است از اشتن حاصل اگر معتبر
 باشد و اگر معتبر نباشد می بر روی حاصل و احوط آنست
 که هیچ کوفت هرگاه شکو را بزدن معتبر باشد و اگر
 پوست بدن این کار را بنویسند و در می جیره لابد است
 که می بر و تمام آن واقع شود و مثل می بر در عضو نیست
 که فله را از آن را که مستمای می بران صدق کند کافی باشد
 بپا واجب نیست که بر تمام جیره می بر شود بجز یک خلل

و غیر

و فرج از آن زکود و هرگاه جیره نجس باشد چیزی پاک
 بر آن گذارند و می کنند و احوط که کوفت بر پوستها است
 از جیره هرگاه بر پوستها معتبره داشته باشد و اگر
 موضع شکسته بازخم برهنه باشد واجب است می بر آن
 اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بر وضع جیره یا چیزی
 که مانع چسبیدن می بر است و احوط بلکه از دست پاک
 بعضی گفته اند که خلافتی در این نیست اما امسکه نه بر شستن
 موضع می بر و نه بر بپايل یا چیزی جیره را احوط است از این
 بعضی می کنند که چون در تنی یا زخمی در موضع شستن
 باشند و خوفی از آب حاصل باشد با امکان جیره
 بر تن می گذارند بقایب شکلات است بر هرگاه و غسل
 یا جیره بجل آورد و نه بر آب غلط که در دست خیر
 گفتیم **سپتم** جایز نیست که وضو یا بر کسی را بکشد
 می بر شود و اینکه اعضای وضو یا بر کسی را که
 باشد بر آب یا بشوید و می بر کوفت را بر این کس می

این است از این
 وضو و شستن
 شود و کیفیت

اعداد و اعانت کردن بغير اين مثل انك آب در كف است
 انكس برود كه او برود و دستهاي خود را نماز كند
 بيشتر نيست **چهارم** كچه كه سلسله بول يا غلبه المول
 با شكم رفته و با برون آمدن نادر يا اختيار داشته باشد
 و انقدر كند اي دل حد كه نماز را بديده بپوشاند و حد
 نماز كودا ظاهر از است كه بدون بخنديد و منوما يا كچه
 حدت اختيار دي نكند نماز ميكنند و احوط از است كه
 جمعه نمازي و منوي بگيرد **پنجم** هرگاه ان را
 كچه در اشاي نماز يا اختيار حدتي سرزند مشهور است
 كه روزه بگيرد و در همان حال و نماز خود را از آنجا كه قطع
 كرده تمام ميكنند و احوط بعد از آن كه نماز ظهر بگيرد
 نماز است و مستبهاي و متوازن جمله كذا استن طرف
 اكثرت نزد دست است و بعضي اين را مخصوصي نظرون
 كنداده گفته اند كه طرف سرتك بدست چيكنداشته شود
 و بپزد و در پشت و بپزد است كف آب كوفتن بچشم

چهارم سلسله و بول
 او را حوله

پنجم حدت اشاي نماز
 و وضع اين نماز

سبب نماز وضو
 مثل وضع طرف
 و غير

اعضا

اعضا بدست راست اگر چه جهت شستن خود در دست
 باشد و هم چنين بسم الله كفتن و دوقت كذا شستن است
 و در آب پا به پيشاني و درجه و وقت كفتن به نوازش و
 بسم الله سرور ندارد و اجزاء و سنت است شستن و دست
 اويندهاي دست را ي خواب و بول بچا دوراي نماز
 دو بار اگر چه آب كوك باز پاده باشد با در طرف سر
 تنك باشد بنا بر قول ائوي و هم چنين سنت است آب
 در دهن مقتضيه كردن بعد از آن استنشاق بغي آب
 به يعني روزه و به نوازش است كه هر گاه لبه كف آب باشد
 و بپزد است استانكه در ابتدا به پيشه راع در شكبه
 و در ابتدا به شكم آن و اگر چه در شستن اند و بيم كه
 سنت است بنا بر قول مشهور و در بعضي گفته اند كه
 از در شستن با راقلا است اما در شستن با راقلا
 بغير است بغير نماز ابتدا بشكم قطع ميكنند و در ابتدا
 به پشت و در كتاب غنچه و نك كوه ادعای اجماع بر اين

مطلب شده و بنویسند است دعا خواندن در وقت تن
و مسج کردن اعضا بدنهای مانند که در مواضع خود
و هم چنین است وضو گرفتن بیک مد که یکبار
مسج تریزی واجب است و هم چنین مسواک کردن
اگر چه با انگشت باشد و خوب به تراش و وقت
کردن پیش از وضو است پس اگر نکرده باشد بعد
از وضو مسواک کند و به تراش سفید که نزد مشتمل
در دستها که از تنبهای وضو است مسواک کند و
گفته اگر چه همیشه سنت است لیکن در وقت وضو
پیش از دستهای وضو نه دست و مکرر است
طلب نماز کردن در عقده مان وضو مثل بخان آب
در کف نه آب جا نمی خورد و کوم نمودن و بنویسند
خشت کردن آب و وضو بخاشته وضو بدست مال
پیش از آنکه حدیثی کرده و شک دارد که بعد از آن
که حدیثی کرده و شک دارد که بعد از آن

تیم از مسواک

مکرر است طلب
و خشک نمون

احکام وضو مثل
و شک او غیبی

کرده

کرده بانه با آنکه حدیث کردن و طهارت کردن هر دو
بفرض پیدا اند و لیکن عندا نه که کدام یک بعد از آن شده
در بین دو مسئله واجب است که طهارت کند و وضو
که علم به حالت پیش از حدیث و طهارت داشته باشد
چانه بسیار شهر آفری و مراد بشک حدیث جا و در مسواک
الست و از است که بقیق مانده پس هرگاه کان بیک طرف
نمی داشته باشد باز داخل شک است بنابر قول ائمه
نه بقیق بخاک که بقیق مانده و اگر بقیق مانده که طهارت
کرده و شک دارد که بعد از آن حدیث کرده بانه با آنکه
شک کند در چیزهای افعال و وضو طهارت را که طهارت
اگر چه وضو از طهارت خود برتر است با سند علی الاثر
میکنار در که طهارت از وضو سنت است و عباد و نمیکند بکرات
بایست که بد وضو که سنت است کما آنکه شیخ محمد
از طهارت داشته بهم رسیده باشد و بنویسند آمدن
برای که طهارت از وضو است و اگر نکرده بود که در وقت

تیم از وضو
و شک او غیبی

اجزاء باید و ضم یکدیگر و چنانکه بشرح باجماع بر آن شده
 و قانع شدنی که گفتیم که شک بعد از آن اعتباری ندارد
 مراد از آن قانع شدن از خود آخواست و اگر شک در
 آخر باشد مثل آنکه شک کند که مسج یا مسجد کشیده
 باشد یا بعد از آنکه واجب عمل آورده هر وقت که باشد
 گفته اند که ما و اسبکه طریقه باشد و باشد زمان و اگر
 شک کند در چیزی از افعال و منکر یا با آن واسطه آورد
 بانه و اگر شک پیش از آن قانع شدن از خود باشد باید
 منور مشغول و منواسن بجا بیاورد و آنچه بداند که در
 شک دارد و ما بعد از آن و مثل آنکه در وقت مسج سر
 شک کرده که دست راست داشته بوده بانه بر میگردد
 و دست راست را میبشورد و هم چنین دست چپ را
 تا آخر و منوبه بر طبقه منور و منوبه او شک نشده
 باشد چه هرگاه و منور شک شده و موالا که در
 واجب است از دست و فیه باشد و جمع کردن اعضا

شک

شک در آن فایده نمیکند بلکه باید و منور از سر بگیرد
 و این حکم شک مخصوص کسی است که کبر الشک نباشد
 زیرا که شک کبر الشک اعتبار ندارد و بنا بر آنکه
 که آنچه را که در آن شک کرده بعد از آنکه است بنا بر قول
 اظهر و اگر بعضی کند که شستن معنوی از اعضا و صورت
 ترك کرده باید از آنجا آورد و با بعد از آن خواه دید باشد
 و منور غلط آورده باشد یا بعد از وضو و اگر در مسج
 نباشد و در اعضا یا و نری باقی نمانده باشد از
 موی ریش خود نری بگیرد و او را از آن است که از
 موی زیاده از چانه منور میتوان گرفت و اگر نری هیچ
 نمانده باشد واجب است آنکه وضو از سر بگیرد و اگر
 هرگاه بهتر باشد که باید بگوید چنان وضو کرد که نری
 جهت مسج بماند و اگر بیشتر نباشد باید آن که باشد
 و هو اکرم و باو شد نوزد چنانکه هرگاه باو بگوید نری
 گیرد جهت مسج نری خواهد ماند پس در واجب بود مسج

تذکره و تفسیر
 و تفسیر این
 و تفسیر این
 و تفسیر این

باب ثانی ^{بالتصمیم} باب غسل و قول است و واجب بودن لبس ازین
 اگر چه احوط است که هرگاه دو کار را بکند و واجب
 و استهرازی است که مستکثبات فان محله را جایز نیست
 و اما غسل بر اینچه واجب است از اینست که بنا بر قول
 اظهر المستقر اول غسل جنابت است و در آن سه قسم است
 مفصلا اول در چیزی است که مانع غسل جنابت میشود
 و آن دو چیز است یکی اترا لینی به هر نوع که باشد خوا
 بجماع و خواه بغیر آن خواه در خواب و خواه در بیداری
 و خواه جهه مورد و خواه زن خواه از موضع معناد و بوی
 آید و خواه از غیر آن و بعضی مخصوص موضع معناد و بوی
 در حکم از است دانسته اند مانند حدت سفر و شاید
 قول اظهر باشد و اگر چه اول احوط است و اگر چه از این
 کسی بیرون آید و نداند که جنابت مانع لبس است و
 شهوت و شستی بدن در وقت بیرون آمدن مانع می
 و آلتان چنانچه در وقت که صبح باشد اما مریض در حکم کرد

غسل

غسل
اول جنابت باب
که در چیز

باب

باینکه جنابت شهوت در خود با خلق کافی است و هم چنین
 زن اگر چه صبح باشد علی الاخری و هرگاه کسی از خواب
 بیدار شود و منی بیفتد و بیدار خود با در جامه که
 خودش به تنهایی آن جامه میپوشد و شربکه و شرب
 آن نماد و واجبات که غسل کند و جوید غسل و این دو
 و قیاس است که بغیر کند که منی از خود سر است اشکالی ندارد
 اما اگر گمان از خود بودن نداشته باشد و یقین ندارد
 اشکالی ندارد و موافق حدیث که مطهر و آرد شده و اگر
 اجماع نیز بر این بوده اند باید غسل کند و احوط وضو
 مان لیکن در صورت گمان نه یقین یعنی شکی باشد که باید
 یقین بود آن منی از خود داشته باشد مخصوص بیدار
 و جامه اشکالی است که نفی دارد شده پس هرگاه مثلاً
 فرائض مخصوص خود منی بیاید و گمان منی از خود بودن
 داشته باشد نه خوم بیا و غسل واجب نخواهد بود زیرا
 که قیاس حاکم است و اعتبار بیکان کردن خلاف اصل است

تیران و باغی

الاذنان قد ربي كمنه لالك كرمه بدن و جامه باشد
 ازان نماز و جاپز نیست و اگر می داد و جامه کپه و بکود
 پوشیدن بادی شریکست ببا بد نامی بین نماز که معنی
 حدیث غسل بر روی واجب بشود و خواه کار داشته
 باشد که از خود است بانه و خواه باغنی می دروغی باشد
 که برت پوشیدن خود شش باشد و خواه بنا شد نیاز قول
 اونی که چه چو گاه در وقت خود ببا بعد از غسل کردن
 سبب و هم از وضو غسل چنان کردن است در قبل از آن
 چه مرد و باشد بقدری که سر و کوبنهان باشد اگر چنانکه
 می نشود و هم چنین در برون نیز چنان کردن بی اثر است
 واجب بشود اما هرگاه الحائضه یا بکر عیال کار کند
 اگر بلبه اظهار است که غسل باید کرد و وضو نیز بگوید
 اجنابا **مفسد** و در چگونگی غسل است و واجبات
 این مسجرات **اول** نیت و باید که مقارن شستن اول
 جزو سر باشد و در غسل نوبتی اما در غایب بی مقارن

در نیت و کیفیت آن در ترجمه و ارقام

نیت

نیت واد و بید نوع گفتا نه یکی آنکه مقارن اول جزو
 بدنه که بای رسیده باشد مطلقا خواه بخوبی باشد که
 باقی بدن آن جزو داری در آید بیغاصله عرقه بانه **دوم**
 مقارن بودن اول جزو بدن بخوبی که باقی نیز آن داری
 بیغاصله عرقه **سوم** مقارن بودن وضو فتن کامل
 بخوبی که مقارن وضو فتن جمع بدن باشد و آب و قول
 دویم مشهور است و احوط جمع کردن میان دو قول آخر
 باینکه مقارن بای رسانیدن اول جزو بدن نیت کند و ببا
 عرقه سایر بدن واد آب فرو برد تا تمام بدن در آب فرو
 میرود و نیت خود را داشته باشد و کلام و اسناد
 حکمیه و مضمون داشتن نیت در وقت شستن و شستن
 قبل از غسل است با سایر گفتگوهای نیت که متنب
 مقام است و نیت وضو کذا است **دوم** شستن
 تمام پوست ظاهر بدن است از فوق تا قدم حتی میان نا
 بخوبی که در وضو نیت بکن و اینجاست ملاحظه ناخنها و ناها

شستن تمام بدن
 و کپه و وضو

نیز موقوف است و در وضو غسل نمی که پوست بدن را
 پوشانیده واجب شود و در اینجا واجب است که بر روی
 اگر چه بسیار باشد و پوست را پوشانیده باشد آب
 به پوست بدن برسد بلی شستن خود سویی واجب نیست
 هر چند احتیاط از آن است که موی را بشویند و اگر مطلقا
 شستن و احکام رفع حائضها از پوست بدن کردن بجا
 که موجب شستن موی و دستها از وضو گذشت و حکم
 جبهه نیز بعد از ذکر واجبات وضو مذکور شد پس باید
 گذاشتها تمام ستم ترتیب است باینکه سر و گردن را بشوید
 بعد از آن بپهلوی راست و از چپ گردن تا تمام انگشتان
 و بعد از آن بپهلوی چپ تا به همین نوع و واجب نیست که
 هر وضو را از سر وضو غسل را از بالا شروع بشود و تمام
 لیکن احتیاط و نواف و غروب و نواف و بپهلوی و شستن
 هر یک را بلکه شستن را باید که از شستن سیم است
 بشویند و اگر تمام اینها را با هر یک زد و بپهلوی بشوید بلکه شستن

خوبی

ان
 سیم ترتیب و کیفیت
 و فقیل گوشه از رفتن
 و دیگر منافذ از بدن

به شستن و هرگاه غسل را تمام نکند باینکه بکند وضو
 عرقه یعنی وضو که در عرقه گویند بکند وضو شده
 خود را و آب شستن برسد و بپوشد باینکه باید
 جمع اعضا را بکند وضو باید که از کبکها و آب بپوشد
 اگر موی را آب برسد باشد واجب است که غسل را تمام
 کند علی الاقرب پس شستن همان موضع به تنهایی کافی
 نیست و اینکه بعضی از سواب و در گوش و رفتن گوش را بپوشد
 بخوبی آب بپاشد و سوراخ گوش که نمایان است بشویند
 غلط است اگر چه بعد از اینجا آب برساند بپوشد بپوشد
 گوش را و از آب و بپاشد غسل را بشویند سبب مکرر آنکه
 شستن و شستن که اندرون سوراخ گوش را که نمایان نیست
 به تنهایی به پنبه کوچکی یا چیزی از سبب نمایند و غسل را تمام
 کند و در حکم سوراخ گوش مذکور است وضو دیگر که
 در بدن باشد و نمایان بود مثل سوراخ گوش که در گوش با
 بینی و ابرو و حلقه و عجز و کمره باشند به پنبه یا چیزی

مستحب غسل

پوست ظاهر بدن در غسل اوقات با اول وقت غریبه که
در آب میزد و در هر بار و کبر و بلند و سجده غلبه کردن اگر
چند روز در آب باشد هر سوراخها بکند که مذکور شد مستحب
غسل اوقات نیست مگر آنکه مؤمنه در اول وقت غسل بکند
آب با نهار ساقه بخورد بکند سبیل با نهار با ساقه
بیکد فقه غریبه باشد و مستحبهای غسل تا قبل از شب است
کسی که آنرا نمی شنود باشد هرگاه مرد باشد نه زن علی
الاقوی باینکه بول کند هرگاه ممکن باشد و اگر ممکن نباشد
خدا و جمل کند باینکه در این وقت مقدس نامزد و کوی بخورد
مستحبهای غسل و فتنه کردن و اینست بود استنباط
محر که شرب بول ممکن بودن باشد سایر فتنه اگر است
و ظاهر بعضی است که خواه بول ممکن باشد یا نباشد که غسل
به پنج ساقه غسل است و دیگر شستن و شستن
از بدن با آب بشوید یا از بدن با آب شستن و در هرگاه
در احادیث وارد شده و دیگر مضمضه و استنشاق است

۱

احکام جنب است

چنانکه در مستحبهای وضو گذشت و نیز مستحب است
کشدن بریدن و غلبه کردن بر منی که آب با بدن و غلبه
بپوشد و غسل کردن بیک صاع آب که چهار مقدار است
و گذشت که مدت یک چهارم من نیز بری و این است پس
صلح بکسی بر بری و این خواهد بود مقصد **سپهر** در
احکام جنب است بدانکه حرام است بر او خواندن سواری
شعیه واجب که چهار است حتی نیم الله و بعضی از آنها
هرگاه مقصد بکسی از آنها باشد و هم جنب حرام است بر او
ما بعد از نیتش خواندن و بخورد از بدنش که جوفه داشته
ناید نه مثل موی و نیز حرام است بر او داخل شدن در
مسجد ها مگر بخواهد که نشیند که جایز است نه بطریق و فتنه
و عمدت کردن در آنها بنا بر قول احوط بلکه افزای مسجد
حرام و مسجد نبی صلی الله علیه و آله که داخل شدن در آن
و مسجد حرام است حتی بجز آن که نشیند و هرگاه محرم شود
در یکی ازین دو مسجد یا حاصل شود در یکی از آنها در

یکی از آنها در حالیکه خبث باشد واجب است که بنیم کند
 چنانچه پیش از آنکه از آن و هم چنین حرام است بر او که پیش
 چیزی در یکی از چند حال در میان سجده اندازد اما بر او
 چیزی را در سجده بر او حرام نیست و مکرر است از او حرام
 توان زیاده از هفت تا هشتاد و یک و اگر اکتفا ناکند چه باید
 در هفتاد و یک و نیز مکرر است او را سحر کردن صحیف
 بر غیر خط و هم چنین بر داشتن آن و هم چنین مکرر است
 او را خواندن تا و من بگوید که در این خط کلمات که مضبوط
 و تمام از آن مضبوط علی الاصح و اگر وضو مضبوط نباشد بنیم
 کند و اختیار دارد از آنکه مضبوط بداند و من گفت باید
 غسل و شایسته که تا با وضو مایه و نیز گفته است او را
 خوردن و آشامیدن تا مضبوط است شایسته این که اگر
 زایل میشود باید در وضو مضبوط و بعضی مضبوط و بعضی از آنها
 اشاعه کرده اند و بعضی گفته اند که اگر اکتفا ناکند باید مضبوط باشد
 و گوشت بر وضو و بعضی گفته اند که اگر اکتفا ناکند باید مضبوط باشد

مکررات بر حقیقت

درست

دستها و مضبوط و غیر اینها را افعال علیا و احادیث میباشد
 و هم بگوشت و اختلاط اینها محمول بر اختلاف و در بعضی مضبوط
 و اول آنست که اگر اکتفا ناکند باید با وضو چیزی را ناکند و باید
 بشود مایه و هم چنین مکرر است چنانچه خطا بکرده
 و خطا چنانچه که مانع از آنکه با وضو و غیر اینها و افعال دارد
 که اگر اکتفا ناکند باید وضو مکرر است و خطا بکرده
 جنب شده مگر آنکه اگر اکتفا ناکند باشد حتماً با وضو و غیر اینها
 که در وضو واجب است و باید دانست که اگر جنب بعد از غسل که از
 آنرا می گویند باشد نیمی به چند که نداند با وضو مایه نیست
 با وضو است با وضو است پاکت از سه وضو است که مایه نیست و
 ایضا که بعضی علامه بشهرت قاضی بیرون میباشد و وضو باید
 که بعد از وضو بیرون باشد و وضو بیرون است که
 عقب بر وضو بیرون میباشد و اگر پیش از غسل و بعد از آنرا بر وضو
 کرده و بعد از آن است بر وضو کرده بود وضو بیرون است یا نه خواهد بود
 و غسل کردن و وضو کردن و وضو بیرون است و وضو کرده و وضو

و اگر بعد از غسل
 تدریس نمایند چه کنند

نگرده و منولدم خواهد بود نه غسل و اگر استنجا کرده و بول
نگرده خواهد بود ممکن بوده و خواه برده که اطلاع از احادیث
انقضای وجوب عاده غسل میکند و مشک نیست که این احادیث
و اگر بول را استنجا هیچ بلی نگردد باشد عاده غسل بطریق اولی
خواهد بود و اگر در اثنا غسل حدث استغوا واقع شود غسل
انکه با وضو از وضو زد پس بشین برین اقوال مجمل قول و
بوقت تمام کردن غسل است و وضو کردن بکلیت مایه غسل
شستند و وضو بزمان وارد شده و احوط جمع کردن است
میان این دو قول مایه تمام کند و عاده نماز و وضو نیز
یکبار و بدانکه غسل جنابت کافی است از وضو یا وضو یا
ست تمام جنابتا غیر غسل جنابتا وضو کافی نیستند
از غسلها و واجب غسل جعفر است که غایب است سهوا
با سرج و غلطی دوم و مقوله پیرویه مایه و بیان او همان
حق استخاضه بسیار بسیار از خون استخاضه و هرگاه شبانه بول
شود نیز که او را استخاضه غایب است بقیه این او را غایب است که

در اثنا غسل حدث استغوا

مجلس غیبت جنابت
وضو بر غیر جنابت

حرم غسل حیض
و من مثل حید از
جنین و زین و غیره
و از زنی که در وقت
حمل جمع شود

چراگاهی

چراگاهی خون بصفت استخاضه یعنی حساب میشود چنانکه معلوم
خواهد شد و اگر شبانه شود و خون حیض بخون بکارش انداختن
درین وقت بینه بخود بکشد پس اگر بینه طریقه وارد شود از خون
آن خون بکارش خواهد بود و اگر بخون الوده گردد و خون حیض
حساب میشود و اگر خون حیض بخون زخم شبانه شود و آنکه
نموده ملاحظه شود که اگر از جنابت استخاضه خون بیرون
آید بخون زخم حساب میشود و اگر از جنابت حیض بیرون آید
و هرگاه زن در سن باسرخون باشد خواهد بود و مواد پیش
باسرخون است که زن در آن سن تا ابتدا از خون حیض شود و
بنا بر قولی چهار سال و بنا بر قولی شش سال و بنا بر قولی
حجتی دیگر از فرقی باشد که ملاقات از آنست یعنی که مایه
بود مانده که الحال معروف نیستند نیز به فرقی مایه که در آن وقت
گفته اند و مدتها بعد از آن بچهار سال و این قول اولی است و
هرچنین جعفر غایب است در پنجه سنتی که از آن سال کامل و قول
ایع و انقضای است که جعفر باجل جمع میشود و خون که زن حامله

بینه لازم نیست که اسخامه باشد و چنانچه خوانده بود و اگر چنانچه
 در بعضی است و بعضی نه و بعضی پس اگر یک عدد باشد و در
 خون بپزد بعد از آن نه بپزد تا در روزی که در یک خون دیده
 تمام شود چنانچه خواهد بود و اگر سه عدد در جلد و در روز
 خون بپزد چنانچه در پی نباشد یعنی بر آنکه که چنانچه است و این
 قول خانی افغانی است که چنانچه مشهور است که چنانچه نیست پس
 بنا بر این قول که مشهور است واجب خواهد بود که خون چنان
 مسخو باشد در سه عدد یا شبها یا آن خون یک عدد پخته
 کنار دال کرده شود که چنانچه باشد علی الاقوی و اینست
 داشتن سبب طهارت شبها یا آن سه عدد که با خون دلاوها
 باشد یا آنکه غیر شبها یا آن شبها کافی است اشکال است
 و کافی بودن غیر شبها و اما قول است که خلط اجماع نباشد چنانکه
 خلط اجماع بر نوزادین از کلام علامه در کتاب مذکور و کتاب
 منتهی مقصوده می شود چون سه عدد که الله چنانچه است و در
 شود آنچه بعد از آن بپزد تا در روزی که در آن خون دیده نشود

نام چنان خواهد بود و اگر چه در یک خون مختلف باشد بعضی
 اسخامه بود و اما هر یک معلوم نشود که خون یکا و نیست یا آنکه
 اگر چه در یک خون از آن عادی داشته که کمتر از سه عدد بود که
 عادت این چنان خواهد بود و هم چنین ما بعد از این استظهار
 داده بعد از چنانچه است علی الاقوی و باین اتمام انکسار خواهد
 آمد انشاء الله تعالی بعد از آن که چنانچه که داده روز
 بعد از چنانچه حساب میشود و در وقت است که خون از دهان
 زیاد نه بپزد تا هرگاه زیاد در روز خون بپزد در پی
 باید ملاحظه نمود که آن زن فاشا العاده یا باشد یا است
 یا مطهر است فاشا العاده و فاشا است که در عاده یا زیاد بود
 یا کم بود و در پی مثل یکدیگر بپزد یا بپزد هم در وقت و هم در
 مثل آنکه یکا هفت هفت و شش را چنانچه بداند که چنانچه یکی
 نبوده و بداند هفت بعد از آن که چنانچه فاشا العاده و
 و بعد از آن است یا آنکه آن در چنانچه در پی که کفیم مثل یکدیگر
 در وقت آنها بوده نه در عاده مثل آنکه در عاده یا در پی

اول ماه جفر بد که یکی در یک ماه از دو ماه حساب با نام
 جفر مفسر بود مثلا دو ماه در یک پنج روز و چنین
 وقتی تا ثلث العاده و غنیه خواهد بود نه عددی به بالکثر ان
 دو جفر بی در پی که گفتیم مثل یکدیگر بود در عدد بوده نه
 در وقت مثل آنکه هر دو جفر پنج روز مثلا بود لیکن اولی یک
 از آن جفر اول ماه بود و اول جفر در دوم و سیم ماه
 بود و چنین وقتی تا ثلث العاده عددی به خواهد بود نه و غنیه
 پس مانده که تا ثلث العاده بر سه ششم است یکی وقتی و عدد
 دوم وقتی تنها سیم عددی تنها و چون رت عاده ملا
 باشد یا بشود خواهد بود یا بنیجه که اول جفر بد و او است
 یا مضطرب یا بنیجه که مکرر جفر بد و و حسن عاده بی خطه و
 بهم رسیده یعنی دو جفر بی در پی مثل یکدیگر بخوبی گفتیم
 مریا و بدن الفاظ بقفاده بلکه جفرها مختلف بد و
 با آنکه عاده مثل از این داشته و الحال فراموش کرده که این هر
 دو ششم مضطرب است و بنا برینجه که غنیه باشد و گفتیم معلوم

جفر

میشود که مثله تا ثلث العاده میباشد وقتی در آنکه جفر
 است که هنوز جفر او مکرر شده اما مضطرب باشد
 تا ثلث العاده و وقتی تنها با عددی تنها باشد و بنا که
 هر بنا از وقت و عدد که عادت در آن ملا و مضطرب
 و در آن یکی که تا ثلث العاده است پس معلوم شد که تا
 العاده و وقتی تنها غنیه مضطرب بد و غنیه و تا ثلث العاده
 عدد تنها غنیه مضطرب و وقتی است و چون شاخه
 العاده و مثله و مضطرب یا بنیجه که در صورتیکه
 خون زده از ده روز گذرد یا کو صلیب عاده است بد
 هر نوع از سه نوع عادت که ما پیدا عیار و عادت خود
 میکنند و همانرا جفر قرار میدهند لیکن اگر عادت وقتی
 تنها داشته باشد که در عدد مانده که مضطرب یا بنیجه
 عدد حکم مضطرب خواهد بود که الحال ملا گذر شد جمع
 مینما یا بنیجه بود حکم صاحب عاده بهر سه ششم ان اما
 مستد و مضطرب یا بنیجه و یا بنیجه خون یا بنیجه او

یا بعد از آنکه بخاطر آوردن جهت او و بیاض را با هم چسبند
 به تنهایی که در کونراش اشکال و خطوطی که دیده مناسب
 وضع این خفیه که جای آن را باشد و کوناچی بخیر است خواهد بود
 و بدانکه هرگاه درین صفا عبادت در ایام مادّه خود خورده
 صفت پسند و پیش از عادت با بعد از آن خون بهشت چسبند
 پس اگر خون نبارده برده نباشد دانسته که هر چقدر است و اگر
 رها شده برده باشد باز اعتبار عبادت است نه آن خونیکه
 بهشت چسبیده باشد که هر چه در پیش که مانده هم رسیده
 باشد و بعضی گفته اند که هرگاه ما بین این دو نوع خون در بدن
 فاصله شده باشد هر یک چسبند علامت داده و ما بین آنها
 طهارت یعنی پاک است و این قول مستحب است که خواه
 عادت به تنهایی چسبند خواهد بود و زن صفا عبادت و قوی
 نماز و خلوص و بدست خون نوله میکنند عادت هم علامت
 هم داشته باشد اما در تنیده و منصفه که وقت مانده
 خواهد بود و مانده باشد اختلاف واجب است عادت

تا وقتی که چسبند بقیه شود باینکه سه روز خون در بدن
 تمام شود به تر است باین معنی که چون ماده قوی ندارد
 تا معلوم میشود که این خون که در وقت چسبند او پیدا شده
 خون چسبند است احتیاطا نماز و دوز و با عمل استغاضه
 آورد و از چیزهایی که بر حایض حرام است چنانکه مذکور
 خواهد شد احتیاطا نماز تا آنکه خون او سرور شود
 معلوم کرد که چسبند است و هرگاه زن ماده نداشته باشد
 و خون چسبند او پیش از زده و روز قطع شود واجب است
 بر او استبراء کند باینکه پیش بر خود که در پیش او پیش
 بدان که پاک خواهد بود و غسل چسبند او واجب است
 بدو استغفار و استغفار او هم چسبند زن صفا عبادت
 نیز هرگاه خون او بر عادت قطع شود اما اگر قطع نشود
 و عادت عادت نه خورند استغفار است که بعد از عادت
 استغفار نماید چنانکه بگوید بگو عادت باینکه بگوید
 یا سه روز و بعضی استغفار واجب دانسته اند و این قول

حرمانت بر حایض و تنه
 مطلب اول

اگر چاقول افروز است و بعد از آیام استنظها عمل استحاضه
و هرگاه از خون بدست عمل استحاضه بنماید بخی یک درمست
استحاضه بعد کور خواهد شد و اینک گفتیم که تا سه روز بپز
بعد از عادت استنظها و میتوان کرد و وقتی است که ماده
او اندک رسیده که بعد از قسم شدن سه روز اندک گذرد
و در آنکه دانست که حاضله روزه روزه باشد پس بنا بر این
ماده تا از وقت روزه بگذرد تا سه روز استنظها
تواند کرد و چون زن صاحب ماده که خون او را عادت کند
و استنظها کرد و بعد از آن غسل کرد و بنا بر عمل استحاضه
و خون او قطع نشد تا آنکه روزه بنشیند پس یک نیت
که ما بعد آیام استنظها و استحاضه بوده و عمل استحاضه کرده
و غایب روزه که عادت عموماً خود اتفاق افتاده خواهد بود
اما خود آیام استنظها و استحاضه است که آن نیز معلوم
میشود که استحاضه روزه روزه و غسل یک درم است آیام نیت
کرده بوده قضا میکند و این خواهد است و اگر بعد از آیام

مستند

استنظها را بعد از خون بدست که مجموع اوقه روز گذرد مثل آنکه
عادتش غشی روزه بود و دو روز بپز استنظها و روزه است
روز شد و غسل کرد و بعد از آن یک نیت بود و روزه یک خون
دیده و در این خون دیده عمل استحاضه کرد و آنکه اگر
یک نیت بود و روز یک نیت روزه نیم با دم اول حقیقت
خون قطع شد و بپز وقت عاده و آیام استنظها و روزه
او هم یک حقی حساب میشود و روزه که در آن یک نیت
باد و بعد از عمل استحاضه گرفته باشد قضا میکند غایب
و بنا بر آیام حقی غایب قضا ندارد و چنانچه از این نیست که
ماده عادت کرده بود و باطل باشد و باید دانست که اگر
پاکی قضا روزه است پس نتواند بود که در حقیقت بیند
بجز یک نیت حقی محسوب شود و در میان آن حقی
نیت روزه و غایب که پاک یا کبی نباشد و اگر پاک حقی
نیت روزه هر وقت که حقی بنشیند آیام پاک یا کبی
نیت را که چند سال نیت نادر است که اگر پاک

سه ما است این بود با وها از احوال خون حیض اما احکام
 زن طایفه من و ما یکدرد حیض است حرام است نماز و روزه
 و طواف و انشاء بخواند واجب و خواه بپوشد و هم چنین
 بعد از حیض نیز با وها یکدرد غسل نکند یا بشواید اینها جاریست
 و در آتاق حیض هرگاه و منوب غسل کند حدت او رفع
 میشود و هر چند در وقتی باشد که خون پیدا نیست اما
 از آب حیض باشد و منوب حرام است بر حائض داخل شدن
 مسجد ها و پیش از آنکه آنست که در احکام حائض
 گذشت و هم چنین حرام است بر حائض سجده و ایستادن
 و مسرتوشه زدن نمودن و حرام است بر شوهر که با او
 کرد و جماع با او در پیش یا بر قول اظهار و در پیش یا
 بر احوط اگر علم بحیض داشته باشد و دانسته باشد جماع کند
 و گمان از خبر دادن زن یا بفردی که در حامل شود
 اگر در تمام مدت که نفقش نباشد بر حکم علم داشتن
 بحیض داده و ایام استظهار را که بیاید که گذشت مثل ایام

حیض

حیض است بر سبیل رجوع هرگاه استظهار واجب و ایام
 بر سبیل استظهار هرگاه استظهار واجب و ایام و گذشت
 که اقوی سنت بودن استظهار است اگر چه احوط ترک نکند
 با وها آنست که نادره و در وقت طایفه من و ما نشوید که نشاید
 خون او بود قطع شود و معلوم کرد مکروه حیض بوده
 چنانکه گذشت لکن در واجب بودن بر حائض غسل باطل است
 اگر چه بعضی آن را واجب دانسته اند و صحیح نیست غلط است
 حائض که در بلوغ غسل کرده بوده باشد نیز با وها غسل
 او طاهر باشد یا در حکم طاهر بودن بوده یا نه
 در کتب طهارة و منزه اند و واجب است غسل کردن آن
 پاکیزه و غسل او در وجبه او و تنبیهها مثل غسل
 مکرر که در اینجا غسل کافی است و شستن نیز واجب
 بر حائض نفسا کردن روزه نه نماز و اشید و اشید
 که هرگاه آیه سجده را بشنود یا بخواند سجده و میباید کرد
 و در واجب بودن کفاره بر شوهر جماع کردن باز نیست

نیز آن و کفاره جماع

دو دین است احوط واجب کفاره بود و شش مقدار
 کفاره بیک شریف است که بینه بکفالت شریفی ملازم
 خالص سکینه باشد هرگاه جماع در اول حیض باشد
 بکفالت شریفی باو ایجاب جماع ندارد و اگر در اول حیض باشد
 اما بعد از آن که در رجب شغال صبر فی این زمان است
 پس چون شغال از این زمان شش روز باشد شغال شریف
 چهار روز است و بینه خواهد بود یعنی بعد از حیض و طهارت
 از بعد از هرگاه در وسط حیض باشد و رجب است هرگاه
 در آخر حیض باشد و مراد با اول حیض ثلث است
 و بینه قیاس و وسط آن و هرگاه با تمام حیض سه روز باشد
 واجب است که هر روز بیک ثلث است و هرگاه در وسط حیض
 روز اول با ثلث اول روز دوم با اول حیض خواهد بود
 و در ثلث آخر روز دوم با اول ثلث اول روز سیم و وسط
 حیض و بیک ثلث آخر روز سیم با تمام روز چهارم آخر حیض
 خواهد بود و اگر با تمام حیض بخورد باشد و بعد از اول با ثلث

اول

اول بعد از دوم اول حیض خواهد بود و ثلث آخر حیض
 باقی روز سیم و بیک ثلث از اول روز چهارم و وسط حیض
 خواهد بود و در ثلث آخر روز چهارم با تمام روز پنجم آخر
 حیض و بخورد و هرگاه حیض شش روز باشد و در اول روز
 اول حیض و سیم و چهارم و وسط حیض و پنجم و ششم و حیض
 خواهد بود و بینه قیاس حال با بوم و در تمام حیض باقی
 معلوم میشود و معصوم و قیاس کفاره مستحق زکوة است و
 در روز نیک که چند نفر برسانند بلکه هرگاه همه را بکنند
 مستحق دهند که بیک است و بعد از کفاره نیک که هر یک
 این فعل تمام شده اطاعت شود و این خصوصیت است
 کنیم که تمام است جماع طایفه و کفاره باید بدهد و بدو
 که هر روز در حیض باشد اما هرگاه حیض شش نام شده لیکن
 هنوز غسل نکرده و در نوبت جماع و بی مکره خواهد بود
 خصوصاً هرگاه حیض شش باشد اما شش با تمام و حرام نیست بنا
 بر قول اشهر و ائمه و احوط از آنست که زن طاهر کند که فرج

مکر و مات بر حایض

نیز آن و کفاره جماع

بیشتر از نگاه با وی جمیع کند اگر خواهد نیز مکرر است
 تمنع بودن آنرا باینجا بپایان تا از آنجائی در دبر
 و مکرر نبست قطع بریدن از آنجا بیرون باشد از حد بکه
 کفتم و مکرر است حاضر را خضای کردن و خواندن قرآن
 غیر سوره های مجده دارد که دانسته حرام است و نیز مکرر
 ادا بود استخوان و مس کردن موضع تنویر است
 جهت حاضر و متوکلین وقت هر نماز نمازهای پنجگانه
 در وقتیکه نشستن و در نمازگاه هر یک نمازگاه خود با
 غیر نمازگاه اگر چه خود را معیار کردن نمازگاه خود است هرگاه
 نمازگاه معین داشته باشد و مکرر کند کردن با آنکه نشستن
 بقدر نماز خود و هرگاه زن حاضر شود بعد از نماز
 شدن وقت نماز نکند یا آنکه ممکن بر جا و نماز
 بماند که نشستن اول وقت بعد از نماز کردن سبک اگر چه
 اقل واجب باشد با مقدمان و شرا بپایان نماز و وقت جهت
 نماز نشستن و در وقت و حال آنکه از آنرا در هر وقت چنانچه

سنت یا حایض

نماز که حایض قضا کند

و غیر

واجب است بر او قضا کردن آن نماز و اگر ممکن نبود او را
 نماز بعد از داخل شدن وقت پیش از خضای بدن قضا
 بر او واجب نیست و هم چنین هرگاه از آن وقت نماز قضا
 در باید که چهار مرتبه و سایر مقدار مائیکه چنانچه نمازش بر وی
 واجب بود ممکن باشد یا بیک وقت نماز که اقل واجب است
 بعمل آید واجب میشود بر آن زن تا بچهار مرتبه پیش از بیرون
 رفتن و قضا بیک وقت یا اقل در وقت در باید اگر چه با
 رکعت در جمیع وقتها اتفاق افتد و اگر حال کند و در وقت
 بعمل نماند و قضا بآن نماز بر او واجب خواهد بود
 غسل استحاضات و خون آن غالباً زرد و سرخ و یا بک
 قوام است و بپسین و سبزه بیرون میاید لیکن خونیکه زرد بود
 از عادت طاهر است و بپسین و سبزه زرد و در حیض آنکه
 و هم چنین خونیکه بعد از آنکه بپسین و سبزه زرد بود
 و هم چنین خونیکه بعد از آنکه بپسین و سبزه زرد بود
 نه سال او نبیند یا استحاضات است و اگر چه غلبه و بعضی

بیم عمل استحاضه و قضا

و خون که در حائله بند داخل افتد چنانکه در مجرای جفت
و واجب است عین مستحاضه که ملاحظه نماید که خون او
استحاضه قبل از آن یا کبر است یا متوسط پس اگر استحاضه
قبل از آن باشد یا پس از آن که او پیش از آن خون می کند چنانکه
در روی بینه ظاهر شود واجب خواهد بود که او را سداب بکشد
از بینه یا شستنی آن و شستن بر روی فرج بخیل نقد اندازد که
چون بر روی یا شستنی شکا دشواری در فرج شستنی آن
واجب است و نیز واجب خواهد بود که او من حیثه منافی
و اگر استحاضه متوسط است یا پس از آن که خون بینه می ریزد
چون که در روی بینه می تواند بود لیکن بطوری شده
که زمان که بر خود می زند در وقت لازم خواهد بود که
زن را بعلوه آنچه مدینه که کفیم تغییر طالع است که غسل
چشمه نماز صحیح نیز همانکه این روش در خون از آن طرف بینه
چنانکه کفیم پیش از نماز صحیح شده باشد چنانکه کوبیدان تمام
انتفاضا خواهد باشد غسل هم اول خواهد بود و اگر استحاضه

در مجرای جفت

کوبد

کبره باشد یا پس از آن که خون او از بینه که زده و سباده کند
در این وقت لازم میشود که زن را بعلوه و آنچه در وسط
کفیم سوابی و منزه در اینجا را هر غسلی بکوبد و کافور است
هر غار و صوفی و عینده میزدن است علی الاظهر و غسل
و دیگر بکفیم چینه لیس و عین که جمع کند میان هر دو نماز
و فاصله بگذرد و بکفیم چینه غار مغرب و عشا که جمع کند
پس میان هر دو پس در کبره سه غسل خواهد بود لیکن
بیشتر غسل چینه هر نماز از نماز که کفیم واجب بشود و چنانکه
باب غسل است پیش از آن نماز چهار سباده باشد چنانکه
پیش از آن داخل شدن و قتان نماز باشد و خواه بعد از آن
شدن و نماز غسل نیز بعد از آن خون غسل نگردد باشد
پس هرگاه بعد از نماز چینه منزه و بکوبد چنان خون که استحاضه
کبره حکما پیش ظاهر شد یا آنکه شد و لیکن بعد از آن
خون غسل کرد و دیگر خون غسلان بهم نرسید چینه
ظاهر و عین واجب خواهد بود و بر هر قیاسی غسل

و مشا و غسل صحیح مکرانکه دانست که در غسل صحیح کپور و بر
 صورت و پشت و مو و سینه و کمر است و اگر طریقه را از پیش از
 که واجب است که نماز را عین وضو و غسل کند و نماز حق
 و هم چنین حج کردن میان هر دو نماز بیجا صله بیک غسل
 و بنا که چون عمل در آن استحاضه دارد و عمل آورد و اگر واجب است
 بر او کپور و میگوید و میباید بشود بر عیان و در هر چه
 طهارت و طهارت است و اگر احتلال کند بر بعضی از اجزای
 نماز آورد است نخواهد بود هر چند غسل و وضو و غسل
 بناید و اگر احتلال بغسل کند روزه او صحیح نخواهد بود و
 اگر وضو یا غسل بر او نباشد و نوشته قرآن را بر او میخواند
 و اجماع است که حیاء کردن زن مستحاضه موقوف بر طهارت
 واجب است که حیض استحاضه گفته و خصوصاً حیض است که مذکور شد
 و اجابت بر زن مستحاضه حیض اگر در منع حق او نخواهد کرد
 سر بر جامه بپوشد زن آنقدر که ممکن باشد بپوشد و آنرا که فرج
 شسته و بپوشد و زاده باشد و هم چنین است حیض اگر کسی که

مسئله

عمل تقاس
 حیض
 و کیفیت تقاس

سلسله بول یا از او شکم رو داشته باشد که مقدار آن که در
 شست بقدر امکان از تن بی غماسه است احضار غمازه چنانکه
 غسل تقاس است و آن خون را باید داشت پس اگر در آن تراشد
 و خون نه بیند تقاس نخواهد داشت و نیز خون تقاس
 نخواهد داشت و نیز خون تقاس نیست مگر اگر بعد از ولادت
 یا بر همراه ولادت باشد و ولادت در اجزاء عبارت از پاهاست
 چنانچه است که اگر در حساب شود با ابتدای نشو و نما
 اگر چه هنوز مضغه بود پس اگر خون پیش از ولادت ظاهر
 شود استحاضه خواهد بود مگر آنکه با مکی بود و آنکه حیض
 باشد که در او بر وقت حیض خواهد بود زیرا که گفته است که حیض با
 حمل صحیح میشود و اگر زن در ولادت بر او یک تقاس است
 خواهد بود پس آنکه با ولادت بپوشد پیش از آنکه در دم
 تقاس و لذا است که در آنکه بعد از آنکه تقاس
 آنرا بپوشد و اول باشد لیکن آنرا پس از دم خون مقدور است
 تقاس پس بنام او باشد آن محض و اول دوم خواهد بود

مسئله

و آنچه مابین زاییدن و ولد دوم و اکثر حساب نفاس از
 زاییدن اول است مشاغل و مشغول میباشد پس معلوم
 شد که اندک نفاس دارند از خون نیست که در وقت زاییدن
 و بعد از آن باشد ابتدا حساب کردند نفاس و این معلوم کرد
 آخر نفاس از خون نیست که در وقت زاییدن و این باشد و این نفاس
 حدی میباشد و یک خطه نیز میشود شد پس غسل خواهد
 قطع شد و خون بعد از آن خطه و اکثر نفاس بنا بر خون
 و اکثر زاییده بوده میباشد بلکه زنجیره در حق عادت دای
 م باشد چون نفاس و بارقه که در زمان عادت او
 که در حق عادت نفاس است و باقی است عادت پس نماید که بعد
 از عادت و خون در کوزه قضای نماید علی اگر بوده قطع شود
 تمام و بعد نفاس خواهد بود و واجب است بر آنکه نفاس
 او پیش از عادت و قطع شود و آنکه اعتبار بر پیشه عادت مانده
 حاجتی نیست اگر پیشه را بگوید و در آن غسل نفاس میکند و اگر نیز
 استغفار میکند قطع خون را با پیشه شدن ده روز اولی

خود بر آن اتفاق افتاد و از وقت غسل نفاس میکند و بپایند
 که آنکه گفتیم که آیام عاده باده روز نفاس است و در وقت
 که خون در مجموع آیام مذکور باده و اول و آخر آن باشد که در
 مابین اول و آخر نیز که خون نباشد همه آن نفاس حساب
 میشود و اما اگر در اول آیام بپند و دیگر نه بپند تا آنکه ده
 تمام شود همان اول که خون در آن دیده است نفاس است اگر
 چه بعد از آن قضای ده روز باز خون بپند و بر آنکه بعد از ده
 استغفار خواهد بود و بر آن روزها یک بعد از اول و قبل از آخر
 و بدین بعد از ده خالی از خون بوده آیام نفاس خواهد بود
 بلکه آیام پاک است و اگر فرض کنیم در مثال مذکور که در اول
 خون دید و در سه روز بعد از آن اول خون ندیده و باز بعد از آن
 خون دید و دیگر نه تا آنکه ده تمام شد و این وقت آن
 در خون یک در میان و در وقت بوده تا آن و در سه روز یک
 این در خون بود هم یک نفاس محسوب است و این یک بعد از
 و خون که در آن زمان تمام شدن ده دیگر نه به آیام پاک

بکشند که کشیده نباشد و او را بجایه بپوشانند و نور
 نودا و بخوانند پیش از غروب و بعد از آن خصوصاً این
 دعا القافیه پیش از غروب گفته اند که چراغ بنوردا و بکشد
 اگر در شب ببرد و شاهد بیاختلای بختی نیست و در روز
 شمع همیشه چراغ گذاشتن دارد شده و بنورست است
 آنکه مؤمنان را بولنا و خود را گفته ناچار نمیشوند و خانه
 او را و غدا کنند و او را و طلب امری نمائند چه او و آنکه
 همیشه بخت چهل سال سپردن او را و در بخت میگو
 آنکه در آن او مشبه باشد که در این وقت باین بخت بخیل
 چه جای سست بودن بلکه باید ناسه بعد صبر کرد و مگر
 آنکه علم نبوت پیش از سه روز هم در سبب تغییر یافتن
 با ایشان از علامتهای کون و اکونست بداند کشیده باشند
 چنانچه که بر سر او داده بر سه روز بگذارد و بگوید
 آنکه حاضر شود در وقت اخلاص جنب با حاضر بپا که ملا
 از آنست پیش از آنکه بپا بپوشد در حاضری نشیند چون

این دعا را و حضور جنب
 و جایض و غیره

نزدیک به بیرون رفتن روح او کود و بیرون رفتن بکین
 باکی نیست که جنب و غایض و غسل دهند و بر او نما
 کنند چنانکه در فقه رموی مذکور است **بخت دوم**
 در بیان غسل بخت مذکور و اجابت است از آن بخت است
 از بخت پیش از غسل و غسل از او و اول باب سد و
 آب که در او سد رسانیده کوده باشند باشد یا در او مانده
 و حل کوده باشند و اقل سد ناز است که اسم آب سد در
 باز صد فی کف و اکثر غرائض که با سلاطین بیرون نموده
 آب صفاف شود بعد از آن او را با آب کافور غسل دهند
 و بعد از کافور بخوبی آب سرد و کافور در آن صد فی
 کنند پس هرگاه چیزی از سد با کافور در آن خالص
 که با آن غسل ستم را میدهند با غده و بخدا می نمایند
 که آب سد را با آب کافور توان گفت نمودند و اگر چه
 احوط است که کافور با آب سد را با آب کافور را که خواهند
 که با آن غسل با آب خالص دهند تا اثر سد و کافور پاک نماید

غسل بخت و کفایت آن

این دعا را و حضور جنب و جایض و غیره

و واجب است که هر یک از این غسلها با نیت غسل
 جنبان باشد باینکه اول سر و گردن را بشویند و انگاه جانب
 راست انگاه جانب چپ را و قول احوط آنست که نیت را
 بتر غسل از تمامه بگوید و اگر چه حوطه نیک از آنست
 واجب است که نیت بر غسلها هر کدام باید مفارقت
 اول خوان غسل باشد نه آنکه بیک نیت برای سه
 و نیت غسل را آنکه آب میبرد حوطه بیک نیت باشد چنانچه
 نفر نه آنکه سه نیت را بر یک حوطه بیک نیت او بگوید
 با بعضی جاری گفته بدست مالیدن موضع که بدست
 مالیدن لب میبرد با شستن که در این وقت و بتر خفته
 هر موقعی که خود آب برساند باید نیت غسل دادن
 داشته باشد و هرگاه سه بار بگوید یا الله و بعد از
 بود پس ظهر و احوط آنست که سه نیت یا بتر خفته
 و اکثر باینکه که وضو او نیت شستن است و نیت آن
 احوط بلکه واجب است و قول واجب بودن از نیت

مستحب

شستن است و هرگاه از غسل دادن نیت خوف و بتر است
 یا کوشش و باشد او را بتر است عند مثل زنده که غایب
 غسل باید **بجست** **مسبب** غسل بتر است که نیت
 بر موضع بلند یا از چوب و بخوان بگذارد و بعد مثل وقت
 اختصار در و بقیه بخوانند و بعضی واجب دانسته و این
 احوط است و بعد سایه کند از آسمان و آنکه کوبان او را
 یا به کشته باز در وقت و جایه اش را اندر شستن بعد از
 غسل بر آن سجده یا بر آنچه در متن است محضی خواهد
 در صورتیکه متبدا یا بپوشش غسل دهند چنانکه در حدیث
 است و علت گفته اند چنانکه جاء او منطقه خاست
 پس آمده میشود و آن بالا لهای بدن او و چون بپوشش
 او است شستن نرم کردن انگشتان او و نیت و بتر
 اگر ممکن باشد و الا نیت را بتر بکنند و بتر شستن است
 آنکه موالد او و او را پیش از غسل بکشد و بتر شستن و
 آنکه فرج او را با شستن تنها از در چپ و با شستن سینه و نیت

بجست مسبب غسل

جوی دیگر بشوند و بنویسند است آنکه انداخته بشین
 و دست و پا آب سدان خوانند که نصف ذراع است
 آنکه به بنه سر که طرف راست باشد ابتدا نایب و این که
 هر دو طرف را دو اسم بر بنه بنویسند و هر چند از سمت
 و آنکه باله شکم اول دره و شل اول موزن حامله که بالا
 باله شکم سمت چپ چنانکه در منی حامله در شل
 سمت چپ است بنیت بلکه درین دو موضع کورده است و
 سمت راست آنکه فاسل بر طرف راست بنیت است و آنکه
 چینه ای چاه کوچک سمت قلم بکنند که لایه که منتهی در آن
 بنویسند با چاه جمع شود و بنویسند است آنکه مذکر است
 خشک کنه بعد از غسلها چاه و موقوفه نشان بنیت
 و چیزی چیده از آن خنجر و نشان کردن سوختن او و او را
 کشته و بنیت آنکه هر چه از او افتد و جدا افتد با او فرستند
 و بنویسند که بنیت با بنیان دو پای فاسل گذاشته و آنکه

اینجا از بدن بنیت جدا شده

آب را بکنف که چاه است اما در جهت نجاست سرود
 و با کی بنیت که به بالوچه سرودند و بالوچه که چاه است که
 جهت جمع شدن ابهای خانه از باران و غیره باره میکند
 هرگاه آن نجاست خالی باشد بلکه اگر نجاستی داشته باشد
 نظوا بلا فی حد پیک **بنیت** **سپهر** در کن
 کور در است و در اجبار کنی سه باره است یک بنیت که نشانی
 عبارت از آن است و این بار چاه است که از زمان تا سر زانو
 به پوسانده و اگر بنیت نماند و دایره پوسانده بنیت است که
 با ذرات بار بنیت کردن بنیت دویم یعنی بنیت پیر
 که در طریقی نصف ساق یا باشد و نماند و بنیت است که
 سر و که دایره سیم از این یعنی سر و سر و که لقا و
 و باید تمام بدن دایره بنیت اند مدداری در بنیت که چاه
 یا عانت و دختر باشد چنانکه بعضی گفته اند لیکن حوط
 که مدداری نقد و زیاد باشد که از جانب سر و یا توان
 بنیت و بنیت نقد را باشد که یک لایه بر آن بنیت

کور در بنیت
 بنیت سیم

و حیض که بعد از آنست موافق الحائضه و واجب است
که انقباض بارچه پیشی نماید اگر چه ولادت اینست که نماید
پایست منقبض داشته باشد و باید گفت تا بارچه باشد که عادت
بان مردان طایفه باشد در حال اختیار پس چنانچه در وقت حوض
خالق و نه انقباض و حیوان حرام گوشت و پوست از آن باشد
بلکه احوط آنست که گفتن آن پوست نباشد اگر چه در حیوان
حلال گوشت بود و این سه بارچه که گفته ام واجب در وقت
است که پیشی باشد و در حال معروف است یک لغافه کافی است
که غام بعد از آن پیشی نماند اگر ممکن باشد با آن قدری که
مستمر شود اگر چه بعد از آن نباشد و بعد از عورت به شوق
باشد و واجب است منوط شود به اینکه موانع موجود
هستند و لا حظ کافی باشد اگر چه قدر قبل باشد هر چه
متناهی حرام نباشد باشد و اگر حرام داشته باشد حرام
کافی با جمیع مستحب گفتن که در آنست که غاسل
مستحب و چون خواهد گفت که غسل با وضو بسیار چنانکه

حج از غلظت اند و در دوای در آن خصوص بنظر آید
و آنچه در او دوایست مصحح بنظر رسیده است و سنهاست
ناد و سها سر بر نه و در دوای دیگر ستنی در سنهاست
مرفقا است و یاها تا که سها غان و سنهاست آنکه در
کند حیض مرد جمعه بمنتهی عورتی که جمله نازک منی است
و از آنرا حدیث ظاهر است که این جمله سه بارچه گفتن
حساب میشود و این احوطست و باید بطور مطلق
بناست که آن قلیل کردن مال است و بی محض شرعی است
که نماند که یک بارچه دیگر چه نسبت را بقای پیش
مرد باشد و خواه زن و هم چنین است و حرام مرد
که پیشانی آن بقبل باشد که اسم تمام باز صدق کند و
آن بقبل یک مشت شرعی است و منتهی شود به اینکه به پیشانی
بخو یک مشت الخک داشته باشد و در هر تمام از آنست
که از آن در رسته مستحب گذارند و سنهاست آنکه گفتن از آن
باشد و منتهی نباشد مگر حیض که گذشت بر آن که آن

و بنی سناست آنکه کفر را بنویسند و بدو به دانند و آنکه سید
 با نیت حضرت کلکین غرضه فاست و آن سید نحوی کویله
 بنی ابا عبد الله الحنفی را بسوی کویله نرسد پس بحال سید
 بنویسند و اگر نه با نیت بر جود و پراهن و لغات و جویله
 اسم بیت را و بعد از نیت حق اسم او بنویسند بشود اصل
 اله الا الله و بیضی در اینجا و حد و لا شریک له را نیز باید
 کرده اند و هم چنین ایند که ان محمد رسول الله ص و
 ما عاهدت اهل الذمه علی این احوال و هم چنین تا احوال امام
 علیه السلام و یکی نیست بغیر این را بدینها چنانکه باکی نیست
 بغیر این از دعاها و توان بنویسند و بنویسند سناست آنکه
 میان دو طرف عقد و فرج او بنویسند بگذارد و اگر خوف این
 باشد که چیزی را دعوی بنماید و بیرون آید جایز است که بنویسد
 داخل کنند و سناست آنکه نماید کند حقه زن بنی
 شد بیک پستانهای و بان بچیده به بیت و بنویسد و در
 صحیح وارد شده که لغات دیگر نیز حقه از نیا کنند و بنویسند

که هم

نیت آن و سناست
 کافی و کیفیت
 آن و صنوف

کعبه زن بجای تمام که جهت خود بود دفعه فرار دهند و
 سناست آنکه سناست که سناست که کافور میت و ادب سناست
 سناست و اگر از کافور چیزی را باید آید بر سینه او گذارند و
 سناست آنکه کافور بجهت حوض میت یا میت حسی باطل باشد
 باشد بدانکه موافق فرموده جناب شادی چنانکه از زمانه
 انچه جناب با تمام اقا محمد علی دام ظلّه العالی در هم نصف
 شغال این زمان است و یک چهل یک شغال و چهارده
 دو شغال این زمان و ده یک آن میشود و سناست
 و یک هفت شغال این زمان است بنا بر قول مشهور
 بجهت بکفال گفتار و بجهت بکفال و نیم و بجهت بکفال
 نیک شغال بکفال و مراد او به شغال که کد است شغال
 شغال است که سه ربع شغال صریحی این زمان است پس
 چون شغال این زمان شش و یک است شغال شریکی
 چهارده یک و نیم خواهد بود که هجده خود باشد و هم خود
 انشاء الله و حدیثی که خود چهارده هم بنا بر قولی و چهار

شقال بنا بر روی دیگر و از دم کامل نواز است که سینه
 در هم و ملت در هم باشد و یعنی بجای در هم نصف در هم
 کفشاند و بنویسند است که جهت میت در جوبه و سینه
 نیز بگذارند نادر شود و از عذاب و در او جان نبار
 مشهور و بعد از استخوان ساعد است و از آن مکتوب شد
 و از آن مکتوب چهار انگشت یک از آن در جوبه و از جانب
 میت میان پراهن و فقاذه او گذارند و بگوید بگوید
 کوز طرف راست بپوش بدن او بچسباند و آن در جوبه
 از خوما باشد و کفشاند که اگر درخت خرما نباشد پس
 از درخت سدر و اگر نباشد پس از درخت بید و اگر
 نباشد پس از درخت نری و بگوید بگوید و بگوید یا بر
 و مکره از کوفت چنانکه کفشاند و با و سینه و با و
 و پیموی دیگر و زودن مکره نیست و نیز مکره است
 آنکه کفشاند که جهت میت در دست کنند است و با و
 هرگاه او نخواهد به پراهن خودی کفشاند است و از آن

مکره

مکره نیست و مکره است آنکه کفشاند باشد و حرام نیست
 بنا بر استخوانها که چه احوط را کست و نیز مکره است
 کفشاند کردن بنا بر چه سبب بلکه مطلق و کفشاند و آنکه کفشاند را
 به بوی خوش دهند یا خوشبو یعنی کافور و زعفران
 و بوی حرام بپاشند و این احوط است و هم چنین مکره
 پوشش کفشاند با و مشهور و یعنی مطلق و کفشاند
 و نیز مکره است آنکه رگو بر شست و چشمها و کافور کنند و
 کفشاند مکره است بر بدن کفشاند و با و کفشاند
 که اگر از آن شود بدانکه کفشاند و اجوی آن بر
 او است اگر چه زن مالدار باشد مگر آنکه شوهر خودی باشد
 یا بی بی که زاده بر خفته بکشد و آنچه جهت در شش
 شده و آنجا سینه و پاره و اشیا بگوید و آن حال است که
 در بدن دارد و بگوید بگوید و در بدن بپوشد
 باشد که در آن وقت حال از آن کفشاند کرده میشود و اگر
 نیز مال نداشته باشد بر جبهه دفن میکنند و واجب است

کفشاند
 و کفشاند
 و کفشاند
 و کفشاند

بر مسلمانیان چنانکه کفن مرده زن طاهره و غیره زن با وجود
 مہتھا ہیکہ کہ کفن ندارند و اینکه گفتیم کہ بر مرد کفن زن
 محضی کفن است نہ سایر احوال و غسل و دفن و دفن کفن
 کہ اظہار حق کفن نما بعد و این احوط است و ہم چنین سایر
 واجبات نظیر غسل والدین و اولاد حکم زن ندارند و کفن
 بیکہ کفن برائیکہ کہ نفقہ ایشان را باید بدین مکرملوک
 کہ کفن او برائی غیا و کہ مالک اوست و اجیاست و غیر ذلک
 شوہر دار و ملوک از کفن کفن کہ موافق حالش باشد و
 سبکی و بیکہ از اصل زکات او خارج میشود و مقدم است بر
 و رسیدن و چون انفا جائز است بعد از غسل و کفن نماز کفن
 بر او واجب نمائند و اینچنانکہ کفن بر مناسبت پیشا کہ چنانچہ
 مذکور شد است پس بعد بگویم بگویم **کفن چنان**
 در نماز میت است و در آن چند معصیات اول در بای
 منہ کہ بر او باید نماز کرد و بایکہ واجبات نماز کفن
 بر هر چہ کہ مسلمانی باشد بایکہ اظہار کنندہ شہادتین

در این چنانکہ
 و در این چنانکہ
 و در این چنانکہ

باشد و اعتقاد خلاف این از مروجہ دین معلوم شدہ
 مذکور شدہ باشد چنانکہ مباحثین علیا ذکر کرده اند پس برین
 نیز تیار این نماز کفن و واجب خواهد بود و این احوط
 و در حکم مسلم است در واجب بودن آنکہ نماز بر او کفن طفل
 مسلم کہ بیش از سال رسیده باشد و ہم چنین طفل کہ در لہو
 اسلام باقمہ شود باید ملاک کفن کند از مسلمانی باشد و ہم
 چنین نماز بر میتی کہ بعد از آن باشد و در حکم مسلم رسیده و واجب
 و مساویست در اینکہ گفتیم بود و زن و انا و نسیہ و سنبلہ
 نماز کفنہ بطریق کہ بیش از سال رسیده باشد بیکہ ہین زنہ
 زایدہ شدہ و انا و بر آنکہ نماز سنبلہ و قول این
 چنانکہ کہ واجب است بر آنکہ مثل کسی کہ نماز بر طفل است
 نماز بر بچہ بچہ برسد بچہ است **و** و در بای کسی کہ
 بکفر یا بنفاق است بایکہ این نماز واجب کفایت است و چنان
 بعضی از مردمان بای تمام نمونہ از بای سافطہ و اگر چہ
 کسی بای تمام نکند ہم مستحق عطا خواهند بود و سوا از این

در این چنانکہ

مردمان نیاز متبت انچه است که اونی باشد بجهت متبت خواه
 متبت و متبت کومه باشد نیاز بمری غیری بانه و علمای
 مدینه خطبه میان ایشان انکه در کمره بود باشد اولست انکه
 که زن باشد و علامه در شش کفنه که در این مسئله متبت بنی
 و طلق کنان است این حکم را بجا بیاورند کفنه اند با آنکه متبت
 کفنه مرد در وقتیکه که از این طبعه باشد با آنکه
 مرد نزدیک به محبت باشد عجب طبعه با درجه و آله زن
 اولست و جایز متبت انکه امامت کذا حدیثی کوچک و بی
 باشد مگر کچه که شرا باشد امامت در جمع بود حق متبت است
 و اگر شرا باشد امامت در بی متبت جمع نباشد نایک بود
 جایز است و بی و طالب کوفتن اگر چه شرا باشد امامت باشد
 و استقامت و بی انکه حاشی که سادات از اند متبت دارد
 در عاریت در شش متبت علیه الرحمه این را واجب دانسته اند
 و این احوط است اگر چه دلیل او معروف نیست و نه بی
 امامت نماز متبت کذا تا حقیقه زمان و در میان ایشان

و اینست

و اینست و از صف ایشان بیرون نمی آید چنانکه هرگاه
 امام برهنه باشد وجه جماعت برهنه ها از نماز که او
 نیز در میان صف میباشد و احوط است که با او نماز
 مرد مبتدیان باشد یا با متبت زنانه اکثفا تمام و کسی را
 که بی متبت از نداد باشد امامت نماز متبت غیر از
 مگر آنکه بی نه خود نماز کند و نه کچه را اند دهد که نماز
 در وقت جایز است نماز سایر مردم را بی زن و خواه
 خله فراد الیکن باند حکم شیخ طایع الشیخ اگر باشد
 در چک و اینفلان است و آن بی بکیرا که اول آن
 بکیرا الاحرام است که ملان آن بی میباشد و میان
 بی بکیرا چهار دعاست و لفظ حضور چهار دعا معین
 نیست بلکه دعا بکن با نچه خواهد چنانکه در حدیث صحیح
 و در حدیث مؤثق وارد شده است که آن بکیرا است و شیخ
 و ظیل و بکیرا بکیرا بیثبات است که چون بکیرا اول کوب
 معیان شما و این بکیرا و انکا و بکیرا معین بکیرا و ملو

نارفت

برین وال او صلوات الله علیهم فرستند انگاه تکبیر می گویند
 و دعا چنان می خوانند و می گویند انگاه تکبیر می گویند و چهارم گویند
 و دعا کنند برای قیامت انگاه تکبیر می گویند و از نماز قیامت
 و می گویند و از آن است که باین آداب واجب است و این شرط است
 اگر چه ظاهر این چنین است که اول گفتیم یعنی انکه این آداب
 نیز واجب نیست و هر دو ما که بخواند کافی است و فضیلت
 احتیاطی که گفتیم بیشتر میشود باین نحو که نیت کند که نماز
 میکنم باین نیت واجب است و باین نیت نماز می خوانم و از آن است
 و باین نیت گویند انگاه استخوان لا اله الا الله و حده
 لا شریک له و استعدان محمد ص و رسول الله اکبر اللهم
 صل علی محمد و آل محمد ان الله اکبر اللهم اعقر الخبیث و الخبیثات
 ان الله اکبر اللهم اعقر هذا البیث و اکثره باشد لهذا البیث
 بجای هذا البیث بگویند ان الله اکبر و اگر دعا های مبسوطه
 مانده اند از آنکه طهارت علیهم السلام خوانند پس از چند مرتبه
 و بلند شده و در کنج طهارت و غیریها مذکور است انکه آنها

نیت نماز میت

عبارات برابر نماز میت

لب غائبه و باینکه در سه دعا یا قل فرقی میان اقسام
 اموات نیست اما در دعا یا چهارم فرشت و ایکه گفتیم
 که در چهارم فرشت این است که دعا کنند بجهت میت مثل
 گویند اللهم اغفر لهذا الميت و روایت است که آن میت می تواند باشد
 باین نحو که اعتقاد باصول خمس که از آن جمله امامت است
 باشد و منکر معروفی دین مانند نماز پنجگانه و روزه و
 مذهب مانند حلال بودن منکر هر یک نباشد پس چرا
 مناقض باشد باینکه منکر مذهب حق بوده باشد مثل بیعت
 و در دعا یا چهارم بجای دعا بر نفع که گذشت دعا بر
 او بکشد مثل انکه گویند اللهم عذبه و اگر مستضعف باشد
 و اوصاف او چنانچه حدیث معلوم میشود کجاست که معروف
 بود یا شایسته علیهم السلام ندارد و منکر او هم نیست عذاب
 چهارم میگویند اللهم اغفر للمیت یا ایها الذی یعلم یا ایها
 عذاب یا نجیم و اگر حال میت معلوم نباشد در دعا یا چهارم
 دعا میکنند که خدا او را با هر چه که دوست بدارد محسوس کند

مثل آنکه گوید اللهم اهدني الصراط المستقيم وانشاء
 انما وانشاء اعلم بغير برهانها فاحضرها مع من كان من
 ودر بعض اوقات باین صیغه وارد شده است که دعای این هم دعا
مستغنی عنه و دعای مستغنی عنه است و در حدیث دیگر
 جبهه چنانست و وارد شده که گوید اللهم ان کان حب
بجبر واحد فاعفله و لوجه و بخار و غنه و اگر منبت طفل باشد
 که بجهت بلوغ نرسیده هر چند بجهت باشد که نماز بخواند
 او واجب است بگویند اللهم اجعله لا یورث سلفا و ذریا و
 این در روایتیست که پدر و مادر او میمیرد باشند و اگر نه
 دعا جبهه نوشته نماز بگویند اللهم اغفر لک و لوالدک
 و بدانکه باید نماز صیبت بعد از غسل داد و کفن کرده او را
 مگر شهید که غسل اجتناب ندهد و یا جامه اش زنی میکند
 بخون بکشد و بجهت زنی افشاء الله مد کند بشود و اینکه کفن
 کفن از بعد از غسل و کفن است در صورتی منتهی بود که
 و الا یتیم جای غسل است و در زنی که کفن و اگر یتیم نباشد

ممکن نباشد ما فقط خواهد بود و اگر صیبت برهنه باشد
 و کفن نباشد یا بشود و بعد از آنکه غسل با غلام مقام غسل
 داده باشند بغير بکند و در صورتی که او سرش را نشانه نگاه
 نماز میکند و بعضی گفته اند که اگر ممکن باشد پوشانیده او
 بجای نماز میکند و بر او پیش از آنکه اشتیاق در قی و این احوال است
 و ششهای نماز صیبت از است که نماز کشته طهارت او دهد
 و بجهت باشد باشد که بجهت طهارت بفرمانده صیبت میشود
 و اینکه امام مقابل میان صیبت بود و مقابل سینه صیبت
 باشد و نزد یک جنازه باشد که بجهت و عادی
 که آنکس بر جنازه باز نزد جنازه نماز میکند و اگر بر جنازه
 بود و زن بجهت نماز کند مرد و نزد یک امام کفاره و زن
 باز صیبت که سمت قبله است بخونیکه سینه زن مقابل میان
 مرد باشد میگزارند تا امام موصیقت بکند و است
 و اگر خطا نبوی همراه این بود و زن که میبندد باشد به نثر
 از است که طفل را طهر زن که سمت قبله باشد کفاره

مستغنی عنه
 مستغنی عنه

اگر به شش سال نرسیده باشد والد پسر از نذر که بپای
مرد است گذارند و بنویست است در جماعت نماز میت
که خاموم عیبا امام است که چه بکنم خاموم باشد مگر
در جماعت زانی که دانسته اند که امامی که نذر باشد در وسط
صف زانی بپایستد و نیت است که یا هر چه نماز گذارند
والکون کفشانده که نیت است که نیت را در او نذر و بخش نماز
نکته و باکی بیک نیت و بنویست است که در سوره اول نذر
باید کنند و بعضی این را مختص بیکر اول دانسته اند و این
اظهار است که چه احوط اول شاید احوط باشد و نیت است
اینکه نماز کنند و بر جنازه اگر چه خاموم باشد بجای خود
ایستد تا جنازه در میانند و اینکه نماز در جماعت عادت
جاری شده است که نماز میت میکنند بجا آورده زوا که آن
منطقه جمع شدن بسیار نماز گذارند گاه است بر جنازه و مکرر
نماز کردن بر یک جنازه و بار بار بپیش و احوط آن است
که نیت نیت در کلاه میان آنکه بار دیگر جماعت کنند

مکرر این نماز میت

با اولاد

در این باب

تعلق نماز میت
رحمات

با فردی و نه میان آنکه بکار نماز کرده بوده باشد
چهارم و احکام میت که متعلق به نماز میت است
بدانکه کسی که ادعا کند بعضی از تکبیراتی را با امام و بعضی
افزون شود داخل میشود در جماعت و تمام میکند یا
مانده تکبیراتی را در پی دیگر که چه جنازه برداشته باشد
و اگر چه برقیان میت باشد و احوط بلکه احوط آن است
که هرگاه ممکن باشد دعاها را بنزد میان تکبیرات بخواند
بلکه احوط آن است که همیشه دعاها را نماز میت را نیت
امام بخواند و گفتا بخواند امام نکند و هرگاه بوسیله
نکرده باشد نماز نیکند و قیآن تا یکبار در وقت نماز
قول الشهید بگویند و آن است که مخصوص به یکبار در وقت
بلکه هر وقت بکنند بلکه احوط آن است که اگر چه بر میت نماز شده
باشد بکنند چون آنکه خود نماز نکرده میشود بر تو
او نماز کرده و رفت که خواهد بود که اگر چه چنانکه ظاهر
احکام است با اگر چه چنانکه مقتضای جمع مابین احکام است

و در بعضی از علما نقل کرده اند که چنانچه که بر او نماز کرده
 باشد دیگر بعد از وقت نماز کردن بر او پیش رو نیست
 و اقوی آنست که گفتیم و بیاید دانست که نماز میت را
 هر وقت که باشد میتوان کرد و در کراهی اگر چه او ثوابی
 بخیان نمازها در آن موقوف است و بیاید دانست که اگر
 نماز میت را در وقت نماز و کعبه میشود مگر آنکه وقت نماز
 سامیه نیک خود که واجب است در این وقت نهدیم نماز
 حاضر هرگاه خجسته بر جنازه نباشد و وقت نماز آن
 نشود بجز نماز چنانکه که ادا باشد و واجب است نهدیم
 نماز جنازه هرگاه وقت نماز نیک نباشد و وقت نماز
 وسیع بود و هرگاه وقت نماز نیک باشد اختلاف است
 در مقدم داشتن کدام یک و شاید مقدم داشتن نماز
 در این صورت جایز و قوی باشد و اگر چه هم حاضر
 و هم نماز میت هر دو در وقت وسیع باشد بر آنست
 که نماز حاضر را مقدم دارند و اگر در اثنا نماز بر

جنازه حاضره جنازه دیگر آوردند اخبار دارند نماز کنند
 بر جنازه اول در آنکه نماز او را با تمام کند و بر ثانی نماز
 علیحده نمایند و آنکه نماز اول را دست برداشته ابتدای نماز
 بر هر دو و بیک نمازند بنا بر نقل اشهر و اقوی **مبحث پنجم**
 در فرستادن و دفن و احیای کفایت است در او و چنانچه
 پوشانند او در زپنی بخوبی بدین اواز درند صاحب غوطه
 ماند و بویها و پوشیده شود و منتشر نگردد نه آنکه
 بنای بسازند بر روی زمین و میت را در آن نیا گذارند که
 این در فرستادن و دفن آنکه امداد در چلو و یا است بخوابانند
 بخوبی روی و مقارن بدن او سمیت بلبه باشد و اقوی
 دو کتفه مرده و معتدل باشد بر خنجر او بدین پس بعد از آنکه
 او را غسل و کفن و نماز بجا آورده باشد چنانچه روی
 نبندد و سنگین نمائند و بدین اوازند یا آنکه او را در گور
 گذارند و بدین افرستند و احوط آنست که همین کار کنند تا
 مکن باشد و اگر این مکن نباشد یا آنکه اول کفیم نماز نمایند

در دفع میت و کفایت

و جایز نیست دینی که فردا در معبره مسلمانان و قول مسلمانان
از آنست که هرگاه زنده در قبر باشد یا بمیرد بپوشد چون طفل از مسلمانان
در شکم داشته باشد او را در مقبره مسلمانان دفن میکنند و
پستان زن را بقبله میکنند برای اکرام و ولد مسلمانان و باکی
با بقول نیست بلکه مطلقا زن کافر را کوی حیار کافر حریه باشد چون
حامله مسلمان بود چنان حکم دارد چنانکه علی بن ابی طالب
ولد که اشاده بآنست خدا قضای آن میکند و سینه های دینی
از آنکه آنکه بی روی جنازه کنند با آنکه در مقبره جنازه داشته
باشی از روی بی روی جنازه و جنازه را از چهار جانب آن
بگردانند به هر نحوی که اتفاق افتد و به نیاز است که اول جانب
راست نابون را که در پیش روی است اول بدو شش چپ بکشد
انگاه جانب راست پس نابون را که سمت پاهاست متاست باز
بدو شش چپ نگاه جانب پس نابون را بدو شش راست بکشد انگاه
بگردد و به پیش نابون باشد و جانب چپ پیش نابون را بدو شش
راست بکشد و غیره است که قبر را بگذرد و بکشد بآن خلدی

سینه های دینی

معدل یا با چیزی کردن بکنند و اینکه خود شرعی برای او
فراده دهند یا اینکه سمت قبله نبوی را بکنند چنانکه و مقننی
بقدری باشد که میت در آن بکشند و نه نیست است
که کسی که بقبر میرود یا برهنه و بندها کشوده و سر برهنه
باشد و دعا کند برای میت در وقت رفتن در قبر به
دعا بکنند اراعه علیهم السلام تا او را است و مستان است
انکس و شومست نباشد حضور ماید میت مکرر است
نن باشد که عمرهای او حضور مکرر او اولی است
و مستان است بکنست تا نوزد پاها را قبر بگذارد اگر مرد
باشد تا از اینجا جانب قبر بکشد و اگر زن باشد در پیش
روی قبر بگذارد تا پهنای او را بقبر برافرازد و در پیش
که میت خواه مرد باشد و خواه زن بسوی قبر بدو یاد
نقل کنند و مذکی صبر نمایند تا امدادی داخل شدن
قبر حقه او حاصل شود و در بار سیم برایش و هلالی
او را بقبر فرو بردند و سر او را پیش فرستند اگر مرد باشد

چنانکه در دنیا امر و پیش آمده و اگر زباید به پیش
 گرفته نفی کنند و نیز است که بندهای کفن را
 بعد از کفایت در قبر بکشایند و در پی منته پاکیزه که در
 اول امر بوده باشد پیش از چیدن را چون بعضی اصول در
 نمایند و با او برت میانه حضرت ابی عبد الله علیه السلام
 بگذاشته و از هر یک شرعی یا به چینه بگویم خاک را
 بریزند و از جانب پای قبر میروند آید آنکه در قبر داخل
 شده بود و اگر چه میت زن باشد و از چینه کشته
 که هرگاه میت زن باشد از جانب سر قبر میروند و نیز
 است که حاضرات خاک بقبر میت بریزند بایش
 و سنهای خود و در آن حال آنکه الله تبارک و تعالی بگوید
 لیکن خویشی رحمت میت خاک بریزد که باعث مشاوت و تلبس
 آنکه قبر را بگردد لیکن از هر خاک قبر او بریزد که میت
 سکن خواهد بود و است آنکه که قبر را بلند و چینه را
 از یکدیگر بگشوده و بلند کنند و قبر را تزیین سازند نه ملا

بیش

نیت و بر آه آب بریزند و بهتر آنست که از سونبر و سون
 بریزند و بر کوه قبر بگردانند و از بهمان جایانها ریزند
 و اگر آب نیاورد و در وسط قبر بریزند و بر آه آب ریزند یا
 در وی علامت از نیت ما و امیکه روی قبر باقی است
 و است آنکه حاضرات دستهای خود را بر روی
 بگذارند و بگویند ان شاء الله و از یکدیگر بگشوده و بر روی
 بنشینند و بخوبی دندان بزنند و روحانی که در قبور
 و از خدا چه نیت رحمت خواهد و تلقین میت را و
 یا کسی دیگر کند یا در او و بعد از بگشودن مردم و بگشودن
 فرش کردن قبر به تنه خوبین بگویم هرگاه احتیاج با آن
 باشد به جهت و طوبی است و نیز بگویم و است که
 مالیدن قبر بگویم بگویم بگویم و اولیا الله و صلوات
 و علماء را بقیتم علامتهای سلام و نیز بگویم و است
 ناله کردن و نیز بعد از کشته شدن و زدن کردن و
 و در یک قبر در حال اختیار و مال نیست در حال

است و نیت
 از یکدیگر بگشوده

بیش

و نیز مکرر آنا ز کورن قبر عبادت کند شد و رفتن کرد
 و وقت در یک بار در حال اختیار و ناله تنف در حال غم ظاهر
 و نیز مکرر آنا کورن تنف پیش رفتن بغیر بلد بکند و در
 مورد مکرر آنا در مشافه مشرفه که اینجا مستحق است اجتماع
 بعد از رفتن نیز پیشوان در آرد و بشافه مشرفه میرود
 مشکل بر فعل حراچی از تنفی قبر یا غیر آن نباشد و اکثر
 علماء منع کرده و این احوط است و در این مقام چند
 مسائل اول علم است بنسب قبو اجتماع و چند منع
 مستثنی شده که در اینجا ذکر آن افتد و هر وقت
 شهید هرگاه در مکرر جهاد بمیرد و مسلمانان او را
 رتق داشته و نمایند غسل غنچه دهند و یا جامه ای
 دفن کنند و چکهای او را در میان دهند و هم چنین بگویند
 او را علی الاطلاق و اگر آن شهید را برهنه کرده باشند
 کفن باید بشی چنانکه هیچ از علماء گفته اند و بعضی را خلاف
 معتبره نیز بر این اشعار داده و فرموده بشهید که است

نتم ان رو در شاه است

چند مسئله و شهید و حکمت
 و تفضل مرده در شکم و بر
 عکس و غیره از مسئله
 مثل پاره از میت و غیره

از طرف

از مسلمانان که در مکرر جنگ که پیچیده با امام امر کرده
 باشد کشته شود بنابر توفی و بقولی امر نایب ایشان
 نیز همین حکم دارد و بعضی گفته اند که هر چهار حق
 همین حکم دارد و این شکل است و اول احوط است
 سیم هرگاه طفلی در شکم مادر بمیرد پس اگر توان
 علاج کرد که ان طفل در است اسقاط شود خوب است
 پاره پاره کند علامت ترمیمی که بهتر شود و بیرون
 آرد و اگر نکرده بمیرد و طفل فتنه در شکم او باشد
 واجب است که شکم او را بشکافند از جای بچوب و بیرون
 آورند نگاه شکم او را بدارند اگر چه طفل خرد شده
 باشد که مجتهدان و مذکبی که چهارم هرگاه پاره
 از میت پیدا شود که در او شبهه باشد یا خود شبهه
 میت به تنهایی پیدا شود بر خضانت که هم میت
 پیدا شده باشد بر واجب است که غسل کنند و کفن
 کنند و نماز کنند و دفن کنند و اگر شبهه یافت نشود

در حال اجنبی باشد و هم چنین زن پیوسته ساله و انحراف
 مریض باشد یا نه و بیخ و عسل الله بنودن مائل را شرط
 دانسته و با احتیاط اما هرگاه آن لطیفه که در ده زیاده
 بود از آن پنج سال داشته باشد اختلاقی و اشکال
 و احتیاط آنست که تا ممکن باشد غیر مائل او را غسل نکند
 و جایز است آنکه غسل بدهد مرد و مردی هر دو با بیخ
 زنایی را که حرامند همیشه با و به نسبت یا پیش از آنکه
 از آنجا برود در حال اضطرار اختلاقی نیست اما در حال
 اجنبی و در هر حال اختلاقی و احتیاط نکند اگر چه چنانچه
 بودن سزاوارتر باشد آنکه کفیم و سولای نند و
 شوهر است اما در زن و شوهر جایز بود غسل دادن
 هر یک آن دیگری را و اگر خواه در حال اجنبی
 و خواه در حال اضطرار و خواه مرده و خواه از حیوان
 بلا اجنبی و با نجاست آنست که در حال اجنبی و غیر
 بکد بگویند غسل ندهد هفتیم جایز نیست غسل دادن کافر

نمونه آن و در غیر غسل کافر

اهل ذمه و نه کفن کردن آن و نه دفن کردن آن میان
 مسلمانان و در سقی اختلاقی و اشکال است و در سقی
 که او نیز حکم مسلمان دارد و در کفن این اعمال با و غیر
 لغوی است اگر عناد نداشته باشد که کافر خواهد بود
 ششم هرگاه او متبج نجاست بیرون آید و بکفی او
 ششم میشود از اعداد یکم بیرون نکرده باشد که اگر
 گذاشته باشد برود میشود چنانکه جمیع از علما و مؤلفان
 و بعضی کفیم اند که در هر دو حال باید برود و در نجاست
 سستی نجاست را از بدن نجاست بیرون اگر اشکال شود
 از و پیش از دفن کردن و اگر نه بعد باشد سستی
 نجاست و واجب نجاست عاده غسل بپوشد آمده
 نجاست اما در مکانی که در اتقائ غسل دادن باشد که در
 این وقت احتیاط عاده غسل است بکمال احتیاط عاده
 چنانچه از این عقیل بان قابل شده ششم از علما
 واجب غسل سستی است اما بکمال واجب میبرد غسل بر

و

از سستی اگر نجاست بیرون آید در اشکال و بعد از آن

غسل سستی و کفیم

پیش از غسل دادن و پیش از غسل دادن پس
واجب است غسل بر سر کردن پیش از فروتن شدن
و نه بعد از غسل دادن و اگر چه سنت است غسل بر سر
پیش از سر کردن بعد از غسل و واجب نیست غسل
بر سر کردن شهادت و در واجب بودن غسل بر سر پیش از
از قیامت که شستن او کامل شده باشد هنوز غسل تمام
نشده باشد و وجوب است لحد واجب بودن است و
هم چنین واجب است غسل کردن بر سر کردن پاره از پاره
انسان خواه از تنه جدا شده باشد و خواهد مرد
و خواهد از است که استخوان بی گوشت را نیز چون مس
کنند غسل کنند چه از مسکنه علی اشکال است و غسل بر سر
پیش از غسل چنانچه در کیفیت و در واجب بودن
و غرض پیش از او با بعد از او و اما غسل های سنت بر سر
بنابر مشهور است و غسل است و بغیر آنجا که گفته
از آنجا که غسل واجب است برای مرد و زن لیکن تا بگذرد آن

چه مرد بیشتر است و وقت آن طلوع آفتاب و پیش از
ظاهر بر جایز نیست مقدم داشتن آن مگر در غیبت
یا خوف بودن آب در روز جمعه و ناخن نهار از دست
مکروه است و مگر بتوان قضا و هر چه نزدیک تر باشد
به تر است و از آنکه غسل شب قبل از خواب است و بهتر است
که غسل از شب و سایر شب های که غسل در آنها مستحب است
در اول شب واقع شود و هم چنین شب نیمه آن و شب
عید همان و شب زنده هم و شب جمعه و یکم و بیستم
آن و غسل عید و طهور بعد از بر و وقت آن ناظر است
چنانکه در کتاب ذکر کوی از ظاهر احکام نقل شده و در
وضو و آن تغییر نکند و غسل روز عرفه و بهتر آن است
که نزدیک ظهر باشد و شب نیمه رجب و یحیی بعد از آن
بنا بر گفته اند و باکی نیست و عود و جنت که بپوشیده اند
بنابر مشهور و شب نیمه شعبان و عود بعد از بر و در
که بپوشیده اند و بنابر مشهور و بنابر مشهور

آن گفته اند و بعضی غیر اینها نیز گفته اند و غسل احوال هر
 باغری نیز سست است بنا بر این شهر و اهل طایفه و احوط آن است
 که نوله کنند و غسل و بارش بی سه و چهار اتمه و بنابر
 غسل سست است جهت فضائی نماز کسوف و خسوف
 نیز که فرض تمام گرفته و دانسته نوله نماز آن شده باشد
 و بعضی واجب دانسته اند چنانچه ظاهر احادیث است و این
 احوط است اگر چه کفایت بود تا آنکه غسل است و بنابر سست است
 غسل نوله آنکه آن کس که بپوشد و بعضی مطلق گفته اند
 و باقی ما بین قول نیست و هم چنین سست است نماز حائضه
 و نماز استیجاره و برای دخول حرم و مسجد حرام و کعبه و
 مدینه مشرقه و مسجد نبوی و بنابر سست است غسل نوله
 و بعضی که طفل متولد میشود و بعضی واجب میدانند
 و این احوط است **فصل سیم** در طهارت و نجاست
 و آن سیم است در آن چهار مقصد اول در بیان شرب
 سیم بدانکه شرط جایز بودن سیم و صحیح بودن آن ناپاک بود

تیم است و حیوان
 مقتضای آن است
 آن و غیره

آب است بعد از آنکه طلب آن بوجه شرعی شده باشد یا
 آب باشد لیکن با آن توان رسید مثل آنکه آب در چاه
 عمیق است و سبیل نیست که آب توان کشد و مثل آنکه راه
 آب خفیه باشد و مثل آنکه وقت طلب باشد و این که
 خطیب آب و نوله و غسل با وضو بان کوده و بکر که خطیب
 پیش از بیرون رفتن وقت و با بد چاشنی است که
 نیکو وقت نیز با آب نیم میشود با آنکه آب حاضر و حاضری
 و مانع از استعمال آب باشد مثل کوفت شدن که در شکر
 باشد مثل شدن آن که چوبه از غایت آن نه تر نشک و مثل آنکه
 آب کثیف باشد که در باران نرسد یا در بر نفع شدن
 آنرا با دشواری علاج پذیر گشتن آنرا با آنرا ندارد و آنرا
 آب نفع بهم رسد آنرا باشد و اگر با آب نشود آب بکر
 بعضی واجب میدانند اگر چه بسیار باشد قیامت و
 چندین مقابل قیامت متعادل آن باشد بشرط آنکه ضرر
 عیال آنکس نباشد و چندان که هرگاه ضرر نباشد که در آن

و واجب نیست و هم چنین هرگاه محتاج باشد بان تخت حیض
نقطه یا آنکه احتیاج عالیا و رسد اما اگر در غسل چیزی
سختی از او بر روی رود واجب نیست مختصیل ریاضت
فوتی مابین خردن و دند بردن حدیث است نه چیزی که
و اگر آب داشته باشد لیکن از استعمال آن ازشک میپرسد
که الحال حاصل است یا بعد از آن تختی که دارد و در
آب مدو نیست عاده بالظن یا بحال خواه تختی که
باشد یا تختی که منقضی که منقضی باشد بمغایرت آن
اگر چه حیوان بی زلف باشد در اینوقت تیم میکند اگر آب
زیاده از تخت منقضی نباشد بخوبی آن را بجا میآورد
با غسل کلاه برده و هم چنین هرگاه بریده یا حلقه او تمام
بدون او غسل تختی که منقضی باشد و آنقدر آب
راشته باشد که کافی نیست و اگر برای زایل نجاست باویند
مثلا در اینوقت تیم میکند و باقی زایل نجاست میباشد
و هم چنین تیم میکند اگر از تخت باقی نماند که کافی نیست و

حیض و منو با غسل تیم میکند و اگر تمام کردن آب اگر چه
اینوقت مثل کلابی بوی باشد بخوبی سلب الحلقه آب
از آن نشود واجب نیست که بعضی از اعضا را آب که تا تمام
نشد بخوبی که غسل باشد بنا بر احوطی و اگر چه غسل میباید
آب بهم نرسد تیم میکند او را مثل زنده که از آنجا خوب
و هم چنین هرگاه خوف نجس گوشت و از غسل باشد
کند تیم میکند در بیان آنچه بان تیم میکند و آن حد
خالص است از چیزی که باو تیم نشاید بنا بر قول احوط با
ملک روی زنی چنانکه قول اکثر متأخرین است و شاید
که انقضای اظهر باشد لیست آنکه بعد از نشاء که تیم
لای منافی باشد مانند سر و ویدی و شبیه ذلك از
چیزهایی که تیم زنی بان ملایق نباید و باقی نیست
در تیم کردن بر زمین اهل و کج پیش از شستن آن اگر چه
در حال اختیار و باید بنا بر قول اظهر و اشد و بعضی
منع کردند از احوط است مگر در ضرورت که در اینوقت

نیم بان لعل پاک سرخته کنند و بعد از آن غازی از اجناس
اعاده نمایند اما اگر کاه لعل پاک سرخته باشد و باشد پس
اکثر علم از نیم کوزه بان منع گردد و باز خواست
مکورد رجال معروف که در آن وقت اجناس را کشته بود
در سرخه کتیم و مکروه نیم برهنه شود و ماسه
در جایز بودن نیم بسک خال و خاک اجناس و برود
از خسته اجناس که در اول این مفسد کشته که آنها نیم باید
بخاک آید باطلی روی زمین شود و اگر در بنا بر خول
اول جایز خواهد بود نیم بسک به خاک و بر خول تا
جایز خواهد بود و اگر اختلاف نیست که در حال معروف
نیم بسک جایز است و اگر خال و سنگ چوب است نباشد
نیم کد نبیا و جامه و عمد و بال است و اگر در این
ست که باشد و با وجود خاک و سنگ نیم بانیها جایز
که مذکور شد مگر آنکه از درختان آنها اندر آید که
تمام مریخ مسح و فرو برد و سر را در نیم بانیها

انکه اول بسکند که خاکی بر آنها ظاهر شود و جمع کند
انکه دستها را بر آنها بزنند پس کافی نیست و در وقت
بر آنها آید و اگر غبار و بنو نباشد نیم بکل پاک کند چنان
نیم روی زمین بپاشد و بقیه کفشانند که بعد از آن
رنگ بکل آید و دستها را بپسند بگو مالید و بقیه و پا
بر آن کفشانند چنان کنند که آن بکل تر خشک شود انکه
شکافتند و بان نیم کنند و این هر دو اصولست مگر با نحو
وقت و زمان که در این وقت باید نیم بان بکل بر خول
آید به هر نحو که انعام واقف و اگر بکل تر نباشد و
غبار منافط است و اگر چه باقی شود و بکل ممکن
نباشد وضو و غسل نان هر چند باقی بر مال است
و باغها باشد بنا بر خول اخوی و بقیه کفشانند که بکل
بر خول وضو با غسل بکشد بخوبی که شستن بکل آید و
بقیه کفشانند که بر خول بکشد مریخ مسح نیم و کوزه
احول شستن و خوی نمودن و بعد از آن وضو

نماز کردن خصوصاً هرگاه نماز را واجب دانیم بر کسی که آب
 و خاک با آنچه لازم مقام آن است تکثیر نیابد بآنکه گویم
 که در این وقت بی طهارت نماز کند که احوال چون نماز را
 باید بکند پس استعمال بر آن بخوبی موقوف شود و بعد از آن
 بود از آنکه این کار را اینگونه کرده نماز بی طهارت کند
 ستم در بیان چگونگی آنیم است بدانکه جایز نیست تیمم پیش
 از داخل شدن وقت و صحیح است تنگی وقت اما در وقت
 و قضا اختلاف احوط ناخیر است تا آنکه کان تنگ باشد
 وقت هم رسد و اگر چه جایز بودن تیمم در وسعت وقت
 در صورتیکه امتداد بدل شدن عند نیاید که بگوید چه
 اینهم باشد خالی از قضا نیست لیکن احتیاط با ممکن بود
 در مثل این مقام ستر را و نیست نوبت او را شهر و اظفار
 محضی بودن مسیح اول تیمم است به پیشانی که ما این دو
 چیز است و مسیح دوم آن به پشتی و دو کف دست
 او بندهای دستهای شفا و واجب نیست زبانه بر این چینی

و چینی که در پهلوی پیشانی است و اما احوط آن است
 که در چینی نیز داخل شود بلکه احوط آنست که اگر با
 نیز مسیح کند خصوصاً آنقدر دانه بر وها که بدو چینی
 و علم مسیح چینی مقام هم برسد تا آنقدر از او برد نیز مسیح
 شود که آنقدر دانه بر وها را مسیح کردن به جهت خلطی که
 که تمام هر دو چینی مسیح شده احیاناً منقضی نمیشود
 از احتیاط مسیح نماز بر وها و یکبار دستها را بخاک زد
 برای مسیح پیشانی و پشت دستها کافی است خواه بدل
 وضو باشد یا منسل بنا بر آنکه در نهایت قوفاست
 لیکن احوط آنست که برای بدل غسل دو بار دستها را
 بخاک زدند یکبار برای مسیح پیشانی و یکبار برای مسیح
 دستها و از این احتیاط ترا اگر خواهند برای هر بدل از
 بدل وضو و بدل غسل دو بار تیمم کنند یکبار بدل وضو
 و وارد بگردون زدن و ثواب تیمم واجب است
 اول نیت کند آنکه دستها را بخاک زده مسیح پیشانی نگاه

شستن آن و یکبار با آب و یکبار با خاک

مع پشت دست راست انگار مع پشت دست چپ کین
 و خلاصه طریق نیم که مستعمل بر بعضی از احیاء سنت نبوی
 راست که نند کند که نیم بدل و منو مثلاً از برای دست
 بودن نماز واجب فریه لای الله و مفاد این حال دستها را
 هر دو به یکجا و برخاک روزه ابتدای کف دستها را که
 به نیند دست چپ یکجا بکوبد و دست راست را که پیش
 بالا از روی بکارد و بنوعی سلاک بیان دو کف دستها
 غاندا نکه ایمان حال بفاصله که دستها را فرو روزه
 بچو که تمام دستها از موضع که متصل به نیند دست باشد تا
 سر انگشتان کشیده شود و بر پشت که میان دست راست و
 پیش سر تا ابتدای بغنی بلکه تا سر بغنی که انتهای آن پور
 ند باد و میان دو جای زلف باشد به بغنی به یکجا
 دستها از بغنی دست تا سر انگشتان فرو بکوبد و پیش
 و در چپ و میان تا که چپ پیش کو نیند ابروها را و مع فاصله
 با آن نمائند که نه دستها با و نرسیده باشد حضور و غایب
 که

در کمال

از دستگاه موی تا ابتدای سر بغنی در وسط پیشانی
 که از هر دست و اهنام بخواند که در فاصله دو دست باغی
 و نیکو از بغنی و نیمه باشد مع ان طایفه است همین خط است
 از این خط بخور و دستها را از دستگاه موی فرو روزه و نیند
 سر انگشتان و دستگاه موی رسید باید سر انگشتان و یکجا
 و بعضی بلد و فاصله آن و بکوبد کند که مبادا خطی در آن
 وسط باشد که مع نشده باشد و چون مع پیشانی تا تمام
 رسید بفاصله مع پیش دستها کند با یکجا هرگاه بداند
 باشد با و بکوبد دستها را برخاک روزه کار و نه دست چپ
 که به نیند بغنی کف دست و مقابل انگشت کوچک است
 و منی از پشت دست راست بکارد که اندکی بالاتر از نیند
 باشد و نه دست چپ از همان موضع که گفتیم بر پشت دست
 تمام بکشد چنانکه آن کار و بکارد دست که به نیند
 بود کت از پیش سر انگشتان دست راست بکند انگار و نیمه
 پشت دست چپ تا با نه دست راست بخوبی دانسته مع کد با

حایلی بیان مضمونی که صحیح میکند و مضمونی که برادر مضمونی
 از قبیل انکسار و غیره نباشد و بدانکه تحقیق معنی نیت و
 استیفاء کثیره او و بعضی بگوید از امور نیت که ایا و نیت کافیه
 باشد بخوبی که در نیت وضو کند است مگر آنکه در اینجا نیت
 رفع حدث نشاید کرد زیرا که حدث به نیت رفع نمیشود و
 بجای رفع حدث در اینجا مباح بود و نماز با وضو درست بود
 نماز قصد میشود و نیت بدلتی وضو با غسل نیز در نماز
 رواه و سابق است علی الاحوط مگر وقتیکه هم نیت بدل
 از وضو باید بکند و هم نیت بدل از غسل مانند زن نماز
 که استعمال آب نمکش نباشد که در کتب باید بکند و بشی
 هر یک به بدلتی غسل با وضو میشود و واجب است
 که نیت بدلتی بگوید از اینها را بگوید جز **ما یجاء به**
 از احکام نیت است و در آنچه مسئله است اول کسی که
 نیت صحیح نیت نماز که عاده آن نماز بعد از نماز وضو
 و غسل میبود پیشه و بعضی گفته اند کسی که دانسته خود

تنه ازین و
 احکام نیت در این چند
 مسئله است

حایلی کند و با نیت نماز کند عاده آن نماز واجب است
 و اینها است که عاده آن نماز واجب نیست و همین
 بر اختلاف و حکم جاری است در کسکه در مسجد حایلی
 کند و از آن مقام مردم نتواند بفرود آید و وضو بکند
 و نیت کرده نماز کند **در قیوم** و اجابت بر کسی که آب نیت
 باشد و نمکش باشد طلب کردن آب بدون ضرر مانیکه
 طلب کند ایا اگر زمین نا اهل باشد که چسب و بلند می و
 در خان و سنگ و شبه ذلك عاقل باشد متغیر است
 بنوعی عاقل که شخص و آنست بر اندازی معطل باشد
 عجب و در فتن نبود و نوبت رفتن آن و اگر در آنجا
 باشد مثلا از بعد از آنکه از چهار طرف هرگاه جمال
 بر دست آب صداه چهار طرف باشد و آن طلب میکند
 هر یک از آن چهار طرف که احوال آب باشد نه آن طرفیکه
 چنین مانده که در آن آب نیست و هرگاه داند که در آنجا
 بیرون از این حد بلکه که کف نیت آب است و اجابت که از آن

برود و هرگاه ممکن باشد و ضروری که در شروع غسل آن
 واجب نیست و ضمانت باشد و وقت نیز وسعت طلب
 کردن آن مکان داشته باشد پس اگر طایب است که بر او نهد
 بوده مگر به نیت نماز کند و بعد از آن بپاید یا با طهارت
 کرده نماز را اعاده کند هرگاه نماز را در وسعت و طهارت
 کرده باشد اما اگر در وقت تنگی کرده باشد و با
 نیت عاده بنا بر اشتغال ظاهر اگر چه در آن وضو نپوشد
 اگر است **نیم** هرگاه نیت کرده باشد و پیش از آنکه در نماز
 باشد وضو بطهارت و بکمی شروع نماید یا بپاید یا
 از استعمال آن بگذرد و واجب است که با طهارت نماید و
 بعد از نماز شدن آن ممکن شود و اینست که اعاده نماز
 و اگر در اقامه باشد ایضا آنست که بهمان نیت که دارد عمل را
 تمام میکند اگر چه نیتها بیکبیره الا حرام نماز را گفته باشد
 لیکن اگر طاهر است که بعد از تمام کردن آن نماز را با طهارت
 نماید یا آورد **چهارم** هرگاه کسی نیت بدل از غسل جنابت کرده

باشد

باشد و حدیث موجب وضو کند نیت بدل از غسل با نیت
 و اگر فرض فایده که در وضو وضو میسر باشد یا نه
 واجب نیست که وضو بکند یا با طهارت است **پنجم** باید که
 هر چه طهارت با نیت با نیت نیت را هم میبکشد و اعتنا
 بر اینها پیدا شده آنست که با نیت بودن استعمال آن نیت
 نیت را میبکشد پس هرگاه با نیت بودن کونایه کند و
 بعد از آن ممکن نیت نیت و شکسته از نیت نیت را واجب
 خواهد شد اما هرگاه با نیت پیدا شود و استعمال آن
 میسر نشود نیت نیت میبکشد **ششم** جایز است نیت چهار
 نماز چهاره اگر چه وضو با غسل میسر باشد و این نیت
 نیت خواهد بود زیرا که مانع است که نماز میسر شود
 و طهارت نیت **فصل چهارم** در بیان نجاسات
 و احکام آن است اما نجاسات پس ده است بنابر قول
 مشهور از ائمه اول و غایب از ایشان و حیوان نجس
 گوشت اگر چه حیوانی گوشت او غرض باشد مانند

در بیان نجاسات است
 و در بیان آن و علوه

که سر کین خوار باشد و از آن جمله خون و منی و مودار است
 اگر چه از حیوان حلال گوشت باشند لیکن این پنج چیز
 در وقت حیض اند که از حیوان باشد که نفس سالک در
 باشند یعنی خنک که از دل بیرون آید در وقت بریدن
 از دل و از آن جمله سل و عروق و کافراست خواه کافرا عظم
 باشد و خواه مرده اگر چه سبب آن کودنه یعنی از عروق
 درین بود و از آن جمله هر چه بی مایه است که سر کنند و
 و مواد مایه آن است که بالاطاله ای که باشد نه آنکه عروق
 باشد در حکم سکون مایه است و در غیر عروق و مایه
 آب انکود هرگاه بخورند و فواید ببرد و در وقت حیض
 نرفته باشد و سر که نرفته باشد و از آن جمله نفع است
 که سر کنند و مشهور است و در نجاست عروق حرام
 حرام و عروق شمر سر کین خوار بلکه مطلق حیوانات
 سر کین خوار اختلاف و منی بودن اختلاف است و در
 چنین و نجاست لغایب است که سواپ خوک باشد و

منج خلک و هم چنین در غیر بوده و بایه و خرگوش و
 و چلباسه اختلاف است و الطاهر است که چه این شش چیز پاکند
 و اما احکام نجاست پس در مسئله در نجاست آنکه
 واجب است از آنکه نجاست از نجاست واجب و بدن واجب و مایه
 واجب و مایه تحت مطلق غایب و طاهر است سواپ خوک که در
 است در حکم نجاست معفو است و در ناز و لذت و در
 نجاست نجاست و نجاست و نجاست و نجاست و نجاست
 دست بسیار است و بیجه مفید و کوه بالا این است که
 که ایام کینه عذر به کودنه و بیجه مفید و کوه
 شهادت کشته اند و از قول نجاست متعفو است و از قول
 مایه است که در وقت آنکه شایسته ای باشد و خون زیاد
 بر در معفو است اجزاء و در در در در در در در در در در
 و طاهر و طاهر و طاهر و طاهر و طاهر و طاهر و طاهر
 متعفو است و در در در در در در در در در در در در در در در
 نباشد و در در در در در در در در در در در در در در در

احکام نجاست

قدر در هم و از نجاست

در در در در در

با عنوان در موضع خود باشد مثل حرف چنی که در سر است
 با در غیر موضع مثلا آنکه آن حرف چنی بجای او باشد چنانچه
 گفته که در همه این صورتها عفو است **چهارم** هرگاه جمله باشد
 به قول محض شود و یا باید داشت مگر در باب جار چه که بکار
 کافی است چنانکه در سایر مقامات نیز چنین است اگر چه جوی
 داشته باشد و یا باشد که در اول کلمه باشد یا در آخر
 اولی و لفظ بلکه اول آنست که اب که از حکم را ندارد بلکه باید
 در آخر آن لفظ دو بار داشت مگر بول لفظ یکبار و خواهد بود
 چیزی نموده باشد باشند و داده خود چنانکه بقیه گفته
 با مطلقا نموده باشد چنانکه محتمل است که در بول لفظ دو بار
 اب بران و تکرار رفت و در بعضی و اگر چه در غیر آن از خواست
 لازم باشد چنانکه قول آخر است و در خواست حکم ندارد و بگوید
 بول او اگر چه شمر خواهد باشد مثل سایر بولها و محض
 که هیچ بشتن دارد و بر غیر آن اب نه با آن باشد و بنا
 قول آخر و لفظ و بدانکه در آنجا است آنجا که بخت است

شدن جامه یا بدن ببول
 و نخستین آن و از کلام بول
 و تفاوت جار و بول

کافیست که چه در آن و بویان بماند پس واجب نیست آنرا
 بوی و در آن هر چند آنرا آن مکن باشد بدو شش و احوط
 در این صورت آنرا در آنست **پنجم** هرگاه موضع بخت
 معلوم باشد یا بداند آن داشت و اگر موضع بخشد و بخت
 بنا بعد که بخت باید هرگاه اشتباه باشد نشناخت
 محسوس باشد و اگر بکار از دو جامه محسوس شود معلوم باشد
 که محسوس کدام بخت و جامه دیگر باشد و شش آنجا
 نه بخت نمازد و هر یک از آن دو جامه علیهم السلام و هر یک از آن
 دو نماز را بخت و بخت کند یا برایش و او را بخت
 جامه هر دو باید اند و در خسته نماید و این قول است
ششم هرگاه بیک یا خولک یا کاف جامه یا بدو ملاقات
 بر بوی واجب است بختن موضع ملاقات و اگر بخت
 شناس است که قدر غیاب سنن موضع بخت باشد
 هرگاه که با علم داشتن بخت در جامه باید خود را
 واجب است بر او عاده نماز خواهد بود و خواه بخت

و بختن
 موضع بخت

نماز بخت
 بخت یا خولک یا کاف
 نماز بخت یا بخت است
 یا علم نماز است

اگر چه مسئله ندانسته که نماز با آن نجاست صحیح است و اگر اندک
 فراموشی باشد یا آنکه در وقت نماز نجاست را فراموش کرده
 بود استیبر و اقله و احوط آنست که نماز واجب است هر چه در
 وقت و خواه بعد از وقت بخوابد و اگر علم نجاست شده
 نماز کرده بعد معلوم شد پس کوفت نماز بیرون رفته
 قضا واجب نیست و اگر وقت باقی باشد استیبر آنست که باید
 اعاده بیت لیکن احوط و اقله در بعضی اعاده و احوط
 آنست که سجده و روزه و غیره با آن نجاست نیز
 مثل نماز در خانه غنی باشد است و در واجب بود نماز
 رخصا و بعضی باید بصرع کرده اند پس گویان اجبای نیستند
 خوب و الا مقتضای اصل و خوب است اعاده اگر مسئله صحیح و
 در وقت نه در رخصا در خارج وقت و اگر نجاست ندانسته
 نماز و روزه و غیره که پیش از نماز ندانسته بود هرگاه احوط باشد
 که این نجاست پیش از نماز بوده اعاده نماز میکند هر چند که
 از آن در وقت نماز غافل بوده باشد و اگر در این وقت بپوشد

که پیش از نماز

که پیش از نماز نجاست بوده یا اینکه احتمال دهد که الحال بلکه
 عارض شده و از جای مثل یکدیگر در این وقت هرگاه از آن
 آن نجاست با انداختن آن جامه از خود بپوشد که عذرش بکشوف
 نشود و فعل مشای نماز نیز از آنست که باید و فعل کثیر و غنی
 فلک لازم نباید بکند بکجا نماند و دو کار را و نماز خود را غافل
 کند و اگر نتواند بخوبی که گفتیم در این وقت نماز را قطع میکند و بعد
 از رفع آن نجاست از خود میپوشد و در وقت که علم بهمیده
 در انشای نماز بود نجاست پیش از نماز که گفتیم نماز را غافل
 میکند اگر همان نماز را از آن نجاست با انداختن جامه غنی
 رساند آنکه اعاده نماز احوط و اقله است و اگر پیش از نماز
 علم داشت نجاست جامه باید از خود بپوشد و اگر پیش از نماز
 نجاست را بداند و انشای نماز را اعاده آن نماز میکند خواه
 از آن در وقت ممکن باشد یا نه و باید دانست که هرگاه
 در این مسئله آنکه گفتیم قطع نماز کند اعاده نماید و وقت استیبر
 و وقت نماز و سبب اعاده دانسته باشد اگر چه بپوشد یا غافل

آنکه داد و ستد در باب پدر او باشد دوست نداشته باشد
اعاده نگردن با آنکه همان دامغان کند به و راست در آنکه اگر
و قضا هم است از مرغان بسیار در ارتباط و اجاره چنانکه
به تبع ظاهر میشود **خشم** و آنکه تربیت طفل کند و بکار
نداشته باشد و آن نیز محض بول کافیست و بی آنکه در خانه
روزی بکار انجام داده شود و زیاده بر بکار در شبانه روزی
واجب نیست شستن آن و این حکم محضی تربیت که تربیت
کند نه مردی که تربیت نماید و نیز محضی تعلیم است که
بپروا باشد نه دختر و محضی نجاست بول است نه نجاست
دیگر و محضی آنست که جامه و بدن بول و نجس شود چیزی دیگر
و نیز محضی یک طفل است نه آنکه چند طفل پرورش کند
چهره آنها از نور و نفس بیفتند بلی اگر چه لازم آید هر
که جرح لازم آید بکلیف ماضی و حیثی آنست که این بکار
شستن که گفته شد و ما خورد باشد بخوبی چون جامه نشود تا از
ظاهر و مغز و عصاره اعضا شستن کنند و بعضی این

بسیار تربیت طفل کند

در

واجب دانسته اند و این احوالت هم کسیکه پیشش نباشد
شستن با محضی کردن جامه نجس غان و جند کند و اگر مانع
از بچه شستن بول و نجس را بپند نماید در همان جامه نجس کند
و آن غان اعاده ندارد که بچه حوله ای اعاده آدم هرگاه
بول با عصاره نجاست آنکه جری ندارد شستن نباشد که بر زمین افتد
با محضی بیکه هر چه نجس نباشد رسیده باشد و بنود
اقتاب شستن شود پاک میشود و اگر موضع نجس خست با
و خواهد که با قیاب پاک کنند موضع را و نجس را با پاک
خست شود و پاک گردد و آتش نیز هرگاه چیزی نجس را خاک
کند پاک گرداند آن خاک کثرت و دود پاک خواهد بود و اگر
کل نجس را با سبال نرود با آهک پاک میشود و با چوب نجس
در حال کشته و غوطه در آن چیزیها بپزد که آتش را در آن
انز کند که نجس هم رسد بشیر با آتش اسم او در نجس
در پاک شدن آنها اشکالست و اصل اقتضای پاک شدن
میکند و هرگاه چیزی خود بخود بی چیزی پاک شود و آتش

شستن با محضی شستن

بسیار تربیت طفل کند
بسیار تربیت طفل کند
بسیار تربیت طفل کند
بسیار تربیت طفل کند
بسیار تربیت طفل کند

۱۲

استحاله شود بخوبی که اسم او بگوید و عجب عرف مثل آنکه ناله
کم شود با سب در غمک ناله افتد و غمک شود شرباب
سرکه شود پالاک میگوید و زمین پالاک میکند نه کشتی و
چکه و نه پالاک پاره و زمین نان با ما پندن با ذایل شدن
بین عباس که عجبی داشته باشد و اگر نه محض شاه و زمین
پالاک میشود و اقوی آنست که پیرانها اندک خود پیرانان
چیزها که جهنم و پالاک پندن پادرس کرده باشند و حکم
چکه است که نند که شد که چاره را گرفتار نه فعل و حکم و یا
و احوط آنست که زمین خشک و پالاک باشد که هر چه غمزه بود
این دو شرط شاید ازی باشد فایده و در ذکر بعضی از حکم
فروق بدانکه خواست استعمال الحرف ملا و نفوذ و بعضی
گفتند که بعضی قراقرز آن بیب نگاه داشته آن پیرانها
اگر چه استعمال نکند و پالاک حاکم و در مثل سر و زبان
و ظرف مطر و غیر آن چیزها بیک در عرف و عادت است
نظری بآن منصرف نمیشود هر گاه از طلا یا نقره باشد

احکام ظروف و حرمت

و لواط اجتناب و اشهر و اشیء جایز بودن استعمال
کما و نقره کا و کرده باشند لیکن بگو و استعمال ظاهر
واجب بودند و دور کردن و خراست و بیاید و آنست که
نظر برغای کا قران بلکه هر چه نزد ایشان است ایشان اند
استعمال بنمایند پاکت یا پختن بهم نرسد نجاست
بیب مباشرت کردن ایشان بر طریقت یا بر سبیل خطا
و دیگر با آنها و مکان کا قیفت مگر با سبکه از سخاوت دای
دو مورد عامل باشد و هم چنین است هر چه شک در نجاست
او باشد که حکوم بیابکت یا پختن باطن شرعی مانند نجاست
دو عامل نجاستان بهم رسد یا پوشی که در کافر و غیر
مسلمان بافت شود و غیر است مادام که پختن بهم نرسد که
نذکریم شرعی شده آن ثابت نباشد و اجتناب از نجاست
آن پوشت مگر آنکه در اورد مسلمان یا در شهر مسلمان
باشد سوداگر چه از دست کسی که بود که مسلمان بود او را بد
که در بوقت پالاک خواهد بود و مکرر استعمال بود

نظری برغای کا قران

فلسفه و حکم

پوشش در وقت کافر

استعمال پوشش

حیوان حرام گوشت که نذک شده در غیر نماز مکرر آنکه
 در باغش کرده باشد که در غیر نماز مکرر و خواهد بود
 اما هرگاه در نماز خوانده آن پوست داد باغش کرده باشد
 باشد که جایز نیست و طریقی شرعی که در باشد با چوبین
 با سقایی باشد که بر آن آتش نکرده باشد و ظاهر
 آن نمائند مکرر استعمال آن چنانکه اکثر علماء نیز
 قائلند و بعضی حرام دانسته اند بجهت آنکه قبول نظر میکنند
 و این لحاظست و نیز باید دانست که طریقی که سگ از آن
 چیزی را آتش میزند یا از آن پسیده باشد بلکه هرگز
 که لغات آنها با آن طریقی رسیده باشد سه بار باید شست
 که اول آن سه بار بخاک خشک باشد و یا با آب و شستن
 از آنست که بگوید بنوعی که مخرج باب بگویند بلکه حوط
 است که هفت بار بشویند و طریقی که شراب با آن رسیده
 باشد حوط بلکه شاید با آب شست که هفت بار
 باید شست و اگر نوشیدن مرده باشد سه بار بلکه

طریقی شراب

تطهیر از شراب
سگ و خوک

طریقی مرده در آن مرده

احوط

احوط است که هفت بار باید شست و هرگاه نجاست دیگر
 بر آن باشد که نذک شود بشرطی بود استخوانی که بگوید
 شستن با چوبین و سه بار با حوطست بلکه شاید با آب و شستن
باب دوم در مسکوات و دندان چند فصل است
 فصل اول در مسکوات غاذاست و از شستن اول
 مسکواتهاست بدانکه غاذاست اول نماز بچکانه است
 که معروف و مشهور است و غاذا هم با شستن و خوب شستن
 نماز دوم بعد و غاذا کسوف و خسوف و غاذا لوله و غاذا
 نماز اذان و غاذا طواف و غاذا دست که چه غاذا حقیقی است
 و غاذا بکمال انسان اترانند و باید مذحقی استنجاء و خود
 واجب کرده باشد و غاذا حیاط و نیز بنا بر وجهی داخل
 این قسم تمام است و بنا بر وجهی داخل نماز بچکانه است
 که اول مذکور شد و بعضی عدد نمازهای واجب است
 گفته که غاذا لوله و غاذا خسوف و کسوف داخل نماز اذان
 باشد و سواي این نمازها شستن است و نماز بچکانه

در مسکوات است
 و چند فصل اول
 در مسکوات و ان
 شستن است و حساب
 نمازها از واجب است

ان
 نمازها سنت و کیفیت
 و سفر و حضر از آن

و گفت است در حقیقت و بازده و گفته در سفر و ناظرها
 بودیم در حقیقت و چنانکه گفته است که با غارهای حکایت
 بخانه و بگو گفت در شبانه روزی بسیار شد و ناظر ظاهر
 هشتم گفته است بدین اوقات ظاهر و هم چنین ناظر معصوم
 بدین اوقات معصوم است و هشتم گفته است و ناظر معصوم
 چهارم گفته است بعد از نماز عرب و معدوم نماز و
 که نشسته بکنند بعد از نماز عشا که بیک و گفته است حد
 و هست و گفته نماز شب است که بعد از تقف شب بکند
 و بعد از آن گفته ناظر صبح در سفر ناظرهای ظاهر و معصوم
 سافط میشود و ناظرهای عرب و نماز سب و شفع و
 و ناظر صبح که اینها در سفر سافط میشوند و اشهر است
 که در نوبه سافط میشود و این احوط است اگر چه ظاهر و معصوم
 سافط نشده است و بر او بود و گفته است از نمازهای
 پیش از تشهد و سلام است سواي نماز اول که چهارم گفته
 بیک سلام است و سبط و تراست که بیک و گفته است نه نماز است

نماز اعراب و وقت

و گفت

وقت نماز عشا از
 واجب و نافله

و تشهد و سلام و دعا و هت **وقت** در میان و نماز
 نماز بیکانه و ناظرهای اهل بیت و بدان و می باشد اول
 تعیین و قضا و مقدار آن است بدانکه اول وقت نماز ظهر
 و عصر و اول تنگ است که اول ظهر باشد آخر وقت نماز
 عز و بافتاب است بیکر مقدار آن است و نماز ظهر اول وقت
 مخصوص نماز ظهر است و مقدار آن است و نماز عصر از آخر
 وقت مخصوص نماز عصر است و آنچه ما بین این اول و آخر
 هر دو نماز است و بیکر و علامت ظهر است که چوبه شد
 در جای که شعاع آفتاب افکار باشد شاخص بکند
 باشند و سایه به سایه که کلاه برسد چوبه نبوی و باید
 نماز اول ظهر خواهد بود و این مقدار آن است و نماز
 ظهر که گفتیم از اول نماز ظهر مخصوص نماز ظهر است مراد آنکه
 و قبل از آن وقت که بیکر نماز کلیم خود نماز ظهر
 بدان باطل است و اقل و اجتناب از آن بعد از این
 مقدار برای هر کس بکند نیست و مختلف میشود با حاکم

حال آنکه در بعضی موارد و مسافرت بودن و حج بودن
 و در بعضی موارد و جلد بودن در حرکات و سکات و
 فرائض و کمال بودن در اینها و بعد از وقت ضریحاً
 از بعضی و غیره و لحاظ برداشتن و لحاظ نداشتن آنها
 و در بعضی فایده است آنکه گفتیم که مقدار اذان و اقامه و
 نکره و محض نماز و محض ایستادن و وقت محض نماز هر یک
 موافق آن نماز است که در آن وقت باقی و واجب باشد
 آوردن محض نماز و حال آنکه در بعضی موارد که دانسته
 تفاوت بین آنها میکنند و دانسته وقت محض و وقت
 که هرگاه مثلا نماز عصر پیش از غروب باشد و پیش از غروب
 بعد از آنکه وقت و محض ظهر اتفاق افتاده باشد و آن
 نماز عصری باطل خواهد بود و اگر نه صحیح است و بعد از آن
 نماز ظهر را باطل می آید و اما اگر آن شب یا روزی که عصر
 مقدم بر ظهر باشد و در وقتیکه وقت محض عصر
 باشد و آنکه پیش از غروب باشد و نماز آن کرده باشد

در وقتیکه
 در وقتیکه

در وقتیکه
 در وقتیکه

در وقتیکه
 در وقتیکه

در وقتیکه
 در وقتیکه

که در وقت

که در وقتیکه و بعضی موارد و مسافرت بودن و حج بودن
 نماز مغرب و عشاء و در آن است که علامت آن وقت
 سوخته و شعله و کبریا و در آن است که علامت آن وقت
 فاعل و وقت این دو نماز نصف باشد و در آن است که علامت آن وقت
 نماز مغرب و عشاء و در آن است که علامت آن وقت
 آوردن نماز عشاء که نصف باشد و در آن است که علامت آن وقت
 عشاء است و در آن است که علامت آن وقت
 کلامی که در بیان وقت محض و وقت نماز و در آن است که علامت آن وقت
 گفتیم در اینجا نیز جاریست و وقت نماز صبح و در آن است که علامت آن وقت
 صلاحت و تا طلوع آفتاب و وقت نماز ظهر و در آن است که علامت آن وقت
 تا آنکه سایه شافعین بلند شود و در آن است که علامت آن وقت
 بلند شدن نماز این مدتی بقدر دو ساعه است و در آن است که علامت آن وقت
 شود و بقدر دو ساعه است و در آن است که علامت آن وقت
 شده باشد و وقت نماز عصر و در آن است که علامت آن وقت
 تا آنکه سایه بلند شود و در آن است که علامت آن وقت

وقت مغرب و عشاء

وقت نماز با و از شب

باشد و وقت ثالثه مغرب بعد از نماز مغرب است تا وقت
 سرخ مغرب برآید شود و این وقت نسبتاً از وقت پیش
 میشود و نیز آنکه در روزی و در شبی مانند در وقت
 مغرب یا عشاء نماز در وقت سرخ قابل شود نماز عشاء
 واجب است باید مقدم داشتن آنکه چون خواهند
 بعد از نماز عشاء آن کنند پس بچندین بار در نماز
 مغرب که در اول وقت شود میخواند تا آنکه مغرب
 در وقت ثانی افتد و وقت و بگوید بعد از نماز عشاء
 تا آخر وقت عشاء که نصف شب است و وقت ثانی بعد
 از نصف شب و هر چه بزرگتر شود بعد از آن وقت
 و بدانکه نماز در وقت بعد از سرخ و قوی ما این مغرب
 محسوب است تا طلوع صبح پس نصف این مقدار بنا بر این
 خواهد بود و بعضی شبها از مغرب تا قبل از طلوع آن
 داشته اند پس نصف این را حساب قدری تا آخر خواهد
 شد نسبت به حساب اول و این قول اول است و این است

بخش

بخش که در نماز پرتبه و ابرو و فاش آن دو وقت نافله
 صبح و نماز بعد از قانع شدن آن نماز و نماز و نماز
 آن تا طلوع صبح کاذب به نماز است و آخر وقت آن طلوع کرد
 سرخ و سرخ نیست بنا بر قول اشهر و بعضی تا طلوع صبح نماز
 کند و این احوط است در مسائل متعلقه
 باوقات نماز است **اول** بدانکه هر کس که وقت
 عشاء داخل نمیشود تا آنکه سرخ مغرب برآید شود و بعضی
 از آنها فرموده اند که اگر مدتی باشد نماز عشاء باطل است
 پیش از آنکه برآید سرخ مغرب شود و قول ظاهر و قوی
 آنست که بی مقدار نیز پیش از آنکه برآید شدن سرخ
 مغرب که در یکس مکروه است بای پیروی از ائمه اربعه
 اختلاف و اجماع که مذکور شد که چه ظاهر است که عشاء
 منع از تقدیم محمول بر تفسیر است **دوم** چنانچه نسبت
 نماز شب بر نصف شب مگر چنانچه که در وقت و مانع او نباشد
 شود و از آنجا که سنن در وقت و حیا و زمان با مسافرا

در این وقت و غیره
 از اینها حواشی
 در این وقت و غیره

نمزان و
 در تقدیم بر نصف شب

شمس همان تیره
و مکرره است نماز
نوافل هر وقت

ما هم از آن تیره تا خیر نماز
بعضی را از وقتش

مبحث مکرره است ابتدا بر آن وقت طلوع آفتاب تا بلند
شود یعنی و بعد برود و شمس علی قوتی که در وقت که
آفتاب از غروب تا آنکه غروب کند و در آن وقت بود
که وقت تمام آفتاب در وسط آسمان که در آن وقت تمام
بنیادهای کوهها برسد تا آنکه ظهر شود یا آنکه سایه شروع به
درازای کند و بدان سه موضع غنی مطلق بر میان دارد و در
موضع دیگر مکرره است که مطلق بفعل دارد و آن بعد از نماز
صبح است تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر تا غروب و بعضی نماز
در این مواضع مکرره نمیشد و این قول دو دلیل است یکی
با این دلیل که اصحاب بدون ترتیب پس از آنکه در این مواضع مکرره
خواهد بود موقوفه مواقل شیانه و درین رابطه سببی است
باشد مثل نماز طواف و احرام و زیارت و حاجت و دعا
و استسما و شکر و عت و غیر ذلک **مبحث** عرفان
دو اول و ثانی و ثانی مکرر و بعضی مواضع که بر حیلان
گذشته و برخی بنواشتاء الله مکرر میشود لیکن اشاء و یجاء

بنا

سوره فاتحه شریفی اسلامی
ادبیات
مستوفی
۱۳۷۷

بنا شود با کسب و آن آخر نماز است تا از ابل شد
سرخ شود و ظهر برسد تا آنکه ایشان تمام شود و تا آنکه
کثرت ظهر و غروب و آن آخر وقت فصل ایشان را پنج میان
دو نماز یک غسل و تا آخر نماز یا نیم تا آخر وقت و تا آخر
صبح ظهر یا تا آخر وقت که بعد از استسما یا بعد از نماز
یکجا کند و تا آخر نماز شب تا آنکه آخر شب بگذرد تا از یک
صبح و تا ظهر صبح تا صبح کا و تا آخر ظهر صبح بر آنکه
چهار رکعت و از آنکه شب بگذرد تا صبح و باقیه باشد تا
تمام کند نماز و آنکه در شفق و در وقت صبح و تا آخر و تا آخر
نماز صبح که بی با غایت باشد تا آنکه باقیه باشد
و تا آخر و بعد از نماز تا بعد از نماز و تا آخر و تا آخر
کند با کسب و آنکه در آن وقت و تا آخر و تا آخر و تا آخر
از عرفان تا آنکه بشود و تا آخر و تا آخر و تا آخر
طاعت و عبادت که احرام میباشد و تا آنکه تا آخر احرام بگذرد
و تا آخر و تا آخر و تا آخر و تا آخر و تا آخر و تا آخر



مدد و اعانه باشد تا نماز او قیام کامل شود و اگر چه ناخوب
 در ایستادن است بلکه تب در تن و جلاخه این ناخوب را
 واجب دانسته اند و بی وجه نیست **هشتم** واجب است
 علم بدخول وقت نماز هرگاه ممکن نباشد مکان کائنات
 اگر چه احوط تا آخر است تا وقت که یقین شود و در صورتی
 وجه ممکن نبوده یقین نماید بآن مکان داخل شدن وقت
 کور و بعد معلوم شود که بزم کرده بود پس هرگاه تمام نماز
 نماز قبل از وقت اتفاق افتاده بوده و واجب است که اعاده
 کند و اگر چه بی اتمام وقت اتفاق افتاده بود اگر چه
 سلام داده باشد اما عاده ندارد و اگر نماز پیش از وقت
 دانسته کند یا آنکه معرجه بوقت نماز داشته نماز کرده یا آنکه
 جاهل مسئله بوده که نماز پیش از وقت نباشد و جهل از غفلت
 وقت نماز کند و این صورتها عاده باید اعاده کند اگر
 چه بعضی از نماز بلکه عاده و اتفاق افتاد که مدد و اعانه
 باشد لیکن در جاهل مسئله یا جاهل بدخول در صورت اتفاق

هشتم همان قسم با علم بدخول است

افراد

افراد بی عذر نماز واجب نماز نوع اشکال است اما وجه
 در اینجا بیوگان اعاده است چنانکه گفتیم و هرگاه که در
 خواب بوده باشد که مراعات وقت باید بکند لیکن فراموش
 کند مراعات وقت و بخیال اینکه مراعات وقت کرده وقت
 نماز است و نماز کند یا آنکه نماز را در حال فراموشی و غفلت از
 وقت یا آنکه بخیال آورد پس مدتی بعد از آن بیدار شود و نماز را
 قبل از وقت واقع شده یا بعین مدد و اعانه در بیخوابی
 شده اعاده میکند و اگر چه نماز او در وقت اتفاق افتاده
 اعاده میکند **نهم** در غلط است و احرم کعبه است
 چه کسی که ممکن نباشد عدا کعبه کردن مثل کسی که در کعبه
 باشد و حجت کعبه است چه کسی که مانع از خود کعبه نشود
 نباشد مثل کسی که در دنیا کعبه و واجب است که اهل بی
 اطهر رو کنند نسبت بکعبه که چنانچه در احکام است بی اهل بی
 که اهل بی را بایستد و آنرا که نسبت اهل بی را بایستد نسبت
 علیه رو کنند پس اگر دانستند قبل از حج یا بی صومعه و نحو آن

نهم در قبل است
 و کیفیات چند
 که هم تا بهر تغافل دارد

خوب حالا رجوع بضوابط هیکل نمایند و مقتضای آن
 چنانکه چپ در کوچه انباشت که ملاقات اهل عراق فرمودند
 منزل مرسل و بلاد جزیره است که مشرفا در پیش چپ
 مغربا در پیش طلعت و افتاب را وقت ظهر بکار بردی
 است که در چپ یعنی راست است بگردان و علامت آنکه
 اواسط عراق مانند نعل باد کوته و حلقه و عقیان عالیشان
 است که مشاره حد بر اعقاب و شمس است بگردان و آنکه
 قبله ایشان از نقطه جنوبی بحد بجان مغرب میگردد
 و اما اطراف مشرقی مثل مصر و بیل عراق قبله آن بجهت
 بجان مغرب و چپ بال است مثل بصره و اردبیل و قزوین
 و همدان و ایچ و دیلم و ایام قاسم از بلاد خراسان و
 واسطه است که مستقامت اهل مشرق را اندکی بنامه گردان
 از سمت خود و از مغرب و بعد گردان بسوی حرم نیست چنانکه
 بجهت پیدا شده اند و بدانکه کعبه هرگاه علی وطن برجهت قبله
 نداشته باشد بل فرجه را بر چهار وجهه گذارند و باقی

مثل بصره و در بلاد آنک با شیب ذلک و هم چنین با آنکه وقت
 بک نماز میکنند چو چپ کی خواهد و بجهت که نشانده وقت
 از چهار وجهه که معینه است بگردان نماز میکنند و اگر چنانکه
 و اگر کسی در آن سبب حال غلط کند و افشا عاده میکند و وقت
 در خارج وقت و اگر نماز کند بجان آنکه آن غلط است باید
 بگردان و از چهار وجهه نماز کردن بجان سمت نماز کوته با آن
 کردن و بدانکه فراموشی از جهت غلطی و عرض کرده و بجهت
 حال نماز کردن و بعد از قیام نماز خطای و ظاهر شده و هرگاه
 نماز او مابین مشرق و مغرب افتاد و قیام عاده میکند
 نه در وقت و نه در خارج وقت و اگر بسوی مشرق یا مغرب
 کرده باشد قبله کرده عاده میکند و در وقت نه در خارج
 وقت و چو بدینک بقبله گرفته عاده داده و در خارج وقت نه
 واجب بدانند و این احوط است و هرگاه مطلع بر خطا شده
 در اثناء نماز باشد پس اگر مابین مشرق و مغرب باشد
 وقت بر میگردد و بجهت قبله نماز تمام میکند و اگر بجهت

با مغرب که پیش از غروب است نماز را بکند مگر آنکه وقت
 و سحر را نیز بکند و نیت نداشتن باشد که اگر نیت کند در وقت
 نیز جایز است قبله رو بکند و نماز را تمام بکند و در جای
 بودن نماز در چه بر سر چهار راه و هرگاه چیزی از نماز یاد
 و از خلل نماید در حال اختیار اختلاف است و شک است در
 ترک و اگر چیزی از خلل نماند و نماز جایز نیست مگر در حال
 عورت که در وقت در حال پیاده رفتن نیز جایز است
 و اگر در یک مکان باشد و اگر است که بگوید اگر آن وقت
 و اگر کسی بکشد الا حرام است جایز قبله بکند مگر آنکه در
 نیکو الا حرام رو بقبله مستحب است باشد بی و نه ناله مسافر
 جایز است بر سر چهار راه نماز نافله کردن بر هر شیئی که چهار
 او را بکشد اگر چه رو بقبله باشد و حرام در حال انتظار
 و خواه اختیار کند از جمله که او را در هیچ مستحق است
 که در حق نیز جایز است بر سر چهار راه و اگر در آنکه
 در حال پیاده رفتن نیز جایز است و خواه در سفر و خواه در

نیمه روز و نماز بر سر چهار راه

خواه در سفر و خواه در اختیار و اگر نیت کند در وقت
 نیکو الا حرام رو بقبله بکند مگر آنکه در وقت
 که در آن سفر و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت
 نیت کند که در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت
 بخواهد که در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت
 بر آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت
 بگوید چیزی بگوید که در آن وقت و در آن وقت
 گذارد و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت
 در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت
 و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت
 میکند از آن جهت و بنا بر قولی و در آن وقت و در آن وقت
 آنکه بگوید نفس ساله باشد و بنا بر قولی و در آن وقت
 ساله دانست و بنا بر قولی و در آن وقت و در آن وقت
 آنجا بگوید نفس ساله و بنا بر قولی و در آن وقت و در آن وقت

جامه معطر و چند سبزه
اول

لیکن در مثل پیش و کبک و پشه باکی نیست و هم چنین جان
 نیست غزال و پوسه حیوان که حرام گوشت باشد و نه در
 او و نه در جگر و نه در اندام و نه در قیل و نه در عین و نه در
 و نه در آن باشد چه از چیزها که ستم عورت میکند نه از
 اجزای حیوان حرام گوشت بلکه اگر چه موهای حرام گوشت
 بر جامه یا بیدافند که بنا بر قول اهل ظاهر نماز و احرام
 لیکن باکی با جراحت انسان از قیل و مو و غیره نیست که
 در نماز یا ایستادن یا هرگاه مالک بود و هم چنین هرگاه آن
 حیوان باشد که نفس سالک باشد و حیوان را که مالک
 از قیل پیش و کبک و پشه که نفی و جان است استعمال نشود
 و موی و پوست حرام گوشت و در عین نماز حیوان که غلبه
 باشد و پیش و موی حیوان حلال گوشت اگر چه از مرد یا
 نه و نه نماز استعمال آن جایز است و اگر پوست و پشه
 از حیوان حلال گوشت باشد استعمال آن در نماز و غیره
 نماز جایز است لیکن در پوست و آنچه در آن حیوان حلال کند

از آن ترکیب غیره معصوم است و در مثل موی و پیش و کبک
 نیست بلکه اگر از حیوان حلال گوشت که مراد باشد نه کبک
 نماز و نه نماز مالک جایز است خواه بپوشد از آن مراد باشد
 لیکن موی که بگوشت و پوست مراد چسبیده باشد از آن
 و اگر در صورت کندن چیزی با جراحت و پشه یا پشه ای مو
 و پیش باشد که پیش از آن نشود و باید از آن پیش شستن از آن
 گوشت که هر چه از آن که آلوده بچیزی یا جراحتی شده و
 نفی کرده باشد باید شست و نه نماز جایز است و اگر
 خوراکی باشد از آن چیزی چیزی که در آن نماز نیست بلا
 خلاف و در پوست و اخلاص و اکثر بجا دارند و منع
 احوط است و اشهر و ظاهر جایز بودن نماز در سجاست
 لیکن با کراهت شدید و اجتناب از آن احوط و در کراهت
 و در نوبه حدیثی مجوز وارد شده لیکن معمول به نیست
 و مجوز است چنانکه جمیع نفی کرده اند **و ق م** جایز
 نیست نماز صحیح نیست و در خالی و حیوانات نه

نیمه آن وضو و سجده

دویم از آن

بنیم و میریزد بپشت بار
بگوش نه

از نجاسات بیفصل که در بایطها که گشت
مشهور است که جاف نیست نماز در جایی که بپشت پا و یا بر سر
و یا در اندام باشد بجز بیکه در میان بالا و عقل ساق و
قدم و یا بر شانه باشد و دلیل این قول صیغه است و
قول مجاز بود و قوت دارد مکرره اعاد در حرام
سپاه ساق و تمام و بیکه و علیا اگر چه سفید در دم مینویس
و جامه سپید نیز در نماز مکرره است و در نماز بدست
و نیز مکرره است نماز در طایفه که در دست مینویس و رویه یا گوش
یا بالا یا بغایت پوشیده باشد و بعضی نماز در جامه مکرره
حرام میدانند و این احوطست و نیز مکرره آمد و نماز کردن
در بلعین یا بر یک هرگاه صورت او آن نماز نباشد و الا بلی
بپشت انگشتان کردن نماز ظاهر باشد اما اگر چه عودت نماز
ظاهر باشد اکثر بر جای بودند و شاید این قول از آنست
اگر چه منع از این نیز احوط است و نیز مکرره است عملی که خلط
نداشته باشد حشر تمام و نماز و اینکه اسات کندی در
و اینکه احوط در حال نماز با خود نماز که نماز باشد و نیز مکرره

نیم مکررات جامه
که نماز بان میریزد

نیم و حجم عورت

نماز در جامه که ملا حیات تمام باشد نجاست بلکه بجز
عقل و طاعت و نماز مثل مضیق و غیره و جامه که بپشت پا
و دم چنین مکرره است نماز در طایفه که مثال حیوان بلکه با بر
مثال پیر حیوان بنمودا شده باشد و نیز انگشت که در
سور نقش باشد از حیوان یا غیر حیوان بعد از اخلاص
که گفتیم و مکرره از آن را نماز با خلط و عود و با نقای
مکرر اندام باشد و بر او از سجده و بجز بیکه سجده و بر آن
که در استوف حرام خواهد بود و مکرره از روی و در نقای
و دهانند و حرام نیست مگر آنکه منع از آنست باشند آن
کند و مشهور است نماز در جامه که سینه باشد ظاهر
که بپشتها نباشد باید مکرر در حال جنگ بلی بعضی حرام
دانسته اند و این منع عملیست و دلیل کراهت واضح نیست
چه جامع حرمش بلی حدیث نبوی علی آیه و آله آمده که نماز
کنند که از شما امپان بشم و این نیز از آنست که ایشان گفته اند
و مکرر بپایه است واجب است سر خود و نماز خواند و نماز

نیم و خلخال صدا

نیم و میا فاست

نیم و در جوش عورت
و کیفیت این

مکر و است نماز در
چه مکان تا

الجماع ظاهر میشود بر قول اول که که گشت مشهور است
مکروه آغاز نماز و پایان حمام نه و در حین آن
آنکه نماز چنانکه نام آن در جمیع مکروه است و نماز تمام
کردن و خوابگاه نشین و سبک نگاه داشتن و کثرت نماز
و طایفه مکرر و در خوابگاه و زمین نشین و سر بر
هرگاه پیشانی بران در دست قرار نگیرد و در خانه که نشین
پرست باشد و در آنکه که در خوابگاه یا پیشانی
گردد باشد و یا پیشانی مثل نون حمام و زمین و خانه
شوراب و دست کشنده و در سر و در خوابگاه و کوفته
که چنانچه نیست که بخازن صاحبان باشد که نماز در آن
حمام خواهد بود نه مکروه و نه مکروه آغاز کردن
برای انشای و خوشه بکشد و خوشه نهند و بر او خوار
بلکه نوشته و یا بود بول که از نا ارامی و غلبه
نوشید و یا که نیست نماز و در مجلسهای هر دو
از حین و خوابگاه که مستعدان و بیمار شهر و شهر اگر

نیمه آن و لوحی است

چه کرامت و دوستی و با اطلاق گفته که مکروه آغاز و بار و
که مکروه باشد و این نیز نباید بود و نه مکروه است نماز
در میان بیستان و بیوی قهرهای ائمه علیهم السلام
که سبک ایشان مکروه نیست و اگر طاز است که پیش روی
قبر امام بلکه در حجاب راست و چپ است که غادی قبر مبارک
نماز کنند و اندکی میباشند و اگر چه در واجب بودن این
احیاناً لا اطلاق است حصص و در آنکه که منع در آن ضعیف است
و بر طرف میشود منع نماز و زود قبر یا یکدو و در آنکه
و بنا بر قول از سجایب که غیر حجاب نیست سراجی نماز کنند
باشد فاصله بود با اینکه طایفه ای میباشند و غیر باشد که
چند مثل نماز آنها که بعضی گفته اند با مقصد اجر و چنانکه بعضی
در بگویند که در میان چیزی که سجود و آن توان
کرد و یا که جایز نیست سجود و چیزی که نه زمین و نه کلاه
و جایز نیست بر چیزی که از اسم زمین بیرون رفته مثل سبزه
چون طلا و نقره و عقیق و خود را اما چیزی که از زمین نشسته

در سجده است
در حین سجده

9

1.9

اولاد و اولاد و اولاد

زمان برای قنات و مردان حرم به شهادت است آنکه
 شد بعد از وضو باشد و چوبه با ولایت نماز باشد و باطلها
 و احسانه بجای بلند می باشد و در قبله و صلا و بلند کند
 نیز یکدفعه نیاید که زود باشد احسنه اذان گوید و میگوید
 مؤذن را بلند شد و بجای داشت و چوبه که چه اذان
 و او شکر کند شهادت است آنکه بر کوفه و میگوید ما و دیگر
 زود باشد و اگر داشته زود کرده باشد چنانچه بر کوفه
 و هم چنین هرگاه اذان تنها و فراموش کرده و اگر اذان
 فراموش کرده باشد بر میگردد و چوبه که تراش
 اذان میگویند و آن نماز یکبار است که اذان بعد نماز است
 در میان اذانها اگر چه واجب باشند بلکه مؤذن در اذان
 سه مرتبه الصلوة میگوید برقع و با اول یا مضیعه و با
 یک و مضیعه و دیگر و در سیم وقف میکند و اذان و اقامت
 یکبار است مؤکداست خصوص اذان مخصوص و نماز صبح و
 عزیمت مردم و جماعت و فراوان و اذان و قضا یکبار

غادر

نمازهای یکبار مستعد بیک و بعد قضا میکند اذان و اقامت
 در اول و یکبار و در بانه اقامت نه بار یکبار کوچک بار اذان
 و اقامت برای هر نماز به تراش و حرم و نماز یکبار یکبار
 جمع شدن با یکبار فاصله مستعد به در میان ایشان شود اذان
 نماز و هم نماز است و این جمع مسجد و در وقت جمع است
 میان ظهر و عصر پس اذان برای عصر و بعد است و چوبه
 مسجدی غایت جماعت شود و هنوز اذان جماعت شغری
 باشند که بیخ و بکارند و نماز جماعت کند احوط آن است
 که اذان و اقامت نکوند اگر چه در کلام بودن این اذان
 و اگر منفرد نیز نباید و نماز کند با اذان و اقامت اهلان صغیر
 که شغری نشد و اذان نماز میکند و اگر صغیر شغری نشد و باید
 با یکبار یکبار اذان و اقامت نماید و باشد در این وقت اذان
 اذان اذان و اقامت میگویند و در کتب اذان و اقامت
 و اذان مجید و فصل است که اذان که است انگاه اشهد ان لا
 اله الا الله انگاه اشهد ان محمدا رسول الله انگاه حبی علی

اذان و اقامت مغرب حد بی وارد شده است که هر که اذان را
 غل کسید که بخون خود غلش باشد در راه خدا و مکر
 سخن در اثنای اقامت و از احادیث ظاهر می شود که در اثنای
 اذان سخن گفتن مکروه نیست لیکن مستحب است بعد از آن که
 است و اگر سخن گوید در اثنای اقامت بخی که از اولان بعد
 روحان و اعدا سپند خیا نکند که اند و در بی و در
 شده است با عاده اقامت هرگاه بعد از کلام گوید
 سنت است احکام اذان چهار وجهی که از اینست و گفتن
 آنچه اختلال کند بآن مؤذن از فضول آن و باز پسند
 از سخن بعد از مؤذن قد فاما الصلوة و بعضی رجوع
 این قابل شده اند مگر سخن که فلاح به نماز باشد
 مثل پیش داشتن امام یا راست کردن صفت و سخن که گواهی
 ندارد هرگاه امام یا مطلق صلا از او بشود یا اقامت باشد
 اینکه گفتا کنند بآن در نماز باشد که چنان مؤذن مفرد
 باشد و با ایشان نماز خواند نکند و کسی که در آن کند

اذان و اقامت هرگاه بعد از کلام گوید
 سنت است احکام اذان چهار وجهی که از اینست و گفتن
 آنچه اختلال کند بآن مؤذن از فضول آن و باز پسند
 از سخن بعد از مؤذن قد فاما الصلوة و بعضی رجوع
 این قابل شده اند مگر سخن که فلاح به نماز باشد
 مثل پیش داشتن امام یا راست کردن صفت و سخن که گواهی
 ندارد هرگاه امام یا مطلق صلا از او بشود یا اقامت باشد
 اینکه گفتا کنند بآن در نماز باشد که چنان مؤذن مفرد
 باشد و با ایشان نماز خواند نکند و کسی که در آن کند

در وقت اذان و اقامت
 سنت است احکام اذان
 و کیفیت آنست
 و کیفیت آنست

اعادة نماز میکند و اعادة نماز است بکند مگر آنکه غرض کفر باشد
 که در این وقت اعادة نماز میکند و اولی اعادة نماز است
 مطلقا و اذان مطلقا اعادة نخواهد در احوال
 نماز است و عیال را میخواند است اول نیت است و عیال
 در کفایت و غیر نیت است بکند آن نماز شود بر آن نماز
 نیت پس عیال را در این مختصر غیر تمام است و خوب
 در آن قرینه و بعضی هرگاه استخوانی در آن نماز میکند
 باشد مثل آنکه در نماز میکند میخواند بود نماز کسوف
 و میخواند بود که نماز ظهر کند پس در این وقت نماز میکند
 نماز میکند قرینه الی الله یا واجب قرینه الی الله یا و این
 مثلا اعادة کند کلمه خواهد بود مگر آنکه بجز اذان و اعلان
 که فرض کرده باشد و آن در کفایت قضا و جزی که اذان
 و اعلان کند نماز تعیین خواهد شود و هم چنین هرگاه هیچ
 که نماز است اعادة و نماز قائله یا فرضه کافی نیست که نماز
 کند در وقت نماز میکند قرینه الی الله یا واجب یا بدین معنی کند

در احوال نماز و اذان
 نیت است اول
 نیت با کیفیت یا نیت

اگر چه مقصد و جوب باشد باشد بر هر نفس و باید قصد کند
 که در این وقت نماز میکند که نماز است از این دو نماز که در وقت
 او میکند اما هرگاه اشتراک نباشد مثل آنکه ظهر شود و عصر
 نماز ظهر را کرده و نماز واجب بکند و در این وقت ظهر خواند
 اذان قضا و اذان در وقت نماز و در قائله یا شبیم که نماز و بکند
 در این وقت نماز نیت چنانکه قول افواست در این وقت کافی است
 او را که قصد کند که نماز میکند قرینه الی الله و نیت و جوب و
 و اذان قضا بلکه نیت ظهر بجز نماز لازم نخواهد بود اگر چه
 احوط است که اینها را نیز مشخص شود بلکه نماز نیت نیت
 آن هر چند در نفس الامر معین باشد و کلام نیت نیت
 فعل و اذان و واجب نماز نیت در یک کلمه الا و اینها و سلم
 نیت و نماز نیت است که نیت پیش از یک کلمه الاحرام باشد
 متصل با نیت که آخر نیت نیت نیت و اول خود از یک کلمه یا نیت
 و نیت نماز است که نیت نماز نیت نیت که نیت نیت
 چنانکه میخواند اما نماز نیت که نیت نماز نیت نیت

۱

بسوی مغربت چنانکه این قول است نهت مغاور خواهد
 فاعل فعل مختار را چنانچه حاج باین ترغیبات نهت اگر چنانکه
 هرگاه متخیر بوسا من شود و اگر بنا بر این نوعی در امر نهت
 و هم چنین استند است حکایت آن مطلوب باشد و چون
 نهت و منی شود که بدان تفصیل در امر نهت که نشه که
 مناسب نظام نهت است **در بیان** تکبیر الاحرام و آن در آن
 در نماز و صورتی است که است بهیچین ترتیب میان دل
 و بی در پی گفتن و بنده بل نکردن خود از آن بی غیرش
 و نه آنکه الله بنیاده الی میان همه و لام گوید و نه آنکه
 و نه نهی و نه از تعینات و کسیکه عاجز باشد که تکبیر بقیه
 عربی که ماضی است بگوید کافی است ادله از خبر آن لیکن
 واجب است بر او تعلیم کوفتی هر قدر که ممکن باشد و کند و
 کسیکه حکم آن نباشد که عاجز نباشد از جاری کردن تکبیر را
 هر قدر که میسر شود بگوید و در خود را بان بندد و اشاد کند
 و در بیان خود مانع حرکت دهد و میاید دانست که هر طریقی

تکبیر الاحرام باینصورت
 دوم

تکبیر

در تکبیر نماز الاحرام هر چه شمرست از طهارت و سنن و نهت
 و استناد در دو قبله بودن و هفت تکبیر که در نماز است
 هر یک از آنرا که خواهد میخواند تکبیر الاحرام معین کود
 اگر چه بقیه هفت هم بر او است و سنن است بلند کردن دستها
 تکبیر الاحرام و غیر آن از تکبیر نماز با بر روی خود و
 و گوش خود مدح الهی که انگشتان هر دو یکدیگر بکشد
 و دستها کسبیت قبله کورده باشد و ابتدای بلند کردن
 دستها از ابتدای تکبیر باشد و انتهای بلند کردن
 انتهای تکبیر و مکرر است که دستها را انقدر بلند کند
 که از سر و گوش بگذرد **در بیان** قیام و قیام که در حال
 تکبیر الاحرام باشد و هم چنین قیام متصل بر کعبه است
 باین معنی که هرگاه یکی از این قیام ترک شود اگر چه در حال قیام
 باشد نماز باطلست اما در حال قیام هرگاه قیام ترک
 نشد قیام صحیح و سوره کند نماز باطل نهت و حد قیام
 راست است و نهت موقوف است و اینک فراموشی خود

قیام باینصورت
 حین

زانکه تکبیر بخوبی کند که هرگاه از نماز برانده بپشت این در نشیند
 که بعد از آن باشد و اگر نه بپشت تکبیر جایز است و اگر نه
 بنواهد ایستادن هر چند تا بحدی که رسد که گفتار از آن غافل
 خم ایستاد جایز است و اگر نماز قیام در هر نماز باشد هر وقت
 که ممکن است قیام کند پس قیام میکند وقت تکبیر و برای ایستادن
 و چون عاجز شد می نشیند و چون قیام کند بر قیام برایش تمام
 باز قیام میکند اگر چه وقت ممکن گردد باشد تا او کوشش
 قیام شود و جایز نیست از آن که بعد از قیام دارد بلکه بنشیند
 و اگر چه برای نگاه داشتن قوت حجه رکوع باشد بلکه اگر
 وقت باید تکلیف و افتوا را بجا آورد پیش از آنکه رکوع کند
 رکوع نماز قیام شود تکلیف وقت عمل کرده نشسته رکوع
 نماید و اگر قیام تمام نکند از رکوع و سجده بجا می آید قیام تمام
 رکوع و سجده را بجا میکند و هرگاه میدانند که هرگاه بنشیند
 رکوع و سجده را بجا میکند می توانند که در آنجا که باشند نشینند
 حجه رکوع و سجده بکنند و خواهد شد پس این را اخبار کرده

قیام است و اگر از قیام تمام عاجز شود حق تکبیر کردن و رکوع
 ایستادن نشسته نماز میکند و اگر نشسته نباشد حق ایستادن
 تکبیر کردن بپهلوی راست بخوابد و اگر بپهلوی چپ باشد بنشیند
 و اگر بپهلوی چپ بخوابد و قبل از آن در این دو رکوع
 است که در پیش بقیه باشد و سر و پاهای او بجا باشد و سر و پاهای
 او گارد و بپهلوی چپ راست و به بالا بخوابد و پاهای
 خود را بجا باشد قبله دوازده می کند مانند طایفه و در احتضاد
 در این مورد قیام برای رکوع و سجده اشاره میکند پس اگر
 منتهی باشد بلکه اگر خواند موضع سجده را بر پا و بلند کرده
 که سجده بر چیزی که بر آن سجده جایز است کند بکنند اگر اشاره
 بر چیزی منتهی نباشد بدین معنی خدا شاکر و سجودش است بر
 باشد از اشاره رکوع و سجده است بر آنکه نشسته نماز
 میکند آنکه در سجده و حال خواندن بر آنکه ساجده بر پا
 نصف کند و آنکه در سجده رکوع نکند یعنی بر پا و در سجده
 خود قیام نماید و در سجده ایستاد و در حال

بیمه دارم قرائت
و کیفیت چند
سوره قدر نافله

نوزده کند بخوبی و در محبت تشهد مذکور پیش از قرائت نافله
چهارم در قرائت است و معنی است که حمد و سوره
بخواند و در هر نماز دو رکعتی اگر چه نافله باشد لیکن سوره
و ناله سحر است الفاظ و هم چنین حمد و سوره در رکعت
اول نماز سه رکعتی و چهار رکعتی معتبر است و صحیح نیست نماز
هرگاه اخلال بر حمد و سوره کند و آنست که بگوید و قلن اگر
چند رکعتی از نماز باشد مثل تشهد بدی و هم چنین اعراب
اگر چه بعضی آن تغییر نیاید و هم چنین اگر بر تکیه است یا بجا
یا خورق تغییر دهد و هم چنین اخلال به نسبت است بگویند
حکم دارد اما هرگاه قرائت کند حمد و سوره یا چیزی از آنها
تا آنکه بگوید بعد از آن در سجده و چیزی بر او نیست و باید که
قرائت و رکعت نیست بنا بر اینست که اگر حمد و سوره را نداند
و نتواند یا بگوید یا در رکعت باشد آنرا بگوید بکسر کاف
اگر ممکن باشد یا بخواند آنرا در قرائت اگر نداند یا به هر دو
بخواند اگر باید و اگر نه بگوید یا سوره بخواند از حمد و سوره

هر چه که میباید اگر چه ندانند یا اگر ندانند باشد و بعضی با
اینه شریب مذکور میشود بخواند و واجب است امر ما از توبه
میان بدل و مقبول شد پس اگر از اول حمد مثلا چیزی بگوید
اول بداند و بخواند بعد از آن بدل باقی و اگر از آخر میباید اول
بدل را بخواند آنکه از قرائت و طبعه که میباید بخواند و
اگر از وسط میباید بدل اول و آخر را و اول و در هر دو
طرح و سخی که میباید در موضع خود بخواند و واجب است
اودا که تعلیم بکند و هر قدر که معتبر تر باشد و اگر تمام علم بر
از حدیث و کلام بعضی ازها اینست میسر نایست از سایر موانع
قرآن بخواند و اگر چه بلد نام باشد و بعضی باقی مانده
چند از قرآن میسر نمیست بلکه قراءت بکسر یا بفتح
شماره حروف بشماره یک یا دو و تعلیل کنه اینها که
کفیم در حمد بوجاهت سوره پس بنا بر اینست که در هر دو
عاجز بودن از آن و کسیکه کند یا در هر دو کند یا در هر دو
بدان زبان خواند و قرائت و در هر دو زبان میباید که

اشاره میکند و جایز نیست خواندن سوره که سوره و حجب
 داشته باشد در نماز و نیت و نه سوره که وقت نماز
 بیاید و بیرون رود بلکه اگر قضا کند سوره که وقت
 و سطر و قاضی باشد حتی اگر بداند که وقت نیت است
 از خواندن هر سوره که باشد سوره را ترک کند اما حد
 سیم و چهارم از نماز بر طبقه شش است با آنچه در اول این
 مجتهد است که معین نیست که حد و سوره را بخواند که
 چهارم است میان خواندن و کسب احادیث و بعضی از آن
 و الحمد لله فلا اله الا الله و اما کبریه هر سه اگر چه در
 مدد کفر اول فرائض را فراموش کرده باشد و هیچ مطلبی
 در این صورت و حد معین باشد و اگر این قول چه شاذ
 بکار آید است حربه بیرون رفتن از شب و خلاصه و بیرون
 و حد بی و در عین این صورت همیشه در مدد کفر از نماز
 چهارم و کفر و سیم از نماز و کفر نماز بر طبقه شش
 اصل از حد اند و بنا بر این احوال و قضا است چهارم و نماز

نعمه ان و افضل
 بعد از تسبیح

و کفر

و در کتب اول از مغرب و شش و اخفات و در بابی از نمازها
 پنجگانه و اول چهارم است که جوهر صفا و اکبریه نزد یک باشد
 و کوشش صحیح باشد باشد بشود و اکثر شایسته که حد بیاید
 منوط برسد و اول اخفات است که خود می خوانند و بشود
 و تکبیر کوشش صحیح باشد و نماز بی جای نباشد مثل بیک
 سله ها و در پاره یادها و اشکال ذلک و هرگاه که بود بهمان
 و بگوید باشد تقدیر میکند که اگر کوشش داشت و نماز بود چه
 خواندن و بشنیدن و اکثر شایسته که بقضا و اول چهارم برسد
 و برون چهار اخفات واجب نیست و عتبات و اگر چه
 کند در هر نمازی می تواند کرد و در جلای که در نماز صلا
 نشود و آن اخفات کند و اگر طالع را و سنا اخفات را و در جلای
 خوا و اخفات و سنیها و فرائض از جمله استعاذه و بقیه نماز
 و البته از ایشان آنچه در مدد کفر اول پیش از فرائض و آن است
 اگر چه در نماز جاری باشد و از جمله بلند کفایت بسم الله است
 در نماز اخفات و اول احد و سوره اما در هر یک بلند گفتن

تسبیح و تحمید
 و آن واجب است
 با الله گفتن

حسب حقه بنویسند و اگر چه در این کتاب است و حق
 و خوف و ادای خوف و خواندن سوره حمزه در رکعت اول
 از طهر و عصر و نماز بعد از نماز صبح در هر رکعت و در هر ایستادن
 و واجب است تا از دو سوره در هر رکعت و سوره است
 حمزه در نمازها و سوره و اخفات در نمازها و بعد از
 امام و استخوانیدن از کار و کما حقار دراز واجب است
 مطلقا و مؤکداست از سوره و نماز و شهادت و غیره
 حاکم است که هر کس در این سوره در اثناء نماز مطلقا و
 بالکمال میشود نماز مان و بنویسد بگو و الف و التیمم و التیمم
 و هر چندی قبل و بلافاصله پس از آن که کفایت از اینها بی
 رفعت نماید و نماز تو بیست و احوط است که بعد از آن که
 نیت نکند و اگر چه اینها از این چیزها و اینها و در هر
 خواندن و اگر در نماز سوره سجده واجب است بخواند
 چنانکه واجب است که سجده کند زانها سجده و آنکه
 بر زمین و یا بر سوره و اینها و هرگاه باقی داشته باشد

و چند تا علیه میکنند و اگر سجده در آخر سوره باشد
 بر خیزد و سینه است که حمد را اعاده کند تا در هر رکعت
 باشد که بقیه گفتار آن که بگوید یا ایها یا بنویسد
 این قول و آخر نیست لیکن احوط است که بگوید یا
 واجب است در هر رکعت از نمازها و واجب است بگویم
 در سوره یا این مثل کسوف و خسوف و غیره که در هر رکعت
 از اینها و در هر رکعت و در هر رکعت و در هر رکعت
 نماز بزرگ آن مطلقا و اگر چه در هر رکعت از نمازها
 باشد سهوا و هر چندی بگوید یا ایها اگر چه سهوا
 باشد و واجب است در هر رکعت یا ایها اول خم شدن آنکه
 کرد و کف دست او را از او جدا نماید یا ایها یا ایها
 بدو و سوره یا ایها اگر چه دست بر او گذاشتن واجب
 نیست و هر طاعت و قضا و کعبه پس از هر سجده و یا ایها
 داشتن چیزی نیست بلکه یا ایها را بخواند و کعبه یا ایها
 خود نداشته باشد یا ایها را کعبه یا ایها کند و کعبه زیاد

پنجم رکوع یا ایها

نکرده خواهد بود بنابر قول انوشیروان که عاقل باشد از حق شک
 نهد و بیک و بیست است که فاسد کند بوند و بیک ممکن باشد و اگر
 ممکن باشد از حق شک کند اگر چه با آنکه گویند بر چه می باشد
 اشاره میکند بر خود او ممکن باشد و اگر نه پس بدو هیچ خود
 اشاره میکند **نکته** هرگاه بنده بگوید و در آن وقت که در آن
 هر موعود بنابر کار خود باز گردد و بعد گفتن ذکر و **حاجت**
بیت ذکر و آن یک بیست و یکست که صورت آن سیمان
 در این عالم و عبادت الهی است بیست و یکست سیمان
 سیمان الله و اگر موعود بنی از شک گفت یا نمی تواند که
 یک بیست و یکست که بیک سیمان الله باشد و مستعد است
 که در هر دو کوچه و بیست و یکست که بیک سیمان الله باشد
 ذکر و آن یکست خواه بلیغ باشد و خواه غیر آن و این قول
 فواید دارد که هر چه عدل نکرد از بیست و یکست است
 از ذکر و یکست بیست و یکست که واجب باشد از
 رفع راس از ذکر **طایفه** است بیست و یکست

در حال باشد شدن از ذکر و فواید بیست و یکست
 و تامل بر این بیست و یکست که در آن است که کار می کنند و رفع
 راس از ذکر و سجود موعود می کنند یا آنکه بیست و یکست
 اول می کنند نماز ایشان باطل و زحمت ایشان عبث است
 از جهت بیست و یکست که در آن است که در آن است
 یک بیست و یکست که پیش از بیست و یکست که در آن است
 که در آن است چنانکه در یک سوره الاحقاف که در آن است
 در سیمان الله و در آن است که در آن است که در آن است
 یکبار در دست برد و سیمان الله و در آن است که در آن است
 یا آنکه اول دست راست را گذارد و آنکه دست چپ را گذارد
 دست چپ را گذارد و آنکه دست چپ را گذارد و دست چپ را
 دست راست را گذارد که اگر قطره آب بر آن و بر آن خود بنا انداز
 عاقبت دست بردن سطح پیش او گردد و بر آن است
 سیمان الله و در آن است که در آن است که در آن است
 بوند و یا هار یا بر او یک بیست و یکست که در آن است

بشود شیری حاصل باشد و پیش از شیخ و نمای رکن که از غنیمت
 بکشد و نامش را بگوید و در هر شب سجده و در حق تعالی و حمد
 زبانه اذان و عقبه و سوره بگوید که سوره که خواست آن را
 باشد و در وقت شود بگوید و بعد از آنکه راست شود و شیخ
 فرموده بگوید و بعد از آنکه دعا می خواند بخواند و مستحبات
 که می تواند است و کعبه گوید و در حالتی که در سجده ای و در وقت
 او باشد بخواند و حاجت است در هر یک از اینها که
 دو سجده و هر دو را هم در کنار و باطل می شود نماز بزرگ
 هر دو را که چنانچه گفتیم از هر یک و سهوا باشد
 و باطل می شود نماز بزرگ یکی و نه بزرگ دیگری که اگر
 دو رکعت اول باشد و واجب است بخواند هفت است **اول**
 سجده و هفت مضاعف که پیشانی و دو کف دست و دو پاره
 و دو انگشت می باشد و طاق است از همه اینها تسبیح
 آنکه نه دعا اذان و موضع سجده و سوره که می خواند بعد از آن
 دو پیشانی بلکه در همه اعضا و مجرای آن است که در وقت و در موضع

ششم سجده با کیفیت

سجده و سوره که شش پیشانی و باید سجده و
 شاید چنانچه در وقت مکان کنست **سهم** آنکه موضع سجده
 پیشانی بلکه در اعضا و مجرای آن است که در وقت و در موضع
 است و نگاه زیاد و از قدر یکم اجر و جایز است بلند شود
 تا بقدر اجر و اخلاص و سواوی بود است و در وقت و در موضع
 موضع سجده و مثل بلند شود و در وقت و در وقت و در وقت
 اگر چه در وقت و در موضع سجده و در وقت و در وقت و در وقت
 اذان اسم سجده عجیب است و عبادت و پرورد و قول جایز
 بود آن بگویند و هرگاه پیشانی بر روی صفا افتد که بلند
 زیاد و از قدر جایز باشد اختیار دارد میان برداشتن و نبرد
 دست گذاشتن و میان کشیدن بر روی آن که کشیدن از هر
 حضرات و گاه مان جا و بلند که اول گذاشته بود چنانچه جایز
 که سجده و از صاف و آید و هرگاه پیشانی او بر چیزی که سجده
 مان جایز نیست مثل جامه افتد و سواوی است و نگاه نکنی
 از یک جهت با بقدر از تفاوت داشته باشد جایز نیست برداشتن

پیشانی که کشیده اند موی موی که چنان است موجود بر او
 واجب است و اگر معتذر باشد هم شدنی که حجت موجود نیست
 هر قدر که تواند هم شود و موضع خود را بلند کند و اگر بلند
 مقبر باشد همان هم شدنی که ممکن است عمل آورد با این شرط
 کند و اگر مقبر نباشد پس در جرم و اگر مقبر نباشد پس در
 جرم اشاره کند و چیزی که بخود بران حجت دهد و در ظاهر
 کذب به پیشانی گذارد و اگر در پیشانی در تلی با چیزی دیگر باشد
 که مانع باشد از گذاشتن پیشانی موضع سجود و در ترفه چاه
 کوچک بکند یا چیزی را بر آن بگذارد یا آب را بر آن بگذارد
 از عیال است از پیشانی موضع سجود برسد و اگر معتذر باشد اینها
 که کفیم سجده بر یکی از جنبین که در چاه و پیشانی باشد کند
 ولو با آن است که چاه و است اگر باشد و اگر معتذر نشود چاه
 چاه و اگر چه یک مقبر نشود بر تختان خود سجده کند و اگر
 بر تخت نشود پس اشاره کند بر یا چشم بخوبی گذشت
چهارم در کف است یعنی کف که در کف گذشت مگر اگر پیشانی

در اینجا اینجا رقیب الا علی و عبده است طایفه است یعنی ارام کردن
 بقدر و کف واجب **پنجم** رفع راس و سجده **ششم** آلام کردن
 معقب سجده اول نشانیهای سجود دیگر گفتار است حجت سجده
 اول پیشانی که از موضع راس اندک سر بلند شود برای سجود
 کردن و در سینه ها و اول بر سینه گذاشتن پیشانی اندا توها و اینکه
 موضع سجود سنا و یا باشد نگاه باشد بی پیچ و بلند **سپه**
 خاک گذاشتن بلکه موانع حدیثی شاید بود باشد آنکه در همان
 مهر مثلا که پیشانی را گذاشته یعنی بر او همان مهر گذاشته
 مهری که باشد که پیشانی و پیشانی و سعت داشته باشد
 اگر چه ظاهر آن است که اسباب گذاشتن یعنی هر چه سجود بران
 صحیح بود عمل بنا بدخواه به مهر دیگر باشد یا بچشمی ها یا
 نحو و نشود آنست که هر چه از آن خوا و یعنی که موضع سجود
 کافی است و سید و نفی علیه رحمه سر بالذین یعنی که نود یک
 او را سینه کرده و شاید با خیار ازین جزو موطر باشد که
 عمل بجز و قول است بر چنین باشد کسی می رسد که بگذرد

باشد و باقی برین مانده که بلکه باقی برین بر آنجا
 علیه التجره افتد که بر خواهد بود و قول شاذی است که
 سجود برین نیز واجب است و این قول معتدل و بنیست
 اینکه دعا بخواند پیش از آنکه سجود بجا آید که او را تسبیح السلام
 مأثور است یا غفران و یا ده بر یک تسبیح بزرگ گفتن یا
 هفت مرتبه یا اینقدر که سینه وسعت از او باشد و سه
 تکبیر گفتن بجهت رفع کاس از سجده اول بعد از آنکه دعا
 شده باشد و در هر چهار بر و فلان سجده باقی سیم
 چهارم و رفع کاس از آن برین که گفتیم و دعا خواند و میان
 دو سجده بجا آورد که اقلش استغفر الله ربی و اتوب الیه است
 و بگوید نشستن چنانکه در تشهد بجا آورد و اقامه کوفتن
 بعد از رفع کاس از سجده دوم باینکه نذر بختند و این جمله
 است که گویند و در حدیث وارد شده که آن از نوچه غایب
 و زکات انقضاست و بعضی از او واجب دانسته اند پس ترک نکرد
 او را و او را و او را و بنویسند است دعا در وقت و خواندن

نتران و جلیسته
 حقیقت

بر کعبه میگویند بحول الله و قوته افوم و افعلد و انکاه حیا
 در حالتی که تکبیر بود سه بار بخواند و اول از او بخواند
 بگوید **نقحر** تشهد است و واجب است در هر نماز که
 بکارد و سه رکعت و چهار رکعتی دو بار واجب است بدان
 نشستن بعد از تشهد و خواندن ذکر تشهد و اخلاص است
 در آنکه این تشهد را قیاس است که بگوید **شهدنا ان لا اله الا الله**
و محمد لا نبرک که و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
اللهم صل علی محمد و آل محمد و اکنون باینکه و حدیث
 در و بگوید واجب نیست و شاید که این قول اظهر باشد
 لیکن اول الحوطات و سنیهای تشهد است که بگوید
 یا ایله بر و بگوید چنانچه و یا بیا یا اندر خود بگوید
 و پشت پای لا ستر بر نه یا چوب که در و پشت پای چوب
 بر زمین گذارد و معتقد خود را برین چسباند و دعا خواند
 باشد پیش از تشهد واجب که چه تنها الحمد لله باشد و
 تشهد واجب که چه یقبل شفاعته فی امته و ارفع حربه

تشهد
 یا ایله بر
 یا چوب

سلام است و آن واجب است بعد از شهادتی که بخواند
فراست و مودت ان السلام علیها وعلی عیالها وعلی انصارها
والسلام علیکم است و احوط آنست که بعد از آن دعا و برکاتی
بفرماید و احتیاط دارد میان این دو صیغه که اولی
که ابتدا کنند و دیگری است خواهد بود و احتیاط آنست
که هر دو را بگوید و ترتیب مذکور و برتر آنست که سلام بر
پیغمبر را پیش از این دو صیغه بگوید و آنست که بگوید
السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته و تسبیحهای
فائده دارد بر آنچه گذشت اینهاست اول هفت تکبیر مداوم
تا آنکه گفتی که یکی از اینها تکبیر الاحرام است پس شش تکبیر
سنتی خواهد بود و بعد از میان اینها خواندن
مواضع پنج صحیح است که سه تکبیر بگوید اللهم انی استأذینک
الحوالیین لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسي فاعف عني
و بی آنکه لا تقهر الذنوب یا لا انت و انکاه و تکبیر بگوید
پس بگوید بک و سعاد بک و الخیر فی بک و الشکر لیس

مستم سلام یا یقیناً

ایضا سنتی یا نماز

الیک و اللہ تعالیٰ مرقدین لا اله الا انت سبحانک
و سبحانک یا ربک و تعالیٰ سبحانک رب الیکنا انکاد و
تکبیر بگوید که هفت عام شود پس بگوید و حی و حی
للذین علی السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة و
سبحانک و اما انا انک کبر ان سلو فی و تسبی و عیالی
و تعالی الله رب العالمین لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت
المسلمین و کذا و هفت مرتبه تکبیر پنج تکبیر است و کثرت آن
سه تکبیر است و تکبیر و تراپی کفایت بدوین و عاکف
و گذشت که آن هفت تکبیر هر یک را خواهد چه تکبیر
الاحرام معتبر کند اگر چه هفت مرتبه و معین گوید برتر است
رقم ثلوث مدعو که دعوی هر نمازی خله واجب
و خواه سنت صحیح است و دعوی چهار مرتبه تا یکصد مرتبه
بلکه بیست و چهار مرتبه بلکه در نماز واجب دانسته اند پس
آنکه نکند نشأ و اولین و وفای آن پیش از آنکه
از نمازی مکرر آنچه در وقت دارد مدد کند اولی

تتمة ان وقت

و مانع بودن از حرکت غازی که طاعت حضرت مباد و شوق
 و قیام از این دوستی و هم چنین خنده و خنده و خنده
 باطل میکند عمدتاً آنکه بگوید اما هرگاه خنده و بوا و غالب
 شود و ضبط خود نتواند کرد و خنده که داخل خنده
 سهواً است و نماز را باطل میکند اما آنست که بقایای
 خنده مانند باطل میکند و اشکال در این است که با خنده
 صداد در بعضی خنده است یا آنست که مذکور و جمیع آنست
 باشد چنانکه در بعضی خنده میشود در کتاب و در بعضی
 گفته که اول مراد احکام است و این احکام است و هم
 باطل میکند نماز را بلا خلاف فعل کثیری که عدا باشد
 و بیرون باشد از افعال نماز و سهواً باطل میکند یا
 خلاف هرگاه مؤثر نماز محسوب شود یا اینکه خدیجی میگوید که
 در هر کونند که آنکه در نماز نیست بلکه بیخبر گفتارند که نماز
 احتیاط است که فعل کثیری سهواً اگر چه مؤثر نماز محسوب نکند
 مبطل نیست و این نتواند بود زیرا که بیخبر از فعل کثیری

و باطل

و باطل شدن نماز بان وارد نشده بلکه ظاهر احادیث
 میگوید و بوال جان بریدن و مطلقاً نیست که در وقت
 و نماز کثیری شمرده میشود پس سزاوارست آنکه اگر چه
 در بعضی افعال فعل یا نقدی که اجتماع شده باشد و مبطل بود
 آن و آنچه مؤثر نماز محسوب میشود و جمیع آنست و فعل
 کثیری که مؤثر نماز محسوب نکند چنانکه کثیری که اگر چه عدا
 باشد هر چند ثلث احوال باطل کردن نماز را حرام بود
 و هم چنین باطل میکند نماز را که بکردن جهت نمودن بنا
 عداً بلا خلاف و در سهواً اختلاف است و ظاهر بعضی باطل کردن
 سهواً نیست و در بعضی است که چنانکه در بعضی ظاهر است
 نماز است آنکه اعماده کرده و در باطل بودن نماز ممکن است
 دست راست برداشتن چنانکه بسیار میکنند و قول
 اشکری و ظاهر آنست که باطل میکند عداً سهواً و در حال
 مؤثر مثل بقیه و بخوان و کذا است و در بعضی است که
 هر چه کرد بر آنکه حرامست قطع نماز و بقیه که برای هر چه

و قطع نماز و بقیه
 و نماز و خوردن و آش
 در نماز

مثل اوست و ملق قرض ما را و نماز طفل و نوحه آن که
 قطع نماز را میسر است بیکه کاهن میبیند و نماز را قطع
 جایز است قطع کردن هر چند اخبار را باشد لیکن با کوفه و غیر
 آنها که در نماز نماز را قطع نمیکند و بعضی گفته اند خوراک
 و آشامیدن نماز را قطع میکند بلکه ادعای اجاع نیز بر این
 مطلب شده پس اگر اجاع تمام باشد خوب و الا اگر است
 که اگر فعل کثیر عمد اکثر ابد قطع نماز نمیشود و الا اگر در آن
 اثر است و در کتاب بعضی ادعای اجاع کرده بر اینکه خوردن
 و آشامیدن سهوا و هم چنین مثل خوردن چیزی که میان
 دندانها باشد یا باره شکوی در دهان گذارد که آب شود
 و فرو رود نماز باطل نمیشود و هر جا که نماز بخورد و استیلا
 باطل باشد و نیز میان فریبه و نافله نیست کوعاد و قوی
 کسیکه قصد وضو داشته باشد و نشسته شود و آب در پیش
 رو بغافل دو سه گام باشد که جایز است آنرا برداشتن
 و آشامیدن و بعد از نماز با موی مخصوصی بچرخ

نیمه آن و
 جمع و رتبه

و شبهه در میان سه و دو رکعت و اشیاء جزو با کراهت است
 شدیده و نزدیک حرام بودن و منع این مختصی بر دانت
 پس بقا مانعی ندارد لکن آنجا که جمعی میگویند که در
 مکروهات در نماز اتفاق کردن بزرگی و حقیقت بجانب است
 کراهت ندارد و در بعضی حرام دانسته اند و هم چنین کعبه
 ثواب بخی جفا نه دهان یعنی که جفا نه بدست و پا
 کردن بچوبی و افضای خود و در بعضی صریح سجود و آب
 دهان و آب بینی افاضتی خصوصاً جانب قبله و طرفه
 خود و مسام دادن سدا گشتان و آه کشیدن بیک و حسین
 بول و غایط و باد که اینکس از شتم و اقبال نماز باز دارد
 و از اجلاس پوشیده چکنیک و غایب است مقبل بلکه
 سنت است که هرگاه طسه کشنده مؤمن باشد مثل چکنیک
 و اجطرا است بکشتن بختلک و ثلک و نخوان و شمشیر
 سلوه بر روی طال او بفرستد و جایز است و سلام نمی
 که اینکس در آغوش نماز او سلام کند بلکه واجب است لیکن

نیمه آن و
 و حقیقت
 و در سلام
 و عطف
 و عطف

بنیاد باینکه چون این شرط نباشد بهر بنیاد
 عجز نیست که مطلق اختیار داشته باشد و اینک غرض
 کند با تمام ظاهر اکثر این قول تا فایده یعنی واجب عینی
 میباشد و افضل از عار ظاهر میباشد و در بعضی صورت ظاهر
 نشده جمعی با اول قائلند یعنی شروع نبودن و حرام نبود
 جمعی فی الامام یا کسیکه امام او نصب کرده باشد مثل سید
 مرتضی و محمد الله و این ادویس و سلا و جمعی باطلای مثل اخو
 و این قول آخر است که نصیحت جامع التعلیقات فتوی باشد زیرا
 که کافی بودن ظاهر و اینست اجاب است بنابر آنکه واجب
 جمعی بر جمعی نیست و قول بان حادثی است چون
 بعد است و اما آن بنابر قولی که نفی بنا بر قولی
 هفت نفر است و جمعی میان هر دو باینکه هیچ در عین هر
 و هفت در عین باشد و چه نویست و امام از جمله اند
 حاکم است و در خطبه است و واجب است در اول
 حمد خدا و صلوات است که مطلق الحمد الله باشد و صلوات

و صلوات بر رسول و آل او صلوات الله و سلامه علیه جمعی
 و بعضی صلوات او واجب ندانند و بنا کنند بر خدا یا نبی
 او یا بر خدا و صلوات و وصیت کردن به بر ضرر کاوی و بنا
 در این است که بگوید انعموا الله فاطمعه و اما لان و خوانند
 سوره کوچه و واجب است در خطبه و عین حمد خدای سبحان
 و صلوات بر نبی و آل او و بر ائمه مسلمین و بنا بر احوط است
 بنیاد جمعی مؤمنین و مؤمنات و عطف و قول است
 تقدیم دو خطبه بر عار و ترتیب میان جمعی و جمعی است
 چنانکه گفته شد و عزم بودن دو خطبه مکرر کا و عدد یک
 از عار جمعی نفی است و نفی و ممکن نباشد ایشان را باید
 که تثنی پس بفرموده می باشد و بعضی احتمال داده اند
 شدن جمعی و ادوات و اول و بنیاد و لیل است اینک
 خطبه باشد و باشد با تدریس و جایز است نشانه بله
 و واجب نیست تائب کردن با اشکالی و در واجب بود
 فاصله میان دو خطبه نباشد اشکال است و اگر خطبه یک

و جوب و اولی ساکن بود و وقت رفتن و آنکه بوده
 بعد خواندن سوره توحید و هر کس در خطبه
 از حد و جنت یا با حرم و احوط است که خطبه را در آن
 شدن بخواند و سنت است آنکه خطیب بلیغ و محاطت کند
 باوقات نماز و اقامه و در هر خطبه ای که بایستد
 اعتنا کند در خط خطبه بر چیزی مثل شکر یا کان یا عطا
 یا بخواند که سلام کند بر خود اقل و بیشتر پیش از
 بر سر خطبه و در جاست از شکر و اقامه و چه که بران و اینست
 برای خطبه خواندن آنکه خطبه را بلند بخواند
 جاست بر هیچ نیست جمعه و ایدی و احوط است که امام
 ندب کند آنکه بیان دو نماز جمعه که از یکدیگر
 نباشد و میان یکدیگر حضور و نماز جماعت بر او
 واجب است و هر دو مختلفه و از هر دو و کدوی و هم که
 بر او واجب است و مسافر و غیره نباشد و در هر جمعه بدو نماز
 بارزاد و هر که از آن نباشد و اگر حاضر شود یکی از آنان که

نزد

نفر و طه را باشد نیست حتی نبه و مسافر و جمعه خواهد بود
 بنا بر این که هر سواي طفل و دیوانه و زن که را ایشان سبب است
 بر او واجب نیست بجز زواج و کافری از طه خواهد بود
 در احکام متفرقه و در از خطبه مستلزم است هرگاه که
 در مدینه جمعه و آنکس حاضر باشد و شرایط و غیره یعنی در او
 جمعه باشد حرام خواهد بود و بر او پیش از نماز جمعه سفری که
 مکان نماز جمعه باشد که احوط است که پیش از آن سفر نکند
 و اگر در آن در مسج جمعه باشد شب جمعه نیست مستلزم است
 نماز و بر او اگر در آن خطبه فرجی و بیعتی گفته اند که جایز
 و شاید بفرمان الله را بد و کسی که کوشش و نماز واجب میدانند
 حرف بعد از این از حرام میدانند و کسی که مستحب میدانند مکروه
 لیکن این واجب و حرام که درین دو موضع باشد بقدر و
 خطبه و نماز جمعه است این دو حکم با هم نیستند
 ازان ثابن جمعه بدو وقت و آن ازان در وقت است
 ازان ازان و بگو که در وقت واقع شده باشد خواه پیش از وقت خطبه

و گاهی از افان و اذان ثالث نبوی بنامند بجهت آنکه نبی صلی الله
 علیه و آله قرا و داده جهش هر نماز عباد این و افان و افان
 ثانی نیست بل افان و افان ثالث خواهد بود چنانچه از بعضی از
 علما نقل شده و بعضی گفته اند که احتمال این میکند که قرا شده
 اربع اذان ثانی میان آنکه قصد شریعت است کند یا نه چنانکه
 مقتضای این اطلاق معنی و موقوف است لیکن بعضی از علما گفته اند
 مخصوص نبوی منع بقصد شریعت میکند که در این وقت شریعت
 خواهد بود یعنی داخل کردن چیزی از خود در شریعت هرگاه بقصد
 ذکر باشد لیکن و لکن بدینند بر حوط و اولیست
 حرام است هیچ از نماز جمعه بر کسی واجب باشد بر او شش
 بسوی جمعه و حوط امتناع است از جمیع دخول وقت که
 چه نماز کند هر چند قول مخصوصی بودن منع نماید بحدود
 جای که نماز کند شاید ظاهر باشد و هرگاه یکی از نماز عباد
 جمعه واجب و آن دیگر واجب نباشد اختلاف است که جمعه
 آنکه بر او واجب نیست از نماز جمعه حرام خواهد بود یا نه

حرام بود وقت بر او نیز هرگاه ثابت اعانه بر گناه باشد و
 آنست که بنا بر معا و منافع غیر جمعه بلکه هر شغلی را در وقت
 ثواب کند خصوصاً هرگاه علم حاصل باشد به شغل خداوند
 چنانچه نماز جمعه و شش است در وقت جمعه و یا در وقت که
 گذشت نافله به بعضی گفته اند که اگر در وقت چهار رکعت یا سه
 بنا بر ظهور و قریب نیست و بنا بر شایان نماز جمعه گذاردن و نماز ظهر
 گذاردن و نماز است که غام رکعت پیش از ظهر باشد و شش
 که شش رکعت از نماز وقت بعد از غروب و شش رکعت نوز
 بلند شدن آن و شش رکعت پیش از ظهر و دو رکعت نوز
 متخلف شدن ظهر پیش از آن یا بعد از آن که اختلاف است
 و این شش است در وقت جمعه بشود هر کس که نماز
 نماز شش نایب و ناخرجه است یا از این است که اگر جمعه
 چیده باشد و کوفت شارب و پیش از این که در بسوی سجده
 یا بکشد و نماز و بوی خوشی و یا نیز خطبه خود را و یا کثرت
 او را پوشش دهد و نماز او را بدین راه اندوز و بران نوز جمعه شش

نیم آن وجه و اخفا

نماز عید نیز است
و کیفیت آن

نیم با وقت آن

لبس بچند و سنت است چندی در نماز عید و نماز ظهر آن بنا
بر آنچه شهر که چنانچه در ظاهر آنست خصوصاً هرگاه فردا
شود و اینکه نماز عید کند و اگر چه عید ندارد بنا شد
نماز عید نیز است که عید نظر و عید قربان
باشد و آن واجب نیست بجز ایلی که در واجب بود
عینی چنانچه عید است حق خطبه بنا بر آنست و اگر ظاهر کلام
بعضی استناد و اجماع بر شرط بودن خطبه میشود و واجب
نست نماز عید بر کسی که عید بود واجب نیست و سنت
نزد مؤمنان و رابط خطبه است و فرادا و بیک نفر ادا کردن
شاید احوط باشد و اولی دوستان میان طلوع و آفتاب
ظاهر است و اگر ظاهر شود و ادا نکرده باشد ساقط میشود
و قضا ندارد و آن دو رکعت است هر چند فرادست کند مثل
نماز و نیزه که آنکه در آن نماز در رکعت اول پنج تکبیر و در
دوم چهار تکبیر و سواي تکبیر احوط و تکبیر دوم و بعد
از هر تکبیر یا از این سه تکبیر سنت است قنوت بخواندن

بیشمار

مدعیای موسوم و میتوان بنویسند نیز از تکبیر بگوید یا خدا
قنوت و سنت است بیرون رفتن همه نماز عید بسوی حرم
مکرمه که آنست که در مسجد الحرام در روز آسمان کنند و در
بهمن رفتن و وقت طلوع آفتاب است و سنت است سجده
در زمین چنانکه در سایر نمازهاست لیکن در اینجا که کسی
میتواند و آنکه بگوید مؤذن الصلوة سر بر سر و کلاه
ذکر از ظاهر اصحاب مانتقل کرده که مفسرین باین سر بر سر
الصلوة اعلام هر جماعت بیرون آمدن بسوی نماز عید
مثل آنکه خواهد بود که اعلام بر وقت میکنند و از آن مدینه
نقل است که گفته است که این اعلام داخل شدن در نماز
پس بقله اقامت خواهد بود و ظاهر آنست که سنت در هر یک
معمل میباشد چنانکه بعضی گفته اند و سنت است بیرون آمدن
اطام یا بر حنجره یا سکنه و قنوت ذکر بگوید و اگر بگوید
خود پیش از بیرون آمدن بنماز عید قنوت و بعد از آن
بعد از آن و در قنوت نماز است و بعضی مطلقاً شپری

نیم آن و افطار

گفته اند و برین از شک است و در عهد فرمان خود در کوشش
 فرمانها از فرمانها که خود میکنند و نیز است که در عهد اول
 غار بعد از عهد سکون و التماس بخواند و در عهد دوم هرگاه
 حد بین الفاجیه بنا بر عهد اقرب چنانچه در عهد و عهد صحیح در
 کما یحکم و قد عاها جماع بران کو که و نیز است است بکین
 در عهد نقل معنی چنان غار که اول و آن نماز در بنا است
 عهد و اقوام نماز عهد و بعضی نماز ظهر و عصر و در عهد را
 بنزدیک کرده اند و باکی نیست باین و در عهد فرمان چنانچه
 بیک در نماز باشد عهد با نزد نماز و در عهد ده غار که
 اول نماز ظهر و در عهد است و بعضی معنی نمازهای نافله نیز
 گفته اند و باکی نیست و اگر چه بعضی بخون بفرستند و فرست
 و مشهور در کتب نیست بکین معنی که در عهد که جمعی گفته اند در
 فطر چنین است که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله
 اکبر علی ما هدی لنا و الله الموفق علی ما اولانا و الله الموفق
 چنین بکین معنی چنانچه علی ما اولانا و الله الموفق و الله الموفق

الانعام و احادیث و اقوال مدبران کیهان غمخواران و این
 اختلاف و لامناست چنانچه است چنانکه قول اشهر و اول است
 و مکرر و این عهد و نیز عهد نماز عهد با صلاح مکرر برای عهد
 و این عهد نافله که در عهد چنانچه در عهد نماز و ظاهر و بعضی در عهد
 و استند اند و هرگاه از است که هرگاه نماز عهد که در عهد بنا شد
 نافله و وقت مکرر و مکرر مکرر عهد بنی که در عهد بنا شد و بنی
 و نیز عهد که در عهد بنا شد و بنا شد و بنا شد که
 خطبه عهد چنانچه از است و کوشی خادم با بنی الحجه
 غار کسوف و خسوف و این عهد و عهد
 فصلت بعد آنکه سبب این نماز که در عهد بنا شد و بنا شد
 باز در عهد با خوف چنانچه مثل نماز کی و با دین و صفای علم و
 عزت و صفای آن چنانچه که کلام اول خود و خود عظیم عهد
 انبیا و این و وقت نماز کسوف و خسوف از انبیا و کوشی
 انعام و اختلاف بنا بر قول ظاهر و بعضی شروع در اختلاف را که
 وقت استند و این عهد از است که پیش از شروع در اختلاف از

نماز کسوف و خسوف و این
 و در این عهد و عهد
 و کیفیت این

وقت نماز اوله تمام بخواند بنا بر شهور کسریه
 خواهد بود و احوط شروع کردن نماز است در ابتدای
 اوله و شرف نشدن بیکاد و فضا است و وقت نماز
 امان از آنست که از آن بابت بماند بنا بر قیل افوی پس
 واجب خواهد بود هرگاه آنقدر طول نکشد که وسعت نماز
 داشته باشد اگر چه کوفت آن بفرغ و مثل زلزله احوط در
 اولت و هرگاه در کسوف و خسوف تمام فرغ کرده شود
 و آنکس را خبر نکرد دلائل آنکه فوت شود وقت نماز فضا بار
 واجب است اگر چه احوط فضا است اما هرگاه علم داشت فوت
 و احوال بود با قرائتی که با آنکه تمام قوی کوفه بود و هر یک
 از این سه صورت فضا واجب است و اما از اوله پس دانسته که
 نماز آن بنا بر شهور و هجرت است اما بنا بر اوقات پس
 واجب نیست در نماز آن فضا هرگاه قضا تا خبر نشده
 تا بعد شهور است که فضا بماند و واجب است که تمام
 بدانکه نماز کسوف و زلزله و ایات هم هر یک واجب است

تمام آن و قیاس کردن
 از سایر ایات

و کذا

و در وقت کسوف نماز هر یک از اینها که باشد یکی از
 موج یا تراست تمام و بعضی و مطلق از تمام و بعضی یکی
 در بعضی از نماز تمام و در بعضی از آن بعضی تمام است
 که نیست میکند و یکبار احوط میکند و حد و یک سوره را
 بخواند و بر کوع می رود آنکه راست میباشد و با خود
 و سوره بخواند و بر کوع می رود و هم چنین تا بر کوع می بیند
 که کوفت بر کوع است و دو سجده میکند و آنکه بر چرخ و یک
 در کوفت بر کوع می بیند و بعد از دو سجده تا آخر
 بخواند و سلام بعد از و بعضی نیز به همین کیفیت است
 مگر آنکه یک سوره را به پنج رکوع بعد از یک سوره الاحرام که
 حمد خواند بعضی از سوره را بخواند و بر کوع می رود پس راست میشود
 و قدری دیگر بخواند و با بر کوع می رود و راست میشود و
 دیگر از آن سوره بخواند از جای که بنا بر قطع کرده بود و هم
 چنین تا پنج رکوع تمام شود آنکه مکروه میکند و بر چرخ
 و حمد بخواند و قدری پس سوره بخواند و بر کوع می رود و سلام

میشود از آنجا که قطع سوره کرده بودند و بی دیگر نخواندند
میکند و هم چنین تا این پنج رکوع نیز تمام شود پس در سجده
و تشهد و سلام را بجا آورد و بی سیم نیز همین پنج است که
اعمال و بعضی هر دو هست مثل آنکه در هر رکعت بعضی میکند
یک را پنج رکوع و در رکعت دیگر پنج سوره را تمام بخواند هر دو
یک سوره یا آنکه در هر رکعت هم اعمال و هم بعضی میکند مثل
آنکه پیش از رکوع دیگر یک سوره را بجا میآورد پس یک یا
دانش که هر سوره را تمام مانده باشد بعد از آنست شد
لوان رکوع خواندن حمد نمود و بیک رکوع درین سوره
نوازش کرد و شنید که پنج قنوت در اثنای این ده رکوع بخواند
یک قنوت یا بیک بعد از اقامت و پیش از رکوع که بجهت و جفت
قنوت بخواند نه طاقی پس در رکعت اول دو قنوت بجا آورد
و بعد از قنوت سیم قنوت و آنکه هر رکوعی که راست میشود و الله
مگوید مگو صد رکوع پنج و دوم که در این دو موضع بعد از آن
شد و اندکی صبح الله ترخده مگوید و سبح و سوره

سوره های طویلانی بخواند و رکوع و سجود و قنوت هر یک بیک
قنوت باشد اگر و سبب داشته باشد یا باشد و اگر در هر یک از اینها
از تکلیف باشد و سبب وقت میکند بلکه در سوره های که طویل
ندارد و بر وقت وقت چنانکه در نمازها باشد و حسن و قبح
خسعی بر وقت که آخر وقت نماز شروع و در سجده باشد که
در آن وقت نماز به پیش میگویم پس بعد که چه وقت بخواند یا بخواند
خداوند و خوفناک دارد که بطول دادن وقت بیرون رفتن
از آن محل داد شده بعد از یک خوف بیرون رفتن وقت بر طرف شده
اگر چه خوف مختص خداوند باشد هر چند که گفته است اگر خوف است
تمام بخواند سوره یا بطول بکشد احتیاطا از آن قول و طویل است
اولی احتیاط است که بگوید که مانده بماند است هرگاه پیش از آنجا
فایده شود و بیاید و آنست که طول دادن نماز و نماز است که
شرط است نماز نشستن است و نماز من طولی هرگاه بجا است گفت
چه طاعت است و این نماز است و نماز است و نماز است و نماز است
نهی مطلق است و ظاهر آنست که کسی که سوره های طویل را

در مقدار طول دادن و بکن در حد بی هیچ وقت است که از بد
گشت و باکی باین نیست هرگاه اتفاق افتد که باین امان در وقت
و قضا حاضره که باین زمان بیکبار از این اختیار دارد و بکف در
در نقد هر یک که خواهد شریقی که وقت و بقیه حاضر است
نباشد چه هرگاه وقت حاضر است شک نیست واجب است تقدم
آن نماز امان اگر چه وقت نماز امان نباشد شک نیست چه در وقت
حاضر و اقام است یا هرگاه وقت نماز امان شک باشد وقت
و بقیه حاضر و وسیع باشد واجب است تقدم نماز امان در صورتیکه
وقت هر دو شک نبوده تقدم حاضر واجب است و باینست
قضا نماز امان هرگاه تقریب و کوتاهی کرده بوده در آن
و اگر کوتاهی در نماز امان کرده بود و بقیه وقت که قضا نماز
ایمان میزد پیش از بقیه در نماز حاضر کوتاهی کرده و در نماز
اگر بلین بکن اتفاق افتاد و بقیه بکوت است که هرگاه کوتاهی در وقت
کرده بود قضا نماز امان باید بکند اگر چه نماز امان کوتاهی
نگرده و بجهت اینست که در هر یک در نماز امان کوتاهی

کرده باشد بکوت که هرگاه با آنکه بماند که کوتاهی حاضر
باشد بوقت نماز امان باشد خواهد بود و باین کوتاهی حاضر
که در قضا نماز امان باشد و باین خواهد بود و هرگاه چنین
نباشد قضا نماز امان بوقت و هرگاه در نماز کسوف
داخل بکند و وقت نماز حاضر و در اثنای نماز سکون
که وقت حاضر شک است نماز کسوف داخل میکند و حاضر
تقدم بدارد بعد از آن نماز کسوف از آنکه در وقت بوده تمام میکند
و اگر کسوف در وقت حاضر باشد واجب است تقدم نماز
کسوف و باینکه اگر چه وقت حاضر شک باشد و قضا کسوف
در وقت داشته باشد و در حال وقوع نماز امان کردن
نماز امان در حال سجده و یا باده روی در حال
در آنکه هرگاه شک کند در عدد رکعات این نماز یا در
کثرین بکند از دو غلام میکند یکی آنکه شک در دو رکعت ثابت
شک در دو رکعت شود مثل آنکه شک کند که پنج رکعت کرده یا
شش بدانکه اگر پنج باشد هنوز دو رکعت اول خواهد بود

در وقت کسوف
و قضا کسوف

در کشت اول بعد از خد فرموده بسم الله الرحمن الرحيم و در هر سه جگه
 تکریمه قل هو الله که وارد شده هر که این غرض را بکند چیزی
 از خدا نخواهد مگر آنکه با و عطا کند و از انچه خدا بخواهد بدهد
 که هیچ در و بخت است که پیش از ظهور بهیم ساعت کند و آن دور
 مدتی که سپاس خد هر یک از قل هو الله و ایزد الکرم و اما اولیاء
 و در هر سه وارد شده که آن بر سر صد هزار حج و صد هزار
 و هر که این نماز را بکند از غنای عز و جل حاجتی نخواهد از خدا
 دنیا و آخرت مگر آنکه بخواهد و از انچه خدا بخواهد بدهد
 و از خد نماز است به هر یک دعا بی شده از انچه خدا بخواهد
 در هر کجی بعد از خد مدد به قل هو الله احد انگاه دعا
 مؤثر خواهد و در هر چهار جگه قل هو الله دو سب و پنجاه مرتبه
 و از انچه خدا بخواهد بدهد و در هر کجی که پیش خد و در هر کجی
 و کفایت آن و آنچه خداوند و بعد از آن گویند مانند سایر نمازها
 که در اینجا مذکور نشده بلکه بعضی از تفاسیر از اب و در هر کجی
 که مذکور نبوده مگر آنکه بکند مخصوصه اوست و ذکر آنرا

نماز شب

نماز شب عید غدیر

نماز شب شعبان

نماز شب محبت

میان

در این مختصر هم نیست در این باب هم نیست
 نماز است و دعا در هر کجی از خد بخواهد
 و در نماز و دعا در هر کجی از خد بخواهد
 طاف میشود با از غناست با سبب است که امر بعد بیل
 رک کند دعا و حاجتی را بخواهد از خدا بخواهد
 باشد مثل هزاره و ستم و در هر کجی که باشد اگر
 بنویسد تا بعد از نماز و از هر کجی که بخواهد باشد با
 بگوید باشد مثل نماز شب که با سجود بارخ و اس از انچه
 مثل جه و اخفات و دعا است و مثل توبه و اجاب بعضی
 بعضی و جاهل مسلم حکم مامد داده و دانسته هرگاه چیزی
 از این مذکور است از احوال کند نماز شب با الله خواهد بود بلکه
 نمازی که بعد از نماز از نماز شب با الله خواهد بود بلکه
 کرده شود با انکه از ان و نفس بخش معلوم نیست اگر چه
 اتفاق می افتد و خلاصه اش اینست که مذکور شد بی هیچ از انچه
 مشایخ ما فرموده اند که هرگاه که نماز شب را که الله برای

احکام متعلقه بنماز

بدانکه خلل نیاید یا شکر یا غش
لا عمر

نماز شب

نماز شب و اخذ مسکن
از جهت صحت

شهادت بعد از نماز و غیره یا پیش از آن که هر چه پیش از آن
 بعد از آن بوده آنچه بخواند بعد از آن بعد از آن بعد از آن
 مثل آنکه گفت خواهد بود و تکرار آن نیز معتبر خواهد بود
 چرا که در آن بنده و آنچه کفایت حکم میجوید و تشهد میجوید
 در هر دو یکسان است و فراموش شده باشد که هرگاه بعد از آن
 آخر فراموش شده پس اگر پیش از سلام بخواند و بگوید
 یا دو سجده باشد میگوید و سجود میگوید که فراموش کرد
 میکند و تشهد بعد از آن بخواند یا آورد و سلام میدهد
 و در صورتی که تشهد فراموش شده باشد تشهد و سلام را
 جای آورد و اگر بعد از سلام نماز را بگوید و تشهد بخواند
 شده از سجده و تشهد بعد از آن بخواند و اگر تشهد و سجده
 فراموش کرده بود بعد از سلام بخواند و تشهد و سجده
 نماز را بطلست زیرا که سلام از نماز بیرون رفته و از نماز بیرون
 از آنکه نماز باشد لیکن اگر تشهد بخواند که در آن سجده
 سجده را با تشهد و تشهد بعد از آن بخواند و نماز را اتمام دهد

چه باشد یا دو سجده یا سه سجده یا چهار سجده که داده از نماز بیرون
 بود و چنانچه در صورت فراموشی یک رکعت است و هرگاه سه رکعت
 و پنج رکعت و الا و علیها السلام فراموش کرد پس مثل فراموشی تشهد
 خواهد بود علی الاخر و بلکه در بعضی از احکام ساری بود
 علی سبیل التعمین است مگر آنکه در اینجا ندارد تشهد و بیعت
 بیعت و طهارت صلوات شهادت کمال است و بیاید دانست که هرگاه
 سجده نمی کرد رکعت دوم اینجا است و اگر چه بیعت کرد و حکم
 مسئله با شفاعت شوق و مودت مذکور شد و الا داخل
 مسائل از قسم بیعت و هم چنین فراموشی یک سجده با تشهد
 یا صلوات و بیعت و الا و هم هرگاه در وقت یکی از ایشان غوطه
 آید که باید بعد از نماز قضا کرد چه در اینها سجده و سجده است
 اگر چه در بعضی احکام باشد و بیعت از قسم و آن بود که هرگاه
 از سجده شود بیعتی که موجب سجده سهو نباشد
 آنکه ندارد و سجده سهو هر دو دارد مثل آنکه بخواند بعد از آن
 و یکی آنکه تشهد خوانده یا یک سجده را ترک کند یا آنکه تشهد

هیچ است اگر چه شش و دو کی بود مثل آنکه شک کند در حال
 سجود آنکه با رکوع کرده بود پائین آمده نگاه داشتای فرو
 بسجود شک کند در رکوع کند بر می خورد و دستها پائین
 رکوع میکنند زیرا که اول دعا از چیزی که گفتیم که داخلان شود
 شک اعتبار ندارد و چیزیست که از افعال باشد اما نه
 چیزی که از این مقدمه باشد که برای عمل آوردن چیزی
 از افعال اعملا و عملی باشد مثل فرود آمدن برای سجود اگر
 چه بنظران فعلی است لیکن از افعال اعملا و عملی نیست بلکه وانی
 میجو و میسر میشود و میگویند بنظر و هم چنین است و است شد
 چه رکعت دیگر مثلا پس چرا دعای حال شک کند که ایا
 تشهد خوانده یا نه رجوع میکنند و تشهد میخواهند یا چون داخل
 قرائت شدن شک تشهد اعتبار ندارد بلکه بعد از آنکه تمام
 راست شده بتوان اعتبار ندارد و احتیاط آنست که هرگاه داخل
 فعل میجو بنوشود از افعال نماز مثل آنکه داخل قنوت شود
 و تخط کند قرائت کرده پائین شک اعتبار ندارد و هم چنین

بنوشود قرائت نماز و دعا و سجده مثل الکیس و بنوشود اگر
 کند در سجده و در آیتای سوره خواندن اعتباری نیست مدعو
 نیست اگر چه لحاظ رکبتن است بخواندن حد
 در بیان آنچه باعث سجده میشود و آن پنج است
 حتی گفتن و دعا و سوره اگر چه بد و خوف باشد و سلام آورد
 در بنوشود و فراموش کردن سجده در سوره که باید بعد از
 نماز قضا کند و هم چنین فراموش کردن تشهد اگر چه نماز
 صلوات بر پی و آل او باشد چنانکه گذشت و شک میان
 چهار پنج بعد از اتمام سجده بنی و احتیاط آنست که همه قیام
 نمود و بعضی مثل آنکه مدد که اول سوره بنشیند و چه
 بنشیند سجده میگویند و هم چنین همه زیادتی و نقصان مثل آنکه
 شک کرد مثلا آنکه قرائت نموده پیش از رکوع و چون تار یک
 قرائت کرد بخاطرش باید که پیش از قرائت کرده بود پائین
 قرائت تمام یا بقیه از آن دعا فراموش کردن آنکه رکوع و قنوت
 که اینها اگر چه بطل نماز و موجب بطلان نیست لیکن احتیاط

باعت بختی

احوال بنواشت که پیش از فعل متناهی کند و بیاید داشت
 که هرگاه شکنی که موجب اجتناب باشد بر آنکس باقی بماند
 آنکه غرض اجتناب تمام شود غمازش درست است خواه مدبر و خواه
 غافل و بیاید که غمازش چه طریقی داشته باشد چه غمازش
 بیاید و اگر در تمام باشد اجتناب غمازش بیاید که غمازش
 ناقص و محتاج با اجتناب بود چه در احوال آنست که هرگاه
 اجتناب او را کفایت نکند که چه مطابق آنچه غمازش بود و بیاید
 لیکن احوال آنست که در بعضی اجتناب را عمل آورد و غمازش
 امان نماید و اگر در تمام باشد اجتناب غمازش باید غمازش
 تمام بود و محتاج با اجتناب نداشته باشد و اگر در بعضی
 در بیان اینچنین
 که شک و اعتدال اعتبار بیاید و دانست که شک بعد از آنکه
 محل اعتبار ندارد و هم چنین شک که در چیزی خود که سبب
 عمل آوردن آن شک بود مثل غمازش اجتناب بر آنست که
 بر آنکه آنچه در آن شک کرده عمل آمده و بنا بر آنکه شک کرد

نکته و هرگاه به خواهر آورد
 که تا در شک چه حال دارد

در این شک اعتبار ندارد

میگویند که بنا بر او اکثر کلماتی بر وجه ضاد باشد که در
 بنا بر وجه ضاد میگذاورد و هم چنین شک که که کلماتی
 باشد بجهت بسیار شک کند و هر یک گویند که اینک بسیار شک
 میکند و با اعتبار ندارد و بنا بر آنکه در آنچه عمل آمده و بنا
 بر آنکه شک در آنست که چه بدو اجتناب و بنا بر آنکه شک کرد
 اکثر وجه ضاد باشد که در بعضی بنا بر وجه ضاد
 چنانکه سایر کلمات حقان و التماس شک کند و چه در بنا
 که شک در آنست که عمل آورد و آن چنین که باید غمازش
 مایل میشود و اشکالی در آن نیست و لیکن اشکال بعد از آن
 که ابا هرگاه آن چیزی که بیاید و سبب شک آن چیزی را بعد
 آورده و در آنست که آن غمازش را عمل آورد و باید بود
 و بنابر اشکال معاینه است که ابا بسیار کردن هر یکی باعث
 کثرت شک و اعتبار داشتن آن میشود و حتی شک بعد از آن
 عمل و شک که کار شک و لا شد و امثال ذلك بیاید که بیاید
 شک و شکهای بیاید که چه بر اینها مؤثر است و در عمل با

عمل آمده و بنا بر آنکه شک کرد

نماز ملائک با سجده و سحر و واجد احوال ثانی و هرگاه
 بسیار است که در فعل محضی باشد مثل آنکه همیشه شک
 میکند که کجاست که تمام باشد بعد از آن بیکار و شک در چیزی
 دیگر که در عمل باشد از آنکه اعتنا ندارد و یک کبریا
 در نماز و اوستی ماضی شود که کثیر است و کثیر است
 حکم کثیر است که دارد باز می که سجده و سحر و سحر و سحر
 مثلا تشهد یا یک سجده نماز را فراموش کند از کثیر است
 ساخت میشود نه آنکه قضای تشهد و سجده و آنکه با آنکه
 هرگاه در دینی سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 نماز نماید و حاصل نماید که کثرت سحر و سحر و سحر و سحر
 سجده سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 نماز کثیر است چنانکه مانع و هم چیز عبادی نیست شک
 امام راه و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 شک امام راه و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 شک در نماز باشد و اختلاف و میان نماز کثیر است بر آنکه کثرت

تشریح و توضیح
 کثیر است

تشریح و توضیح

و میان نماز کثیر است بر آنکه کثرت و میان کثرت است
 و کثرت میان کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 کثرت در شک در احوال میان کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 عمل و عدم نماز و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 که نماز و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 در احکام و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 نماز و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 بالغ و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 بود و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 که کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 بلیغ شرعی رسیده باشد و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 نوحه و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت

در احکام و کثرت

هرگاه ممکن از باب طهاره و خالصه و آنچه نام مقام خالصه
 این دو معنی هم که نیست نباشد فضا را از آنجا است نیاید
 که شاید با طهاره باشد لیکن اگر طهارت و عین واجب است
 فضا را از آن مرید بود نشی اجازت است فضا را
 مرید به طهارت باشد که عارض آنکه شود و عین که در مقام
 وقت غایت مقدار طهاره و دیگر که از آن زیاد باشد واجب است
 انما ایمان و اگر انقار بقصد واجب فضا را واجب است
 و این غایت های وقت شده بعضی بر بعضی چنانکه غایت های
 بنویسند باید که علم بر نویسد از طهارت باشد اما اگر علم بر
 ندارد و نویسد از طهارت اندک تر باشد که در وقت
 در وقت فضا است و شاید این قول از طهارت باشد که در وقت
 مراد از آن نیست هر قدر مقدار شود هر چند که در وقت
 و هرگاه غایت از آن نباشد و واجب است از این غایت
 طهارت و در این باب فضا را طهارت هر چند باشد اما
 و در غایت از آن نباشد باشد که در وقت نباشد

بهر حال باشد باید که از طهارت باشد

و اجابت مقدم داشتن طهاره تا از این جهت باشد
 طهاره در وقت و وقت پیش از آن غایت های وقت شده
 کند با طهارت وقت شده در خاطر می بود واجب میشود
 اعاده طهارت بعد از فضا یقین شده بل اگر غایت وقت شده
 بخاطر فضا طهارت و در وقت و در اعاده و در وقت
 و هرگاه در وقت های غایت طهارت بخاطر آورد که غایت فضا را
 واجب است که غایت غایتها را فضا را که با طهارت
 باید که هنوز در طهارت که در فضا و بعد از فضا فضا
 نشده باشد و وقت هر وقت داشته باشد که بعد از غایت
 آن تواند غایت طهارت و در وقت و در وقت و اگر در وقت
 غایت فضا بخاطر می آید که غایت فضا در وقت دارد و اجابت
 که فضا را باطل کند و شیء و فضا کند زیرا که اجابت
 فضا را که فضا در وقت داشته باشد و بعد از فضا
 فضا را که فضا در وقت فضا را که فضا در وقت
 فضا شده فضا را که فضا در وقت فضا را که فضا

و آنچه در حق فزون شده اتمام اگر چه در وقت است بکند
 و هرگاه حاضر بود که وقت داخل شد آنگاه سزاوارتر بود
 سفر از غار آنکه در حال سفر از وقت سزاوارتر
 انرا است که بکند و اگر بکشد یعنی در سفر وقت داخل
 آنکه حاضر کرد بد و در حال حاضر از وقت شد قضا ایضا
 غاما بکند چه اعتبار بحال وقت نه بحال و خوب بکند
 احوط آن است که درین دو صورت یک غار را در میان بکند
 بجا و قضا بجا و تمام و نیز باید غار قضا بجا و تمام
 چه قضا کند اگر چه در وقت قضا کند و اخضا بجا و اخضا
 اگر چه در وقت قضا کند و اعتبار در کیفیت بحال فعل
 نه بحال فعل پس هرگاه غار غار را در حال حاضر از وقت
 شده باشد که اگر در وقت بکند نشسته یا خوابیده یا ایستاده
 بکند لیکن الحال که قضا بکند قدری بر تمام و در وقت
 صلوات دارد باید قیام و ایضا در وقت بکند اگر چه و اگر
 بکشد باید بکند در حال حاضر از وقت شد و الحال حاضر

چه در حال حاضر در وقت دارد قضا بکند اگر چه نشسته یا خوابیده
 و در وقت و بخواب یا ایستاده یا کوبیده یا از غارهای
 بجا یا از کبی در حق فزون شد و ندانند اگر چه غار در وقت
 غار بیده غار بکند بکند و در کبی که بکشد صبح و یک سده بکشد
 که بکشد غروب و یک چاه و کبی به بکشد و در میان ظهر
 و عصر و شب و بیا شد و در این چهار کبی بیا شد
 و اخضا و اگر غار بد کرد در سفر فزون شده یا شد یک
 غار غروب بکند و یک غار و در کبی فزون در میان صبح
 ظهر و عصر و شب چنانکه چوبی بکشد و اند و یعنی در کبی
 قضا کردن غار را واجب دانسته اند و این احوط است
 بلکه احوط در مسله سابق بنوع غار کردن است و اگر
 قدر از این کس غار فزون شده که حساب از این چاه اند و اگر
 آن است که کافی است او قضا کردن آنقدری که بقیه
 که از وقت شده و احوط آن است که آنقدر قضا کند که
 بقیه داند که نپایانده و این از وقت نشده بود و وقت

ستم و قضا با قله

است فضای نافله که وقتی باشد باشد و در وقت کوفه و
 سبب رقی فوت شده باشد فضای نافله و ناکند ندارد
 و هم چنین هرگاه بعد از یک فوت شده باشد نیاید
 از حد بیست و نه میشود و هرگاه از فضای میان نافله
 غایب باشد است که از هر دو کوفه یکدو دهد که یک چهار
 یک نیمه کامل است تمام نصفی کند و اگر ممکنش باشد
 از هر چهار رکعت یکدو بدو و اگر ممکنش نباشد پس یکدو
 همه نافله شب و یکدو همه نافله روز چنانکه در حد بیست
 صحیح است و بدان حد بیست بعد از آن سه بار حضور و قنوت
 که نماز افضل است یعنی از صد که یکدو شود
 در میان احکام نماز جماعت و بدان حد بیست است
 بدانکه جماعت سببست در نمازهای فرضیه
 همه آنها و ناکند و در نمازهای بیکیانه واجب نیست جماعت
 مگر در نماز تحبیه و بعد از آن بیکی که گذشت و در نماز نافله
 جماعت جایز نیست سوا بیکیانه شناسد چنانکه نماز نافله

نیز و در وقت غروب نماز

در احکام نماز جماعت
 و کیفیت آن چندین
 بنحوی و غیره

بنحوی

الجماعه و نماز عهد ظهور و باری بنابر مشهور و نماز عهد بر
 نور جمعی و بعد از آن میاید مامور و کعبه را هرگاه میاید
 انما را در حال رکوع و جماعت بدو نفر که یکی امام باشد
 منعقد میشود و صحیح نیست جماعت بدو خالیکه میان امام
 و مامور جایز است و شاهد غیور و هم چنین هرگاه
 خالی از این معصوف باشد نماز نافله یکدو در وقت بلندی
 و صف پیشروانی بنشیند نماز ایشان با جماعت نماز هرگاه
 شود چنانکه در حال تمام اتفاق میافتد با آنکه در این
 بنحوی جایز باشد که او را صد که یکدو مشاهده میشود
 اشهر است که نماز مدعیان صحیح است و بنحوی طویلی علیه السلام
 در بنحوی خلاف و معارض قول او است و بدانکه مشاهده
 مامور و مامور را که مشاهده امام کند یا مشاهده مشاهده
 کند امام میکند یکی است اگر چه واسطه بینا باشد میان
 مامور و میان امام را مشاهده کند یا یکدو یا با یکدیگر
 او را مشاهده مشاهده میکند یکی است کمال حدیث است که اگر

مشاهده کافی است حتی اگر امام در میان اهلانی غایب گردد
 بیرون اهلانی صغیر کشیده شود که بکار اهلانی که در برابر
 او اندود اهلانی امام یا بعضی از امامین را بدین و آنکه در میان
 و چنانکه بنا شده اند و اهلانی که بیانی بینند و همان کشیده
 می بینند بگویند یا چیم خودشان غایب صحیح باشد یا آنکه با
 میان امام و میان امام و یا صغیر که در پیش روی او کشیده
 شود یا بل مانع از مشاهده نباشد یکس در مثال مفروضه
 کرده که آنکه در میان و چنانکه بنا شده اند اما آنکه اگر اهلانی
 امام یا بعضی از امامین را بدین فایده ندانند باشد و
 اهلانی است و چنانکه باشد یا شد ظاهر و احاطه اهلانی است
 که غایب در مثال مذکور صحیح و احوط آن است که غیر غایب
 برابر و یا بنا شده و اند و اهلانی بی بیند از اهلانی صحیح
 نباشد پس در چنین جای ناپسند و اگر ناپسند و غایب
 غایب و اهلانی غایب کشیده چون از بعضی شیخ مفهومی میشود
 بطا کوکت و بگویند و یا بنف باشند و این سخن بی پایه

تمه ان واقعه ازین میرد

در صغیر پیش روی خود می بیند غایب از بعضی صحیح خواهد بود
 و اهلانی است که هرگاه زن بهر و افشا کند یا بی
 از مشاهده چنانکه غایب و نداند اگر چه خط صغیر او نباشد
 که حاصل نباشد و یا بی نیست افشا کردن با امام که در میان
 بلند و از موقف آنکه صغیر چنانچه بلند می کشد و افشا
 یا از بلند بناها یا هرگاه در بین سر و پای باشد و امام در
 بلند و از بلند سر و ندارد و اما امام می تواند مکان
 بلند یا بلند افشا کند یا بنا بکشد و غایب است افشا کند
 بلند یا بناها یا شک مثل آنکه امام بر پشت بام ایستاده
 در غایت ناپسند و یا بی نیست و در میان امام و امام یا
 از صغیر پیش روی خود و غایب که زیاد و غایب باشد
 نگویند که آنکه در پیش امام یا از صغیر غایب کشیده و هرگاه
 دوری یا بی بلند یا بناها یا شک اگر چه احوط آن است که
 انقدر دوری نباشد که زیاده و یک کام غایب نباشد و
 اهلانی است که صغیر یا دور و پیش از غایب و بی نباشد

تمه ان وقعه ازین میرد

بگوید خوام گفت بعد از بیکم از الطوم امام اگر چه اول مسجد
 نادر و بی که سفیدی نوزد یک امام بگوید حرام بگوید و بگوید
 ماموم را اینکه قرائت کند در بعضی امام موصی یعنی آنکه
 عادل باشد نه غیران مثل آنکه در وقت سقی نبضه نماز
 کرد و آنوقت قرائت میکند آهسته بخونم که کسی که خوف افتاد
 می باشد یا بشدش و احادیث در عادات اخلاقیه بنا بر آنست
 و بعضی حرام میدانند و این احوط است و هم چنین در نماز
 چهارم هرگاه قرائت امام را بشود اگر چه هر چه باشد بگوید
 کواحت و احتیاط که کسبیم در چهارم شدت دارد بلی اگر
 قرائت امام را در چهارم هیچ نشود حتی همصداست
 که قرائت کند و این حرام نیست یا مکروه بوده آن مخصوص
 بعد از رکعت اول امام است اما بعد از چهارم امام ماموم
 باید ملا خطه کند و قرائت یا شجاعت را بگوید که وضو او
 باشد برای خود بخواند چه امام در رکعت سیم و چهارم
 خود صامت قرائت ماموم یعنی نباید بشود پس هرگاه ماموم

کتابه ان و تکبیر صفای اخر
 و قرائت و اقتدا با
 ۵۴۴

تتمه و رکعت اخر

دوم با امام ملحق شود در آن رکعت قرائت نمیکند چه قرائت
 امام که در رکعت دوم خوانده می کنند و قرائت و کواحت و اعان
 کا و استماعا در رکعت دوم این ماموم که سیم امام است
 باید ماموم حکم و موده خود را تقلید کند و اگر چه بگوید یا
 بگوید در پیش از قرائت شدن اینک قرائت و در آنوقت
 قرائت را بگوید و سارا ملحق میکند و در کواحت با امام در
 بیاید و در وقت رکعت چهارم امام که سیم اینک است
 برای خود خود را با سیم این که در وقت قرائت و در آنوقت
 در رکعت چهارم خود را ملحق قرائت امام تنها میکند و اگر
 در رکعت سیم با چهارم با امام ملحق شود در هر دو رکعت
 بنویسد قرائت کند اگر وقت مانده باشد و احوط آنست
 که داخل شود تا وقت تکبیر و کواحت هرگاه دانند که اگر قبل
 شود قرائت را تمام میکنند و در هرگاه مبتلا نباشد قرائت
 شود متاخر اندک و کواحت نماید و غلظت احتیاطا نماید
 و هرگاه قرائت ماموم چهارم را بگوید چهارم را بگوید بلکه

تتمه و ملحق شدن
 رکعت چهارم امام
 و قرائت و سیم
 و ملحق بسیم و چهارم

تتمه و داخل شدن
 قبل از تکبیر رکعت

فراموش نمیکند و هرگاه امام حجتی شهید شود یا مأمور باشد که از آن
 مأمور و مأمور نشیند و خود را از این قتل و کشتن جدا نمیکند
 و با امام حجتی و اسباب یا مجرای آن بقتل خود موقوف
 بلکه بقتل مطلق خود که در حال خوف و جور است
 بقتل خود می آید اندکی درنگ کند و بقیه امام حجتی
 بعد از آنکه اقل شهید بعمل آید نگاه با امام حجتی میشود و در آن
 آنکه پیروی کند امام را در قتل خود قتل خود می آید
 و چون قتل خود را بداند قتل خود را بقتل خود می آید
 مناصب امام در افعال و کبریه الاطام بلا خلاف و افعال
 اختلاف در احوال مناصب است و معنی مناصب نیز قول است
 از آنست که امام پیش بقتل پس جایز خواهد مقاربت
 بقیه امام بیکجا عمل کرده لیکن اختلاف که در صورت
 فصلت جماعت را بل میشود یا که میشود یا حال خود می آید
 و احوال آنست که در کبریه الاطام مقاربت نمیکند و باید
 از امام بکپی بکوبد بلکه در سایر افعال و اقوال نیز در احوال

تقریر آن و مقاربت
 امام در تنگیید اسلام

الحمد

احوال است و هرگاه مأمور فراموشی کرده پیش از امام بر کوب
 یا مجبور و در یا مأمور و مأمور دارد بر مأمور و در امام حجتی
 میشود و جایز نیست که مأمور و امام مقدم آید بلکه مقصد
 میباشد یا مساوی یکدیگر بقتل ایشان اگر چه اندکی باشد
 اقل است و باید قصد قتل یک امام معینی کند لیکن
 او را مأمور و یا مقصد و یا امام خاص معینی نماید بعد از
 علم یا جماعت یا بطاعت عدل و امتداد باید پس هرگاه
 قصد قتل را بداند یا پیش از یک شخص معینی کند یا
 خواهد بود و هم چنین اگر قصد قتل از یک نماید پس ظاهر
 که عمر و بوی که امامت میکرد نیز فاسد است اما هرگاه
 اقل یا بیشتر از آن میگوید و بخیال آنکه در وقت پس ظاهر
 که عمر است صحت اعدای او و اشکال دارد و احوال ممکن
 و در جماعت امامت امامت کند در نماز یک جماعت
 واجب است مثل نماز جمعه و جماعت است واجب نیست
 امامت بر بی جای در بان تن و جماعت و امامت در وقت

تقریر آن و قصد قتل و نفر

در وقت نماز

که مطلع بافتد ای مردم در وقت خود باشد و از این جهت قصد است
 نکند تا آن وقت که در وقت باشد و در وقت که از کرم هم بخای شما
 توان جماعت را در پاید و اگر در وقت نماز کند و بعد از آن
 شد و هر یک گویند که ما را نم توانیم و بنواختند که در هر وقت
 نماز را اعاده کنند و اگر هر یک گویند که من امام بودم نماز خود
 صحیح است و نه طاعت است و بیرون فرستاد امام را و من
 نه در عدد و نه در موقع و نه در وقت پس طاعت است و بعد از آن
 بشنا و در عکس و جایز است افتد اگر در وقت نماز کند و بنا کند
 آنکه یکسره هنر نماز و وضو نکند و با شد افتد که با ما
 نماز وضو کرده هنر نماز و وضو نکند و با شد و با شد و با شد
 استجاب با اعاده با جماعت میکند با ما و یکسره وضو و اعاده
 امامی که نماز وضو نکند و با شد و با شد و با شد و با شد
 و مثل آنکه یکبار امام و ما را وضو و اعاده و با شد و با شد
 هر یک نماز اعاده میکنند یکی سر نشسته نماز امام و ما را وضو
 نماز باشند پس جایز نیست افتد و نماز یکبار و نماز کسری و نماز

ستمان و نه نماز یکبار
 به نماز کسوف و کسوف

و بعد از آن چنان چنان است و هر یک ما را وضو و بعد از آن
 که هر یک است امام با شد و با شد و با شد و با شد
 بیشتر با شد و با شد و با شد و با شد و با شد
 امام بر همه که نماز عودت ندارد می نشیند
 در میان ایشان و را فوهای خود را از ایشان
 پیش می ندارد و فرق نیست در معین بودن
 نشستن را ایشان میان صورت یک خاص جمع باشد
 از این جهت که بر عودت ایشان مطلع شود و با شد
 از این جهت که با شد و با شد و با شد و با شد
 باید با ما کنند و اگر در وقت نماز امامت کند در میان
 نماز استجاب با و نماز و با شد که هر یک ظاهر کند و
 نماز در وقت امامت کند و با شد و با شد و با شد
 با شد و با شد و با شد و با شد و با شد و با شد
 و با شد و با شد و با شد و با شد و با شد و با شد
 این احوال یکی که است در نماز جماعت و با شد و با شد

ستمان و با شد

ستمان و با شد

تتمه آن ولایت زن
و هم در فرقه و ناله
تتمه و لام صاحب مسجد
 کورنقان و در ناله و فرقه علی بن ابراهیم که در کورنقان
 و احب که صاحب مسجد باشد یعنی در مسجد عمارت دارد و سایر
 و نسبت با ما منصفان و هم چنین صاحب منزل اولی و ثانی
 غیر خود و صاحب عمارت یعنی کسی که ایستادار جانب
 عمارت بنوا و استقامت خود با امامت از غیر خود و اگر
 آن غیر افضل باشد از این امتحانی سوای امام اصل که او را
 از ایشان و از غیر ایشان **کسی گفته اند** که اولویت جماعت
 ایشانست و اولیست نه فصلی و این یونان که غیر خود از
 دهند و امامت کواحت زایل میشود و در کتاب **کشف**
 که خلافت نیست در این و غیر نیست در صاحب منزل میان
 خود آن منزل و مالک منفعت آن چیز مستحق یا غیر آن
 کسی که منزل را با عمارت داده باشند و او مالک مستحق
 جمع شوند یعنی گفته اند که مالک اولیست و بعضی گفته اند که
 اولیست و هم چنین خلافت و اولویت مالک منفعت از
 اصلی و مالک مستحق اولیست و غیر خود سوای صاحب مسجد

تتمه و اولی الامر

مؤلف

تتمه آن و حدیث
 و منقول و المثلث بنابر شیعه و اکو امام حدیث کند یا او را
 مستند نماید خود سبب آنکه طایفه را فراموش کرد و داخل
 عمارت شده بود یا خون از بینی او آید بخوبی او یا با بد و غایب
 رفت یا بسا فریاد و غنا و غم شد پیش از عمارت یا موافق
 در اینصورت مقدم میداد آن امام کسی که فانی از خود و
 مردم و اگر مقدم ندارد یا بهیچ وجه بدو نشاید
 خط و خطا بنویسد یا موافق مقدم میداد کسی که غنا و باطن
 تمام کند و یا کسی که فانی و فانی نیست بلکه سنت است
 در ظاهر و فانی و باطن و از کتاب مذکور نقل اجماع باری شده
 و گفته اند **افندای طایفه** بنابر شیعه و ظاهر و بعضی منع
 کرده اند و این کو حقیقت یعنی حکم و محضی بنابر فقهی
 فقهی میکنند و این کو چه داعی دارد بیکر اولی
 حق و غیر غایبی که فقهی میشود است بشیاع در اول
 کواحت و اولیست و نیز گفته اند **افندای طایفه** باری و کسی
 بهیچ تم غنا میکنند و اینکه کسی که بسوزد و اشتبا کو چه عیبی در اول

تتمه و نایب

تتمه و اقتدر مسافر و حاکم

و گفت نماز خوانده بوده باشد نائب پیش نماز کند که
 با و نماز احتیاج بنائبه بگویند و من شود و اینکه امام پیش
 کسیکه خدام یا بر سر داشته باشد باید که هیچ باشد آنرا
 و بعضی منع کرده اند و این لحاظ هم چنین کسی که در
 باشد بعد از آنکه توبه کند از خطای او و امام او است و توبه
 امام خشنه نکرده که تقصیری در خشنه نکرده باشد و کسی که
 او را ناخوش سازند بنابر شهر امام معاوی بنی جری
 بنی بنی بنی که در کعبه بیرون است با اهل شهر سنان
 و اکثر قدما منع کرده و این لحاظ اگر ظاهر نباشد
 در احکام او و در این حدیث است
 هرگاه بداند مأموم ضلالت امام را با کفر او یا احدا او یا او
 او را بر آنکه بی قیله یا اخلال کردن او یا بر نبی و خود را
 بعد از نماز اقامه آن نماز می رود بنابر تفرقی و او
 در اشتباه نماز بداند منقود میشود و اگر پیش از نماز بداند
 اعتقاد نماز را جز نماز هرگاه او را اعتقاد نبی که در آن نیست باطل است

در احکام نماز جماعت
 و چند بحث

تتمه و مجامع ۵۱۰

در نماز

بسیار از جمله منسوب و قضاوی عدم اقامه است بیکر آن
 بانمودن تقیید لحاظ است و در صورتیکه بعضی از طایفان
 توبه شود مثل آنکه خوانند در عشا و عصر شود **اول**
 و هرگاه داخل می شود که نماز جماعت میکند و خود را
 که ناچار است رسد و گویم با ایشان در بنایا و در این وقت
 وقت کند جماعت نماز که پسنداده و بکسی بگوید و گویند و
 رود و در حال یکی یا بعضی صد شرط آنکه مانع شرعی
 مثلا در دعا و توسل از امام بقدریکه باشد یا بعد از آنکه بنیست
 بنابر آنچه از علی گفتند و راه وقتش و حال او گویا باشد
 امام آنکه واجب است بعد از آنکه بنابر آنچه جمیع این را بنویسد کرده
 و تقیید بودن این دو شرط خطا اگر چه معتق بودن
 عمل نظر است و بنابر خطا آنست که فعل کثیر لایم بناید و
 یا اهل این وقت بکشد و بنیارد **قهر** هرگاه شروع کند
 مأموم بنافله امام بکشد حرام است بنماز و بنیضه قطع میکند
 مأموم نافرمانی آنکه بعضی طوطی گفتند و خطا آنست که

تتمه و مانع جبار کوع

تتمه و قطع مأموم نافرمانی

شود و قطع کند که خون فوت رکنی داشته باشد نه هرگاه
 این خوف نباشد و اگر با جمیع دروغ و نسیه باشد و انعام بگیرد
 احرام گفت با اذان و اقامت گفت چنانکه او غسل است و
 غسل میکند نیست واجب با نسیه غایتی باشد و در سلام
 و بیام رسد و مگر باید غسل بآنکه داخل رکنی شده
 باشد اما هرگاه داخل شده باشد پس در جای بود
 غسل در اینجا بوی آنکه رکنی باشد با قطع کردن فریضه
 اصلی با جمیع ما نکرده بر نماز خود ستم باشد و آنکه
 گفتیم یعنی قطع نافله در مسئله اول و غسل فریضه نافله در
 بر سبیل استیجاب است **مسئله** هرگاه تمام کرد که از امام
 فعلی از غم شد و در کوعهای نماز بآنکه سر از کوع برآید
 نیست که بگوید و سجده کند با او بندگان و چون در وقت
 نماز امام آنکس نماز خوف را از سر بگیرد و هم چنین هرگاه
 بعد از آن بجای مدتی امام برسد و خوفی که رسیده
 بگوید بگوید و امام مناعتی بیناید تا فصلت بجای آید

چند مرتبه است و در اول آن که در نماز است و در آخر آن که در نماز نیست

تیره بود که بعد از روزه

در نماز و در غیر نماز

در باید بگویند چنانچه امام سجده کرد و یکی یا دو تا بعد از آن
 امام غایتی از سر بگیرد و بگوید احرام نماز بودی و نماز شد
 بنا باینکه اگر بعد از رفع راس از سجده ثانی با امام طاعتی شده و آنکه
 بگوید گفته و با او طاعتی نشسته و تشهد خوانده چون امام سلام
 دهد آنکس با صبر نیست که غایتی از سر بگیرد و بگوید یا بگوید
 لحرام که گفته بود نماز خود را با تمام برساند و بجا گذارد
 نشد و مگر نسیه است **چهارم** جایز است مگر بعد از آنکه
 سلام دهد پیش از امام یا بعد از او قبل بستان یا عارض شده
 حاجتی که سر سد خوف را یا بایشان افراد بلکه افزایست که
 بدعت نیست انفراد بنویسند پیش از امام سلام دهد آنکه
 آنچه گفتیم اول الحوص است **پنجم** اخلاص است که خوف از او باشد
 که مگر خوف او را امام منفرد شود بنویسند بایشان افراد کند
 و منفرد شود و چون منفرد شود اگر بخواهد باقی امام پیش
 او منفرد شده او نکرده بود بنویسند هر چند در آنجا و غیر آن
 منفرد شده باشد پس باقی خوانده خود میسکند بیک از سر

در این

تیره بود که قبل از سلام

تیره و انفراد

در احکام مساجد

و آنست که طوطا و آنست که سبلان نام قرآن نیز منفرده باشد
 در بعضی احکام مساجد است که آنکه فضیلت فراوان
 و آمد و شد کردن نام جایز است بلکه از هر دو
 در آنست و این که گفته است اینها هم مساجد است لن یأثموا و این
 الاخر با احوال نیز منفرست بر طوطی و در حدیث صحیح وارد
 شده است که هر که مسجدی بسازد خدای عز و جل بر او خانه در بهشت
 میسازد و سنت است که مساجد بدون سقف باشد و آنکه بود
 باشد جایز که طهارة از خاک و خشت کنند و در مسجد وضوء
 نادر باشد مسجد باشد بنا بر مشهور و آنکه کسی که داخل مسجد شود
 پای راستی مقدم دارد و چون بیرون آید پای چپ را پیش
 شوی شدن گفتنی است و در وقت داخل شدن مسجد که میامان
 بخانه داشته باشد و آنکه دعا بخواند و در داخل شدن
 و بیرون آمدن دعا بخواند و در وقت استسقاء میگوید
سبحان الله و الحمد لله و الله أكبر و لا اله الا الله
 و اعاده کلمه سوغی از مسجد که مشرف به خوابی شده یا از مسجد

و جایز است شکستن مشرف خوابی بلکه کاهی طاعت حرامه خوف
 مندری از خواب مندر آن باشد و مشروط نیست که خواب بود
 در این وقت مسجد ساخته باشد چه در عفو و در عجز
 مندر است و باید که ممانعتی منتهی و بگواست و جایز است کمتر
 برای و مستند است با اجماع بان و علم داشتن بآنکه مشرف
 خواهد شد و جایز است استسقاء که الله أكبر مسجدی که
 و خوب آن در عنوان مسجد مسجد ها و احوال مسجد است
 مسجد که خواب شده باشد و دوباره شستن بپوشیدن
 و حرام است رفتن کردن مسجد و اطلاع و مرور در آنست که اگر چه
 بیرون آید با شک و احوال مسجد و آنکه مسجد است که
 در غیر مسجد حرام نماند که در مسجد بطریق اولی حرام خواهد بود
 و نیز حرام است داخل کردن چیزی از مسجد یا بیرون انداختن
 یا ملک مسجد را بیکه یا از مسجد حرامه داخل چوب و بکار
 نه یا ملک کرده باشد و نیز حرام است داخل کردن غنای
 در مسجد و شستن نجاست در مسجد اگر چه مسجد و قیاسی است

علا الاطراف و چند خصی بود و حرمش بسوی پیش دره ظاهر
و بنی حرام است هر کس که در آن سبک بوزد از مسجد و اگر بوی
کشد باید در بابه مسجد بر کوفه ای ایستد و بوی که وارد کند
لیکن آن خطه ضعیف است پس قول بگو اهل جود است و مکره است
ملبک کردن مسجد بلکه سزاوار است که به بلند یک ثابت
انسان باشد چنانکه مسجد بنی سلی اندک ملبه دار بوده و بنی
مکره است آنکه بر بدیلهای مسجد و حرا به داخله ببرد
با داخل خود مسجد ساختن و در فضی که پیش از مسجد شده
اینها را منزه باشند اما بعد از مسجد شده حرام است
انها کوه مسجد را داده کردن بنویسند تصویر مسجد
و الاطراف خواهد بود و مکرر کسی در پیش کردن مسجد
و دیوانگان و افعال که با ایشان و ثوبی در داخل مسجد
مسجد نباشد و در حلاله فادون و بنویسند چاره بکند
احکام و غیره که شده و اما هر کس در کردن در مسجد
کود صفا و نماز مکرر و غیره که در پیش مسجد و سرودن

در نماز

سنگی است و بنویسند که در آن سبک بوزد و در حرمش مکرر
که در نماز و صفات آن بسوی مثل بیت حکمت است و بنویسند
شاهد باشد و یعنی که در کتب و خطا باشد باشد باشد
که مکرر باشد با مدح بوی از مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر
و بخوانند از آنچه طاعت و عبادت و بنویسند مکرر مکرر
در مسجد های بی وزن و داخل شدن مسجد با بوی بلایان
و سپی و کند که از آن بوی و بخوانند از بوی های بد و برهمنه
عزیز با خا و بوی از بنی و و کشتن پیش بلکه سزاوار است
کود که خاک و بنویسند مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر
در مسجد پس اگر بکند و از خاک بوی باشد سپهر در نماز
خوف باشد که نماز کسی که از زمین و سبک است مثل نماز
مسافر و اگر چه در حقیقت باشد خواه بجماعت کنند یا فردا بنا بر
اشهر و از این گفتند که در دینی صفی است که اقامه میکنند
و این قول غالی از دینی نیست و اگر از نماز خواهند
کند و در دینی در حقیقت قبله باشد و خوف و حرم و نماز

در نماز خوف است

دو حرفی که می بیند که آنکه ساق است مثل آنکه هشت فرسخ با به
 و دو ماه با سه ماه می بیند که در صورت بافت و غیره میشود و غیر
 در این مثل شکست که چه هشت فرسخ یکسان می شود
 و واجب میشود و غیر مکرر با علم با یکدیگر از این که هر دو بعد
 ساق با یکدیگر هر دو باشد که بیست و چهار میل است و هر
 میل چهار هزار دو کوپال مد و بیست و یک با یکدیگر بیست و یک
 ثابت شود و قدر ساق بود که هرگاه شک باشد که بیست و یک
 باید تا زمان تمام کرد و از خط معلوم کردن آن را هست که بعد
 مسافت است بانه در صورت شک و هرگاه با وجود شک شعور
 که عاقل و دیگر که چه ظاهر شود و بعد از مسافت که بود
 و اگر بعد از آنکه مسافت که عاقل و عاقل بود و بعد معلوم شد
 که بعد از مسافت غایب که عاقل بود و عاقل و عاقل و عاقل
 و غیر مکرر که باقی بعد مسافت نباشد و اگر مفصل
 و عاقل داشته باشد که ساق مد و بیست و یک کوپال هرگاه که
 رها نباشد و اگر مفصل و عاقل داشته باشد و در آن

هم

و غیر مکرر که چه ظاهر شود و بعد از مسافت که بود
 و اگر بعد از آنکه مسافت که عاقل و عاقل بود و بعد معلوم شد
 که بعد از مسافت غایب که عاقل بود و عاقل و عاقل و عاقل
 و غیر مکرر که باقی بعد مسافت نباشد و اگر مفصل
 و عاقل داشته باشد که ساق مد و بیست و یک کوپال هرگاه که
 رها نباشد و اگر مفصل و عاقل داشته باشد و در آن

نیمه و زوج و بیشتر

از مسافت و قصد کند بعد از آنکه باقی و پیش از آنکه از مسافت
و بکره قصد کند و هم چنین هرگاه بخواهد از مسافت بفرمان
داشته باشد هیچ مسافت ندارد مثل آنکه بگوید که بخواهد
و قصد نکند که هرگاه از آنجا ببرد و بگوید که بخواهد
خواهد یافت قصه و بخواهد که هرگاه از آنجا ببرد و بگوید که
و بگوید که رفتن و مسافت را از مسافت کند که در آنوقت
میکنند که هرچه در بر کشتن باشد و بدانکه استخوان و قصد نا احو
مسافت هر قدر است پس اگر قصد مسافتی کند از حد و در حق
که بعد از آنکه خواهد شد بکند و انتظار بقیان کند و
سفر رفتن نداشته باشد غافلانه میبندد و اگر خرم سفر
رفتن نداشته باشد یا بعد از مسافت رفتن باشد و بعد از آن
رود و برای آنکه رسیده باشد قصر میکند تا بجا و اگر قصد
اقامه کند نکند چه اگر قصد اقامه کند یا بجا و بود
و با تمام رود که در نماز اقامه میکند تا بجا و بگوید که
شود و اگر انتظار بقیان رسیده و بعد از حق باشد تمام

بکند

نکند که هرچه در رفتن داشته باشد و بگوید که خواهد شد
که پیش از قصد حق قصه و بخواهد و بگوید که خواهد شد
مسافت قصد مسافت و بگوید که خواهد شد و قصد کرده و قصد
مستحق و در وقت پس هرگاه قصد مسافت بقیان باشد و بگوید
راه برو و آنکه از مسافت بقیان شده قصد ملایم بگوید
که با تمام آنکه در مسافت مسافت پس بگوید و قصد کرده و بگوید
بمسافت مسافت اول داشته باشد باقی بماند **سیم قطع مر**
قطع میشود و سفر بقصد اقامه و بعد از رسیدن و بگوید
و بگوید که بقیان است که بقیان و بگوید که بقیان
اگرچه بکشد که بقیان باشد و بگوید که بقیان
قابل بکشد شد و آنکه بقیان باشد و بگوید که بقیان
بسیار در مسافت و اگرچه بکشد باشد و بگوید که بقیان
و بگوید که بقیان باشد و بگوید که بقیان
بالبطل و بگوید که بقیان باشد و بگوید که بقیان
در هر سالی بقیان و بگوید که بقیان باشد و بگوید که بقیان

در هر سالی بقیان

علاوه

عاود شد بقصد بعد از آن در آنجا ایستاد تا قصد اقامه نمود
 برای او عاود شد آن عاود اعلام میکنند و بانی احوال
 قصد اقامه نمود و در چه مقام از مسکنان قصد دویم مدکود
 میشود **آنکه سفر مباح باشد** یعنی سفر مباح باشد
 پس کسیکه سفرش مقصد باشد و ضرورتی ندارد که در منزل بماند
 مباح جا نزد وجود باشد و کسیکه در پی مقصد آید و در کسب
 او درین خواهی که واجب که ادای دین او نماید بگوید و در وقت
 و هرگاه بصدد بی احتیاج باشد قصر میکند بلا خلاف و اگر
 سفر او حجه تجارت باشد اکثر نمازها بر آنست که در وقت نماز
 اقامت میکنند و عاود اعلام میکنند **خارج از قوت نیست**
 میان مشاخرین قصر نماز است و اگر جمع میان قصر و اعلام
 و اگر سفر کسی اول مباح بوده و در اقامت از قصد مقصد
 رجعت قصدش قطع میشود و اگر بعد از آن بخواهد قصر کند
 قصر میکند بکن باید بانی سفرش بقدر رساندن باشد و غیره
 قبل از بیامانی و مقصد نه بیافان حساب میشود و اگر

تذکره سفر مباح و محرم

آنکه در سفر است و از خانه فریاد شد مثل بدوی یعنی محرم
 و بکار آنکه چنانچه اقامت باشد و مباح کشته بماند و اگر
 که در عمارت خود میگوید و بصورتی که در اقامت خود میگوید
 و بانی که چنانچه از آنجا میگوید و در بد که چنانچه اقامه نماید
 گرداند و این معنی که او نیز صفتی از کثیر الشفر است و در وقت
 نیست که این کوفه تمام میکنند در سفرهای خودشان بکار
 این فصل که مطلق گفته و چون قصر را و هرگاه او بیانی نماید
 و اجماع و خلاف و آن مقصد است علی الظاهر و جمع بنویسند
 باین اجماع که در وقت و حدیثی بنویسد و این دارد و مستفاد
 از آنست که واجب بود که تمام برایشان از این حد باشد
 که سفر عملی است نه حقیقی حقیقی است که در اقامت
 پس اگر از غیر این کوفه بیاید یا شد که در ماده او صدق
 کند آنکه سفر عملی است لازم خواهد بود و اعلام درین
 هم چنانکه هرگاه یکی از اوقات اقامت مدکود بر کسی
 آید که در آن که غایت مدکود کند و مقصود نشود قصر لازم خواهد بود

اعتبار به همان میکند و ظاهر است که از آن بعد از این که
 ایشان خبر از کشف آنند که در آنجا باید که از آن بیرون
 میآیند و بدانکه این شهر و جبهه کسب که در آنجا بود مثل
 لایق خود بر روی سفره مثل کبک که با فصد مسافت بیرون
 معصیت ندارد و انگاه فصد مسافت صباح میآید چه چنین
 گمان مخفی قابل شدن مانع فصد میکنند و خفا بر مخفی
 مانعند و چه از این در کار نیست و چون سافران سفر
 باز گردند فصد میکنند تا برسد جاییکه یکار خدایان و از آن
 ظاهر شود می نام میکنند اگر چه داخل بلد نشود چه جای
 منزل بنا بر شهر ظاهر و کشف کنند که فصد و جادان و از آن
 در کشتن اعتبار ندارد بلکه فصد میکنند تا داخل منزل خود
 شود و خالی از قوی نیست و لیکن اگر چه جمع میان خود
 باینکه اعتبار فصد طافان یا احیاناً غایب از آنجا کند تا
 شدن منزل با جمع میان اتمام و فصد نماید **مفصل**
 در آنچه در احکام است و در آنچه مستلزم **اول** بداند

در احکام نه سافران
 و چند سافران

فصد خویش همه سال را با اجتماع نماید بیک روز یکبار
 چهار صبح که آن بکر و بد نیست بلکه چهار و یک که فصد
 علی الاخره طالع کند و چهار ماه حسی که سافران
 چهار صبحی میباشند در نمازخانه روزی میان فصد و اتمام
 افضل بنا بر فصد است شهر ظاهر و کشف کنند که فصد و اتمام
 نیز مخفی است یعنی از خانه بیرون و این اول است و اگر چه از آن
 هیچ ندارد و اتمام است و در اول این مخفی که مخفی نماید
 سافران باشد که نیست که در سافران و مخفی گاهی مخفی میان
 فصد و اتمام میباشد **و دوم** هرگاه اتمام کند سافران
 که واجب است بر او فصد با وجودیکه علم بر خوب فصد و اتمام
 و در اتمام اتمام کند غایب غایب و از آنجا که فصد و اتمام
 در خارج وقت و اگر جاهل باشد غایب میکند و طلبا
 بنا بر اتمام فصدی و اگر فاسد کند فصد و اتمام میکند
 نه در خارج وقت بنا بر اتمام فصد **سوم** هرگاه در وقت
 شود و باقی بماند بقدریکه غایب از آن فصد و اتمام کند

در اختیار بین فصد و اتمام

و غیر

چهارم شود که باید شن غلام صحیح کرد با یکس حکم چنانچه
اذا او قصد از حجت فصاحت **حکام** هرگاه سوار قصد
اقامت عشره کند اگر چه غلام کوه نماند و روز اول باشد
مسافر و عمارت اندوب باز هم علی الاثری اتمام میکند تا روز
اجتماع و اگر کمتر از ده روز قصد داشته باشد قصر میکند
اگر چه پنج باز ده قصد کند بنا بر شهر و یا و غیره و اگر قصد
اقامت بیکه قصد داشته باشد که در ثانی ده روز و یا سنی که از آن
بلدا تمام است مثل روزهای و بنا بر آن و عمارت که متصل به بلد باشد
بموقع بیرون هر که قصد کند بان بیرون رفتن آنکه آنکس درین
بلد است و رفتن آنان بلدا اگر چه بیکه باشد که در حجت معتد میکند که
آنکس اقامه بدان بلد کرده قصد چنان بیرون رفتن و رفتن
ممانع قصد اقامه بدان بلد است و اگر میزود باشد در اقامه
و نکردن قصر میکند تا به روز بعد از آن غلام میکند اگر چه بیکه
نماز باشد و اگر قصد اقامه ده روز کند بعد از آن تمام شود
باز عقیقه بر میگرداند و اما آنکه بیک نماز قصد می و طبع بر آن

و اما اگر قصد از حجت فصاحت

انام کوه باشد بر چون چنین نماز باشد اقامه کرده
بنا بر آن اقامه شد باقی بماند بر حکم اقامه تا آنکه است و سفر
چندین کند تا بقصد کوفت و نماز تا قبل از غروب که در غیر
نیز غلام است که در حکم اقامه با سفر میکند علی الاثری و غیر
هرگاه نماز قصر بر اسهوا اقامه کرده باشد و اگر بعد از قصد
اقامت سفر کند بیکه از مسافت شریعت اتمام میکند بطریق خواه
قصد خود عمل اقامه عشره ناله مدار داشته باشد چنانکه
اجتماع با قصد خود بان نماند اصلا با قصد خود در شهر
و غیره اقامه ده مدینه و دویم نماند خواه غرامه فی الحاله
داشته باشد یا غرامه اقامه نماند باشد بیکه ظاهر است
چنانکه بیکه گفته اند در صورت قیام اتفاق بر فقراست و رفتن
و بر کشتن نه محقق بیرون رفتن با بعد از سیف بر حد حجت
چنانکه بنافوت بر نقد بری که وجوب قصر بدلیل انجا
منقول ثابت شود و ظاهر شود در صورت سیم باز واجب است
قصر اگر چه اختلاف کرده اند و الاثر فقیر محقق بیرون رفتن

۱

با بعد از رسیدن عید و تحویل سال به حال برگشتن آنها
 نمودن و محبت ایشان و آنچه نیست بکنی اگر چه بگویند
 میان اقامت و تحویل سال بپوشیدن و رفتن در حوز و بپوشیدن
 اول در رفتن و برگشتن و در دویم در برگشتن آنها و تحویل
 سال را آنکه گویند عید عید عید و تحویل سال و تحویل سال
 و لا اله الا الله و الله اکبر می گویند برای بزرگ کردن کبر
 و تعظیم و یاد و یاد این در عید عید و تحویل سال و تحویل سال
 در اینجا نیست و اگر سافر در عید عید عید عید عید عید
 انکشاف و رفع خود عید عید سلام دهد و عید عید عید عید
 گفته اند مستحب است آنکه هیچ کس سافر میان نماز و عید
 و هم چنین میان مغرب و عشاء یا بیک نماز عید و عید عید
 که بوقت فصل نماز اول بار و جمع شود یا آنکه نماز اول بار
 ناخیز کند تا وقت فصل نماز دوم و نیم و نیم اول اول است
 و اگر سافر کند بعد از ظهر نماز نافله ظهر و اگر سافر باشد
 بعد از ادای آن و عید عید و اگر سافر بوده و سفت است انکشاف

نیمه و ذکر مسافر بعد از نماز

نیمه و انکشاف بر فرقی خود

نماز کاتب و آن قسم
 یکم اول نماز کاتب و در
 آن چهار فصل

آن نافله و ستر و کاتب و آن دو قسم است
 اول زکوة مال است و در آن چهار فصل است
 در میان کسی که بر او دادن زکوة واجب و آن هر مال و
 ولاد و مالک مضاف است که محکم از فقر و در آن فصل
 پس این پنج چیز است که محکم از فقر است که شد و فصل
 آن آنکه ملوک شهر است و در وجوب زکوة ملوک و ملوک و ملوک
 پس و طفل واجب است بر او این زکوة بر هرگاه بخار کند
 مال طفل که که اخبار فقر و میان شهر و ملوک و ملوک
 از آن است که بکند نماز و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
 که واجب و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
 این در وقت فصل بخارند برای فقر که اما اگر آن فقر
 مال فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
 فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
 اگر ملوک باشد فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
 فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر

حال خود مذکور بر آن ولی سنت خواهد بود و در هر سال
علمای ما چنانکه از ایشان چیزی نقل کرده اند بر آنکه که
بچه بودن که کفیم در غیر بد و وجب است از آنجا که ولی
شرعند مثل و حتی و اینکه در بد و جد طفل می تواند
شیر و پست بلکه از بعضی علمای فقهیده میشود که از آنجا
و بعد پست که چه اعتبار ملاقات در بد و جد بن
احولت و اگر کسی که غارت در مال طفل میکند ولی
باشد و بهی مثل مال طفل است در این صورت زکوة
بر او نیست و بر طفل هم نیست و در حج حبه نیم است
الملاق و بنابر ظاهر علمای ما چیزی گفته اند و حج هر نیم روز
شروط آنست که چنین مال طفل منافع خرید باشد
مخیر و پاکست که اجازه خریدن میدهد ولی شریعتی باشد
اگر آن خریدن مال طفل خواهد بود و بعضی بعد از این شرط
مرفوعه طفل را بنوعی و عاقلند و بعضی گفته اند که زکوة
که در صورت خرید کردن ولی بنوعی و اجازه باشد و

اینها گفته اند و محقق چندی معذرتی است اگر چه
صحیح باشد و بعضی گفته اند که این سخن را می تواند
حدیث معتبر از حدیث و اینکه از بعضی از گفته اند بگو
و بعد از بودن زکوة در غله طفل و در مال طفل
ببودن زکوة و بنوعی واجب بودن زکوة در چار و یا
طفل است و در آنچه پست زکوة در مال و بنوعی نقد پست
با غله یا چار یا بان باشد و بعضی حکم در بنوعی و حکم طفل
دانسته اند و چنانکه در غله و چار یا بان طفل زکوة
واجب دانسته اند و اینجا بنوعی واجب دانسته اند و صحیح آنست
که واجب نیست بلی هرگاه در بواقی او زکوة باشد یعنی
عاقبت او میشود و بر مال او پس مال در بواقی مال
سال بکند و در بد و زکوة بر او واجب است و مال
زکوة دانند که باشد بلکه احوط آنست که اگر چه بر مال او
سال نکند در مال اقامه با زکوة بدهد و واجب نیست
بر بنده زکوة در مال بکند و زکوة است و بر اقامه اقامه

زکوة ای حال بکار نول خدا که بکار مال بپوشد و بهشت است
 و اگر بکار بپوشد که بکار مال است و بهشت است و اگر بکار
 زکوة آن مالی که از مال است واجب است که بکار بپوشد
 از آن مال و اگر بکار بپوشد که بکار مال است و بهشت است
 از مال و زکوة واجب است که بکار بپوشد و اگر بکار
 واجب است زکوة در مال که از مال است و بهشت است
 مال و بکار بپوشد که بکار مال است و بهشت است
 اگر چه چندین سال بران مال بپوشد و اگر بکار
 بپوشد که بکار مال است و بهشت است و اگر بکار
 زکوة طلب آن کسی که بکار بپوشد و اگر بکار
 از مال است و بکار بپوشد که بکار مال است و بهشت است
 بکار بپوشد که بکار مال است و بهشت است و اگر بکار
 که بکار بپوشد که بکار مال است و بهشت است و اگر بکار
 بکار بپوشد که بکار مال است و بهشت است و اگر بکار
 بکار بپوشد که بکار مال است و بهشت است و اگر بکار

لا بد این شرط از آنست که بکار بپوشد و اگر بکار
 بپوشد که بکار مال است و بهشت است و اگر بکار
 زکوة آن مالی که از مال است واجب است که بکار بپوشد
 از آن مال و اگر بکار بپوشد که بکار مال است و بهشت است
 از مال و زکوة واجب است که بکار بپوشد و اگر بکار
 واجب است زکوة در مال که از مال است و بهشت است
 مال و بکار بپوشد که بکار مال است و بهشت است
 اگر چه چندین سال بران مال بپوشد و اگر بکار
 بپوشد که بکار مال است و بهشت است و اگر بکار
 زکوة طلب آن کسی که بکار بپوشد و اگر بکار
 از مال است و بکار بپوشد که بکار مال است و بهشت است
 بکار بپوشد که بکار مال است و بهشت است و اگر بکار
 که بکار بپوشد که بکار مال است و بهشت است و اگر بکار
 بکار بپوشد که بکار مال است و بهشت است و اگر بکار
 بکار بپوشد که بکار مال است و بهشت است و اگر بکار

فصل در بیان
 و چندین سال
 بکار بپوشد

کتاب در ادب و اخلاق دارکن اعتبار رضا

وحيث ان السابغ مشايخنا هم ودميت ذكوة ثلاث

وإصاحبتكم زكوة ديمال بخارون مخبوت نه واجهت

منهجی و اسنادی به آن که بخودی خود بخود و سال و اولاد

صفت پست در پیرایه مثل استر و دولز کوش و بند

دینار و کوفه چهار بار داشت و در هر دو مصلحت

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِكْرًا لِّرَبِّهِمْ وَأَنَّا لَمَبْعُوثِينَ لِّآلِ هَارُونَ
فِي الْفُلِ أَجْمَعِينَ

چهار سرفات اول تعالیه و آن در سرفات

کدو و غیره را که در سقفا و کوزه و گلاب و در سقفا

که گفتند و این میشود و چون دست شتر شتر شود که

منذ كان في سنه مائة وثلثين سنة

و چون شو شتر و سید یک نیت لیون که شتر و سید

یادوست این چو یک عجبها و شتر و سدا یک خطه است که شایان

...

57



مستخرج من كتاب
اول واجبة عند الله
من شرط اول فصل

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

کوشش و جدوجهد و تلاش و کوشش

و بعد از آن که در آن روز و آن وقت و آن مکان و آن حال و آن...

احمدان و دو تاده چتری بنت ناصد و بنت بکر مد

که در آنوقت دوینک لیز است و در هر چه بعد از آن و بنام

اگر چه چندین عمارت باغد در هر جای یک خطه و در هر جای

فَبِئْسَ الْيَوْمُ بِشَايِدٍ وَدُرْكَاءٍ وَوُضْائِكِ بَكِي سَيِّئَةٍ

بیع یا شیعہ است یعنی یک کاویچہ یک سالہ یا دو سالہ

خواه نرو خوانداده و دویم چهل است و دمان یک مثل

یعنی کاہنوں کے پاس رہ کر اور اس کے احکامات و عہد میں حاکم بن کر

کا و کہ باشد لیکن چنان خطاب کند که زیادہ و جہانی کہ

از ان اخرج منثور و جزئی نماید با کبریا نماید پس در شصت و

سی سی خاں کہ کہ دو بیج ز کاتر شود نه ائل یک سنه

جیٹ چھل کا ویدھد و بیٹ کا ویاپی رتوہ لھا ویدھ

هنا موبك بيع وبيع سنة بيهد ودرستاد دو

نه و بیع که بیست کاوی زکوة عباد و هم چنین و هم شده
 پنج شلاد و سته بد هند که حج کاوی زکات عباد و هم
 ما انکه و بیع بد هند که بیست حج کاوی زکات عباد و هم
 بیست کاوی زکات عباد و هم بیست سی سی حسن کند که چهار
 بیع شود یا چهل چهل که سه سته شود و برین قیاس
 و در کو سفند پنج نصاب یا چهل نصاب است اختلافی که
 خواهد شد نصاب یا و نش چهل کو سفند است و در آن یکی
 کو سفند است و نصاب بدویم صد و بیست و یک است و در
 دو کو سفند است و ستمش و بیست و یک است و در آن سه
 کو سفند است و چهارش سصد و یک است و در آن چهار
 کو سفند است و پنجش چهار صد کو سفند است یا بیست و
 که حرفه و که یا عکاز هر صد کو سفند یک کو سفند میشود
 و این پنج نصاب بنا بر قول اکثر است که بود و بیع او نصاب
 چهار صد صد حساب میکنند پس در آن سه کو سفند است
 و بیاید است که زکوة چهار یا بیان بخود نصابها ای که

انکه اگر بیع معلق میگردد نه بر پا دارد و انکه بیع یا الا
 و سکه این در میان دو نصاب چیزی نخواهد بود **خود بود**
 خودی خود چیزی را بیست در تمام سال پس زکوة بیست
 در جوانی که علف داده باشد او را اگر چه در بیضا و زغال
 باشد یکی انکه در زمان طفلی علف داده باشد که در عرف
 است و ندانند باشد یا یک با وجود آن باز طاعتی است که
 عرف که تمام سال خود بخود چیده و در بیست در صاف
 شدن بیست است انکه آن علف دادن بجهت عذری باشد
 از چیدن بخود یا خود باید و ن عذر باشد و نه بیان آن
 از چیدن خود بخود آن علف بخود یا انکه صاحب بان بگذرد
 یا غیر صاحب باذن صاحب یا غیر اذن صاحب بدو
 انکه علف افعال صاحب باشد یا مال غیر او که در هر دو
 صاحب بخود یا بوقول اقوی و بعضی گفته اند که هرگاه غیر
 افعال خود بگذرد یا مال صاحب کوفه واجب و این گفته
شرط سیم حواله بیع سال گذشتی پس چوق ماه و در آن

شرط دوم بخود بیع
 چریدن است

شرط سیم گذشتن سال

داخل شود و زکوة چهار پايان شش پیکر و اگر چه تمام
تمام شده باشد و بنا که سال ماد و هجده سال
میشود و در صورتیکه پنج نصاب شش سال داشته باشد
نصاب اول بلکه سال پنجم در این وقت ملحق حساب میشود
مثل اینکه شش نوبت باشد اگر چه هر یک از آنها با یکدیگر
ترا بداند و هرگاه پنج نصاب شش سال بعد از نصاب اول باشد
پس اول هر طاعت است که اگر کامل نکند نصاب بعد از پنج
حساب میشود مثل آنکه چهل کو سفید چهل کو سفید
که در این وقت چهل چهل کو سفید اول یک کو سفید زکوة داد
بعد از آنکه سال ایشان تمام شد و چهل کو سفید ثانی
خواهد بود و اگر کامل نکند نصاب بعد از پنج کو زکوة
نصاب ماد و هجده سال تمام شود و ماد و هجده سال که با پنج
نصاب بعد از شش مثل آنکه هشتاد کو سفید داشته که
چهل کو سفید از آن شود و در این وقت چون
سال ماد و هجده تمام شد زکوة آنها را بپردازد و باقی که در

مداخمت و در وقت و یک است که نصاب و در وقت است
ماد و هجده سال است و سال یک نوبت و هرگاه مال یک
حیضه آنکس هم در یک حکم و در ختم شدن با مال قدیم و ختم
شدن مثل آنکه است که مال قدیم را بپردازد و باقی که در آن
تفصیل میباشد و آنست که ابتدای سال پنجم را با مال
نیاز فتح الحاد و شهر آنها را و وقت است که مثلاً میشود و
که شش نوبت از ماد و هجده سال و اگر با غلظت و سکون
نصاب در شش سال از هر یک نوبت سال را از آن وقت که با
رسید به آنچه بدو شکر که از آن نصاب نصاب است که شش
حساب از آن است و اگر نافی شود نصاب در شش سال
از شش سال سفید و در مثل آنکه مال آن چهار پايان
زکوة سال اول میشود و هر چند فقیر از نافی شود و از زکوة
باشد نیاز به غلظت فقر اگر چه هر طور در صورت قصد فراد
ساقط است و در هرگاه مال یک نوبت تمام نصاب از آن
از آن پیش که از غلظت آن مال باشد با از فقر چنان و باشد

بجهت عیال خود بگذارد که بعد از رمضان باز بماند
 از برای کمال باد و سال شکر و سال وفات سال گذشت
 که در کوه واجب شدن عزت است و هیچ چه بود و کوه
 بر شخصی نه بر عیال و نه بر مال و نه بر مال نیست و نه
 روزی و نه حاجت و نه کجاء و نه روزی و نه حاجت و نه
 شخصی و نه و نه که حاضر باشد نه فایده چنانکه کسی
 گفته اند و بعضی گفته اند که فایده هرگاه ممکن از رفعت
 و ملازمت باشد و زن سید و این آخر و اول است
 هرگاه بجهت از خدای نکرده و نه از رضا بکنایه بجهت
 از آن مقام بجهت بلکه باید بجهت بقا سفل باشد
 ملازمت و در آن واجب شود **در پنج حجاب** و در کوه غلامه
 بدانکه واجب نیست کوه در چهره و غلامه مادامیکه عجل
 مضایق شده و در هیچ و سواسه و هر وقت شست و
 و هر صافی چنان مستان و هر مدی چنانچه گذشت که چنانچه
 نبوی و واجب است بر هیچ و نه که مقدار رضا نیست سبقت

در نکات غلات

و از پیوسته و موافق گویند که از بعضی از طلاعات سید است
 که بعد از عید از محضر میباشند سبقت شد که فایده
 و نه نبوی و نه فایده و نه کوه و نه در من نبوی و نه کوه
 که قبل از این مضایق بوده و الا با مضایق من نبوی و نه فایده
 این زمین میان حبیبی که با خدای از اقلان محمد الزکاء
 افتاد علی علی عالم ظله العالی سبقت شد و در این
 نبوی و نه فایده که بعد کوه شد چنانچه در شغال و کوه
 شغال صریح نبوده آری از محراب و سن که مضایق
 سبقت هفت من و نه چهار یک من نبوی و نه فایده
 انقضی و بدانکه اعتبار بصلاب و فایده که ملازمت
 شده باشد بر هرگاه و لب با انکود ملازمت و نه فایده
 بود از رضا نباشند کوه و واجب بر اهل بود اگر چه
 بغلی و خوب نقد و رضا نبوده باشند و در غلامه و نه فایده
 سبقت در زهد و رضا نیست بلکه هر چه بود از رضا
 بوده باشد معهود باشد عشر یا نصف عشر که مذکور شد

از آن زمان که نیز اخراج میشود اگر چه اندک باشد پس
 همان یک مصائب که مذایب و کجیهاست که مکررا
مقتدا و مذکور باشد و در وقت غفلت و وجوب زکوة بخله
و قنیت که اسم کندی و وجود موثر و بخل که خرمایست
خشک شده باشد نه رطب برین طایفه بهر چنانکه
اسکافی از غلای نام که این چند باشد باین قابل شده
و عقیق و نه در دفع اخراج کرده و در شرح لغو و کما
در خمر و نیز بیل باین قول شده و مشهور است که وقت
غفلت و قنیت و وجوب و خرمایست که پاره شود
و کندی و وجود آن بند و غنوه منعقد گردد بلکه عاقبتی
جهت این قول نیز این چند و بعضی دیگر که اشارت شد
ظاهر گشته و مسئله عمل اشکالات و کجیست که قول
مشهور اولی و لغویست و مقتضای اخراج زکوة و قنیت
که ضامن شود غله از نگاه و کجیست که بیوه بلکه و دیگر
شود و مراد برفق اخراج و قنیت که اگر از آن ناچار گشت

مقتضای زکوة و اما مالک ضامن باشد تا و قنیت سالی که ثابت
خرج میباشد مطابق و زکوة مذکور اند که در آنکه مراد و قنیت
که بخی از آن میتوان مراد و واجب نیست و کراهی و چیزی را غله
نکود و مالک انکس غن کوه باشد باینکه مالک آن باشد پس
از وقت وجوب اگر چه یک خطه از آن نیست و مالک شود و مقدار
زکوة عشر غله است که در یک باشد اگر آن غله باین خدای
یا باوان یا بر پشت خود که در یک باب باشد بخریده باشد
و نصف غله است که بخرید که شتران آب کش است یا جبار
که بخرید یا که بکار و جان آب بکشند یا داده باشد و ظاهر
این در حکم مل و قنیت نبودن بلکه آوردن است که بخرید یا که
از قبل و از بعد و بخوان که بخرید یا بخرید و بخرید یا بخرید
نصف عشر لازم شود و بسیاری نیست بخرید یا بخرید یا بخرید
مثل که در آنجا و بخرید یا بخرید یا بخرید یا بخرید یا بخرید
یا بخرید یا بخرید یا بخرید یا بخرید یا بخرید یا بخرید
نیم آید و بخرید یا بخرید یا بخرید یا بخرید یا بخرید یا بخرید

بگو اگر در اغلب اوقات بطریق اولی آب جوده باشد عشر
 در اغلب اوقات بطریق ثانی آب جوده باشد نصف عشر
 و اگر سالیانه جوده او هر دو نوع پنج عشر باشد که این نصف
 آن عشر و یکم است و از نصف آن نصف عشر و اگر یکم باشد
 باشد که این احوط بلکه شاید احوط واجب بود تا اگر آنکه
 عشر باشد و بدانکه واجب بودن زکوة بعد از جوده کرده
 حق است سلفانست المختلاف و بعد از دفع اخراجات آن
 در اعیان آن نیز بنابر قول افکهر و اکشهر و بعضی گفته اند
 که پیش از دفع اخراجات مال را حلال است و بعد از اخراجات
 آن چیز است که مالک غرامت بکشد بر غله او باشد و عمل
 بنابر آنکه با تمام صاف کردن آن و خشک کردن پیوسته
 و لذا بجهت آن تخم و عصاره و شکر بعد از دفع اخراجات
 پس چون اخراجات پیش از تسلی و جوب شد باید بگوید حتی اگر
 بعد از تسلی باقی نماند زکوة واجب خواهد بود چنانکه گفته
 بر لایق به بعضی اند و بعضی گفته اند که عصاره و شکر پیش از دفع

اخراجات میشود پس چنانچه بقدر مصلحت باشد زکوة بپوشد
 و باقی آنچه بقدر مصلحت باشد و بعضی تفصیل داده اند باین
 اینکه اخراجات که پیش از تسلی و جوب باشد که در اخراجات
 بعد از اخراجات عصاره و شکر و بدان اخراجات که بعد از
 تسلی و جوب باشد که اخراجات باقی از اخراجات عصاره
 کرده این احوط است و احوط از این قول سابق است که مصلحت با
 پیش از اخراجات کردن است و احوط از هر استثنای اخراجات
 هیچ نکرد نیست و اگر ندانیم و پیوسته را پیش از تسلی و جوب بپوشد
 چنانکه آن نیز که داده از اخراجات حساب میشود و اگر باقی جوده
 باشد حق را بر غله و اصل آن عشر میباشد تا آنچه است برسد
 غله است از آن نمی معلوم شود و استثنای کرده و چنانکه هرگاه
 اخراجات بر غله زکوة و چیزی دیگر که زکوة ندارد دیگر کرده
 نباشد بکلی جامع شود اخراجات غله زکوة را جدا نموده هیچ
 نمیناید و اگر بعضی از اعمال او نباشد و باشد اخراجات
 دفع نمیشود و اگر چه غلاتش با بپوشد پیش از دفع کرده باشد بجاء

نیم دو بیان شرطهای جبرهای که در آنها زکوة سنت
بدانکه شرط است در سنت بودن زکوة در مال تجارت گذشت
سال و آنکه در مال با زیاده طلب شود در تمام سال پس
اگر کمتر از مال طلب شود در بعضی سال و اگر چه اندک
باشد زکوة نخواهد بود هر چند هفتاد مثقال چندین سال
نصار باشد و هر وقت طلب از مال بابت شرعی باشد
سال را از آن وقت حساب بکنند و نیز شرط است که قیمت مال
بجاء منقار یک یا نقدین رسد اگر اکلش نقدین نباشد
و الا منقار اکلش معتبر است هر چند کمتر از منقار باشد
مان دیگر کیو اخراجاً زکوة منقار در سواد یک این شرط
حج شود از قیمت آن مال چهل یک او از پول نقد با طلا
و اما شرط است که بین مال تجارت باقی باشد در تمام سال
چنانکه در زکوة واجب در مال بود باقی باشد شرط نیست
چون زکوة سپاسد اگر چه اعیان در اشیای مال باشد
شود ظاهر است و باقی شرط و شرط است زکوة ماد

گذشتن بر آن و سائمه بودن یعنی خود بخود جودن و ماده
بودن پس زکوة باید که از آن ماده باشد که بدو ماده درش
هر دو عوی و نجیب باشد و در مال شرعی و غیره که در دنیا
باشد و از آن باقی مانده که چنین نباشد بلکه زیاده زکوة که
در چیزهای که از زمین روئیده است چنانکه در بحث
اول گذشت خلل زکوة غلات اربع است در اعیان و باقی
در مخرج احوال و نقد و منقار و مقدار زکوة
در بیان وقت وجوب زکوةها است و آن دو جای که مال
گذشتن معتبر است مثل غلات و نقد و باقی در زمین است
سرخ و نقد و منقار شدن بخوبی گذشت و در جای که
سال گذشتن معتبر است باید شرطهای وجود که در این
در همه سال نه در طاه و نه در زمین و چون ماه و در همه سال
گردد واجب است زکوة و قرار میگردد و چون واجب شد
افراد وقت معتبر میشود رفع زکوة واجب و باقی نیست
مأخو مکرری علی غل اشیاء و غیره از این قبیل

وقت وجوب زکات
و کیفیت آن

اشهر و موطا تا آخر اخراج زکوة نماید با حکان مسلم آن
 ضامن میشود بلا خلاف لیکن اشکال در اینست که آیا
 ضامن شدن شامل تا آخر است که برای رسانیدن به
 شخصین یا به ارباب یا از میان باشد یا مخصوص است به غیر این
 موقوف و شاید اجمال در قیام افوی باشد چه تا آخر برای غیر
 رسانیده که لا در عرف تا آخر میباشد یکی به اینها جایز بود
 تا آخر نیز برای همه رسانیدن ظاهر میشود و اشهر آنکه
 آنست که جایز نیست تقدیم زکوة تا آخر و خوب بقتصد
 بودن یا جایز است بعنوان فرض و ادعای آنکه در موقوف زکوة
 حساب نموده هرگاه خوب بختی شود و بپایان رسانیده
 استحقاق نماید که باین نوع جایز بلکه سخت است بلا خلاف
 حکم این موقوفی دادن حکم شمارد بهیچانست پس بتواند
 که اجتماع شرط نیز از او بی کوفت و همان برای کوفت یا
 باینکه توانا و غیر آنست که در مخرج نموده باین جمله بدو بیاید
 و اگر بقیه باین اجمال مستحق باینکه یکی از شرط استحقاق

تا آخر رسانیدن
 تا آخر رسانیدن

در او موقوفه گردد نزد مستحق شدن و خوب جایز نیست
 حساب کردن و بر مالک از نوا اخراج زکوة واجب نموده
 و اگر مستحق در بلد بیست باشد نقل زکوة بغير آن ملک جایز است
 و چون در اینوقت نقل کند ضامن آن میباشد هرگاه مدتی
 تقریب تلف شود و ضامن میشود هرگاه نقل بغير بلد
 یا وجود مستحق در بلد اگر چه بقریبی غیر نقل تلف آید
 خلافی در این نیست بلی اختلاف در این است که نقل در این
 جایز است اگر چه چندان باشد یا جایز نیست باینکه بعد از
 ضامن بودن گناه بپایان رسانیده که نقل نموده یا وجود مستحق در بلد
 و قول اول اجماع و ثانی احوط است و وجه دوم قول اول
 هرگاه بر رسیدن مال بفقیر و بفقیر موقوف است در اخراج
 و عزل آن و باید معاینه دفع کردن بوسی مستحق یا اعمام یا
 یا وکیل مستحق باشد هرگاه جایز داریم دفع کردن بوجوه مستحق
 چنانکه قول اول است و اعتبار قاعده بخیه جایز بودن تقدیم
 نیست بر دفع موقوفه علیه است اعماد جایز بودن تا آخر نیست

تا آخر رسانیدن

اذ وقع مطلق بانته ربك ما علم ما شئت كبره نك
 انك لو فاست كذا كونه شكك باشك ووجه او وجهه
 احوط است ودر وقت زكوة من وقت افسد بغير كبره
 زكوة كدام مال است وبنوعی ودر وقت افسد زکوة
 واجب بودن با است بود که بنوعی الا حوط
 در بیان مستحق و آنچه بان مطلق دارد و در آن چند
 مقام است
 نخست است اول و دوم فقرا و مساکین اول بنا بر آنکه
 فقرا و مساکین غیر یکدیگر باشند و دوم منف حجاب
 شوند چنانکه قول شود است عیال و قوی و غیره
 نیست میان آنان در موردی که یکی از آنها مذکور شد
 اما اگر هر دو را هم مذکور شوند و بی دارند و هر یک منف
 علیهم میباشد و باین حالتی چون تر است بنا بر آنکه
 و غیره و با آنکه تفاوت در مرتبه نیست چنانچه است
 هر یک از اقطار و بگویم را در وقت انقراض و هر دو مستحق زکوة

مستحق و تعلق و امانت

فقر و در وقت و در وقت و نذر ظاهر میشود و ضابطه
 این دو صنف زکوة را این است که مالک مؤنه تعالی را بخواهد
 و عیال خود نباشد و منع نمیکند فقیر و مالک و اگر
 چه مالک خانه و خادم و چنانچه باشد که محتاج بآنها بود
 موافق مال خود و همچنین هر چه محتاج بآن باشد از آنکه
 لازم حال او باشد و کما بهای علم داشته باشد چنانچه محتاج
 افراد که با نیازهای بیاید چیزی که در راه مال محتاج حرفه
 محتاج است بآن باشد و اگر چیزی داشته باشد که حاجت
 دیگر بکس نباشد از آن تکلیف نمیشود که از او بفرستد و که نیست
 و بخرد و مگر آنکه از آن سبب او بخواهد بفرستد باشد که از آن
 بر وی مغفول باشد و اگر این چیزها را نداشته باشد و
 محتاج بچیز بآنها باشد از آن مال که طرک مستحق میکند
 و در وقت که آنچه محتاج باشد بآنچه فروغ نیز همین
 حکم داشته باشد با احتیاج داشتن بفرغ و همچنین
 از کس نمیشود که بخواهد بر او زکوة داشته باشد که بآن

بخارک کند لیکن عاجز باشد که از انقدر رکعت بخورد عیال
خود بخورد در تمام سال بلکه چنین کسی را زکوة بپردازد
اگر چه مقصد دوم پادشاه باشد و پادشاه
میکنند که از اخرج کوی پادشاه بپردازد رکعت از آن سه برابر
خواندند و از آن زکوة منع میشود اگر چه بخواهد در هر روز
باشد بلا خلاف در هر دو حکم و هم چنین منع میکنند از زکوة
کسی که ضعیف و کسبه دانش باشد که تا به یکجا نرسیده
شد نه هرگاه تا بعد از آنکه در انصاف که قاضی است
با ایشانند و باید برانقدر رکعت اجتناب باشد که گفت
با بایدها و بعد از آنکه یکبار در زیاده باشد احتمال او
اظهر باشد چنانکه اکثر بایدها بلند لیکن الحوق تا آن است
و اگر زکوة را یکبار داد بعد از آن که حد و حد و تحت و تحت
از احتیاط او بوده بوده انگاه ظاهر شد که سختی نموده
مقدور است و این یکبار و از آن پس زکوة را هرگاه بانی
مثلا با احتیاط از هرگاه نالاف بود اگر دانسته بود بگوید که

ان زکوة است و همچنین در صورتیکه جاهل بودن آن متعین
و بعضی خطا کنند و اگر کردند و بعد از آنکه آنکه بگوید
رکعت بوجه بانی باشد میتوان از زکوة کردن ایستاد غایب
چه بپادشاه بوی ملکیت چه از ثواب زکوة پدید آید و اگر کسی را بانی
بخواهد بگوید بر او اثبات خلاف است و غرض است و این
مکان بانی بودن بین و نالاف بودن و نه میان اگر انکس
که زکوة از جمله کسانی باشد که غنی بایشان نالاف میشود مثل
دی الزعم یا انکس چنین نباشد چه در اینجا جمع کردن مقرر
نقص است و بگوید با عزیزی رافع و هم مقرر و نقص
رجوع ندارد و در جای دیگر باید و این کوفت اگر شد و باشد
و این کوفت و رافع معانی نیست چه مقرر و مسلم است که
احتمال و حلال انکس کرد و بود و او اشقی و انفسه عاده بود و
وضع کردن او سختی بوده و تمامی از ادب و بی ادب بلکه
بعضی بعد از آنکه در کوفت و غنی اند و غنی از غنی نیست
لیکن از اول است بلکه ضامن بودن در صورت اجتناب از چنانکه

عاملون

مختلفه

فرار القاب

مقتدره و بخواهد بپایان رساند و اندک احوال است
عاملون علیها اند و ایشان اناقی اند که جمع آوری سد فاش
سپند و سعی و کوشش آن وجه و مسقط و حفظ آن محتاج به
تأکیف رسانند که و تحقیقین صحت کنند
مؤلفه ملو غلام است و از آنکه ایشان را سهم دادن
ارصد و وجه جهاد مستمال می شود و ثمره مهمی در حق
این جماعتی نیست خصوصاً بنا بر روی که سهم ایشان در میان
عینک نام علیه السلام ساقط است اگر چه اهل علم و سواد
سهم ایشان و هم چنین سهم عاملین است که نصف سهم بوند
هرگاه احتیاجی باین دو صنف باشد
و ایشان مکاتبه بنویسند و بقیه کافی هستند که اناقی ایشان
با ایشان مقام کرده که فلاں مبلغ داد چند و لقاء شوند
شرط آنکه چیزی ندانند و ایشان که ادای آن مبلغ نمایند و بقیه
قاعداً احتیاجی باشد که گفته شد و ظاهر بقیه جایز بودن آن
با ایشان داد است اگر چه قدری در حق و تحصیل ارباب نجیب

داشتند و بافتند و بعضی فاسد بودن کسب ایشان شرط دانسته
و احتیاجی داشت شده بود شرط نیست بی در بند و غیر
حکایت که خواهی مال و کوه بخرد و از او کند و می رود
شده شرط است بنا بر ظاهر ظاهر و بخواهد بپایان سهم که
شمرده اند که گفته بر او واجب شد و قادر بر زاد کردن
حجمه کفایه نباشد بنا بر بعدی که در سداد و سنجش
و شیخ ده در کتاب مسقط گفته که احوط خود ساقط کردن
بند و اما بدهند و این که فقیر است تا خود بخورد و
کندار خجاست خود و هرگاه که بکند کوه باید بدهد و
نیاید می تواند بکند کوه سبک و بخورد و از او کند
غارمون اند پس انا که دین بدیده دارند شرط آنکه در پیش
دین دارند و بافتند و علمای مادی دارند و از دین
یک آنکه دین را ساقط خود کرده و در اینجا فقیر بودن او
کو داند و دیگری برای اصلاح فان الدین دین بهم رساند
و در اینجا فقیر بودن را اعتبار کرده اند و در کتاب خلاف

عالمون

تتبعه في هذه المدة
وغيره من المدة

[illegible]

1. Mr.

— ۱۱۱ —

ابن سبیل

رومانس کے حقیقی

عبداللہ

و در آن ایجاب بر نفقه نیست و شرط بودن نفقه بر آنست
 که اهلان یکبار و بداند محل خلاص غیر از آن و غیر واجب است
 برای اعتبار بودن عدالت در علمین و مؤلفان اجازت
 اگر محقق واجب نفقه زکوة میدهند نباشد مثل چه بود و اگر
 و اگر چند نیست بالا روند و اولاد اگر چه چند نیست نفقه
 و وجه عامه که تا مشوره نباشد و بنده چه جای نیست زکوة را
 باشند و ادعای غلط ایجاب نمیکرد با ما جز بودن از کامل کردن
 نفقه ایشان که بر او واجب است پس زکوة باشند بدهد نفقه
 نفقه بلکه بعضی گفته اند که زکوة را بکسان شایسته چه بود
 بر ایشان نیز بشود و از خواه زکوة دهند و خود نفقه بدهند
 از و علی از نفقه نیست و لوط و زکوة چه بود و بعضی در حق
 و اگر اشتاع کنند که باید نفقه بدهد از نفقه دادن این کسان
 جای خواهد بود که نفقه از ایشان از انفاق و جایز است
 دادن نفقه بشود خود و چون شوهر گرفته بشود از او صرف
 نفقه آن زوج شود و بنا بر این نفقه و بداند که واجب نفقه از نفقه

مستحق واجب نفقه نباشد

مستحق

نفقه بر زن واجب است

نفقه میشود بر نفقه و نفقه زکوة با ایشان از غیر آنست
 هرگاه که یکی نفقه بود نفقه با هم نباشد و اگر چه نفقه
 مستحق و نفقه تا مشوره بر شوهر واجب نیست و نفقه از نفقه
 میشود و زکوة را زکوة دارد و نفقه تا مشوره با او نباشد و جایز است
 از او زکوة بیانی خوشان بلکه دادن باشند و اولاد خواه
 کودک باشند نیز با ایشان نباشد و هم چنین بکسان نیز
 مهال بعد و بنده با ایشان نفقه و زکوة دادن ندارد
 اندکها نباشد چه زکوة غیر نفقه است و نفقه از نفقه
 نفقه که نفقه نیست بر هاشمی اجزاء و هم چنین حرام نیست زکوة
 بر هاشمی هرگاه خسر یا سدا که بنا بر او بود و چند از مال غیرها
 باشند زکوة و اشهر بر این است بصرع شده است که مدعی است
 واجب نیست که انفاق بعد از وفات کند و بعضی واجب دانسته
 و بر لوط و حلال است زکوة از او که در هاشمی هاشمی و او
 مدعی است حرام نیست بر هاشمی نیز نفقه و صدقه واجب که نفقه
 زکوة یا نفقه از هاشمی و نفقه و لوط نیست و مسائل این

زکات غیر قبیله است
 بر ویران است

دفع زکات به

در دفع زکات رابعه

اگر مستحق یافت شود
و کیفیت حین
نقد عزل و غیره

بجمله است و این چند مسئله است
دفع زکوة با تمام هرگاه ملک کند و اگر مستحق است در
سوی تمام ظاهر نباشد است که بقیه خالص از وی
بخیر دهند که بجهت ای نفعی بوصول بکفر و جفوت نماید
خفیه و انار است مباح زکوة و یا بپوشیدن ابدان شیخه خلاف دیگر
واجب نماید دفع کردن زکوة با سوی تمام و قضا بطلب
نیز اگر چه وجه نفی قول ظاهر نباشد
خارج است
که هر زکوة با یکی از اصناف مستحقین بلکه یک نفر از افراد
اجتماعی مستحق کردن بر اصناف مستحقین افضل است تا
تمام باشد و چون تمام با سالی یا قضا گرفت زکوة را مالک
برای القمه اگر چه بطلب بعد از آن بلا خلاف
اگر مستحق یافت نشود سنت است عزل کردن یعنی جدا نمودن
زکوة بلکه بقیه کفایت کند در صورت وجود مستحق نیز جدا کردن
از مال مستحق است و این اقویست و مراد بمرکز تبیین کردن
زکوة است و مال مستحق و صحیح بودن عزل افتضا میکند

در دفع زکوة و امانت در دست انبیا و خلیفه منان شود
در دفع زکوة با تمام هرگاه ملک کند و اگر مستحق است در
سوی تمام ظاهر نباشد است که بقیه خالص از وی
بخیر دهند که بجهت ای نفعی بوصول بکفر و جفوت نماید
خفیه و انار است مباح زکوة و یا بپوشیدن ابدان شیخه خلاف دیگر
واجب نماید دفع کردن زکوة با سوی تمام و قضا بطلب
نیز اگر چه وجه نفی قول ظاهر نباشد
خارج است
که هر زکوة با یکی از اصناف مستحقین بلکه یک نفر از افراد
اجتماعی مستحق کردن بر اصناف مستحقین افضل است تا
تمام باشد و چون تمام با سالی یا قضا گرفت زکوة را مالک
برای القمه اگر چه بطلب بعد از آن بلا خلاف
اگر مستحق یافت نشود سنت است عزل کردن یعنی جدا نمودن
زکوة بلکه بقیه کفایت کند در صورت وجود مستحق نیز جدا کردن
از مال مستحق است و این اقویست و مراد بمرکز تبیین کردن
زکوة است و مال مستحق و صحیح بودن عزل افتضا میکند

احوط و اگر نزد انکس دو نصاب باشد یکی اول و یکی ثانی
 احوط آنست که زکوة هر یک نفر بدهد و حدیثی خبر ندیم
 بمسخر دهند بپاشد نیز جایز است که بکفیه و از زکوة انفقند
 که مستغنی شود و زیاده بر مستغنی شد شرعاً باشد باجماع علماء
 علی الظاهر و بعضی باین اجماع نیز چیزی کرده اند
 که مال او زکوة داده با اختیار خود باید بکس بملک خود درآورد
 بخیرین و سخوان و با کسی نیست که بیعت و شبه آن بوی برگردد
 چون اتمام یا فقه صدقه را فسخ کند است که دعا
 کند بای صاحب و هم چنین شای و این سنت بودن بنا بر
 اشیاء الظاهر است و بعضی واجب دانسته اند و این احوط است لیکن
 جزئاً در ماده فقه و نفی دعا کرد و جهة ملایم واجب و اجتناب
 منکر است دادن زکوة ملا و نفقه و موهبا و
 زکوة چهار پانان با حل بخل و علق این مؤلف
 آنچه در حدیث و روایت آمده است که اهل بخل چنانکه از مردم
 بر ایشان چیزی دهند که بزرگتر باشد نزد ایشان و نیز

مکره است بملک خود
 او کون مال که بزرگتر داد

سنت است دعا در
 فسخ عرق

سزاوار است زکات
 ملا و نفقه و موهبه و علق
 بکدام و چهار بار یا یکبار

سنت است رسانیدن زکوة را کسی که شریعت حکم از قول زکوة بر
 کسی نهاده و چون بوی یا بیکل وی رسید زکوة حساب نماید
 یا بای برودن چنانکه مال زکوة و نفقه است و در این احوط
 بطلب است در بیان کسب که واجب میشود فقه
 برادر و او کسی است که ازاد و بالغ و عاقل و بی نیاز باشد
 واجب نیست بر طفل و دیوانه و بنده هر چند بکس بطلب
 باشد مگر آنکه بعضی از مال او گرفته و موافق اراده شده که
 در امرش محاسب ازادی و نفقه برادر واجب میشود و بعضی
 بودن فقه و بیکار است یا فقیر نکرده و یا بیکار گشته نکرده و اندک
 تا این احوط است و در واجب نیست بر فقی یا بر اهل فقر و عیال
 در فقه که واجب است برادر و نفقه مالک بودن مؤنه سینه برای خود
 بر مال خود است خواه مال بفعل و خواه بالقوه و چون شریعت
 فقه در کسی هیچ باشد واجب است برادر فقه مادری خود
 و از عیال خود خواه مسلمان باشد یا کافر یا بنده یا ازاد یا بیکار
 یا بزرگتر که چنانچه از او عیال گرفته باشد حتی اگر عیال

زکات فطر است
 آن که باو واجب شود

و اگر طواف آن باشد که میسر نباشد و اگر بر زمین باشد واجب است
 میسر باشد که در عرض میان این کسرها باشد و ظاهر آنست
 که همان بودن در تمام راه مبارک و همان باعث سجدت
 میان بودن در عرض میسر شود و در واجب بر کعبه نظر بر
 میزان و در این بین از علایق جماع شده و مشهور است
 که طوره در کعبه و دیده بر این کسرها واجب است اگر چه بالفعل میان
 او باشد که میسر است که سئل اجزاء باشد چنانکه بعضی از ما کرده اند
 خوب و الا طوره آنست که واجب بودن در میان سادق آمد
 میان بودن نشاء که میسر شود و طوره خصوصاً طوره دیده
 و در وقت عادت طوره واجب است به وقت خیمه و بعد از آنکه
 طوره است که میسر نباشد و ظاهر آنست که میسر شود و طوره از کاف
 هرگاه میسر نباشد شود بعد از طواف سوال و این مشهور است که
 واجب بودن طوره کعبه باید پیش از طواف آن باشد یعنی پیش
 از عروب شب و طوره اگر چه یک خطه باشد میسر است که سئل
 شود طواف یا بالغ کرده طفل یا بالغ باشد و بر آنکه با مالک

و اگر طواف آن باشد که میسر نباشد و اگر بر زمین باشد واجب است
 میسر باشد که در عرض میان این کسرها باشد و ظاهر آنست
 که همان بودن در تمام راه مبارک و همان باعث سجدت
 میان بودن در عرض میسر شود و در واجب بر کعبه نظر بر
 میزان و در این بین از علایق جماع شده و مشهور است
 که طوره در کعبه و دیده بر این کسرها واجب است اگر چه بالفعل میان
 او باشد که میسر است که سئل اجزاء باشد چنانکه بعضی از ما کرده اند
 خوب و الا طوره آنست که واجب بودن در میان سادق آمد
 میان بودن نشاء که میسر شود و طوره خصوصاً طوره دیده
 و در وقت عادت طوره واجب است به وقت خیمه و بعد از آنکه
 طوره است که میسر نباشد و ظاهر آنست که میسر شود و طوره از کاف
 هرگاه میسر نباشد شود بعد از طواف سوال و این مشهور است که
 واجب بودن طوره کعبه باید پیش از طواف آن باشد یعنی پیش
 از عروب شب و طوره اگر چه یک خطه باشد میسر است که سئل
 شود طواف یا بالغ کرده طفل یا بالغ باشد و بر آنکه با مالک

شود یعنی در بر پا که در واجب بودن طوره میسر است پیش از طواف
 طوره را ایشان واجب میگویند و اگر بعد باشد و واجب نیست
 و هر چند هرگاه طواف شود بر پای کعبه یا ندانند و اما مالک گفته
 که اگر پیش از طواف باشد واجب نیست و طوره آن بر آن کس و اگر
 اجزاء لکن پیش از طوره و در صورتیکه شرایط و وجوب
 میان طواف و نماز بعد بهم رسد و فقهی و استنباطی طوره
 داده اند و خود و میان خود را که میسر خود طوره از غیر کرده اند
 اجزاء باشد یک ساعه که میسر و طوره یک ساعه در میان
 میان خود است بدست میگرداند آنکه اگر چه از آنست و
 بنظر من میسر خودشان اگر چه بدست لایق میسر بنظر من
 بل اشاعت میان دارد و ظاهر آنست که کوفت است که میان یک
 دست میسر میگرداند و کعبه کعبه باشند اگر چه بعضی شامل
 نباشد کعبه نیز باشند و میان این و بی بنا فی الخراج از آنجا
 فقهی میگرداند لکن اشکالی بهم میسر کند که چون بعضی داده
 و مالک او شده چگونه از او خارج نمود یعنی توان داد و از آنجا

و اگر طواف آن باشد که میسر نباشد و اگر بر زمین باشد واجب است
 میسر باشد که در عرض میان این کسرها باشد و ظاهر آنست
 که همان بودن در تمام راه مبارک و همان باعث سجدت
 میان بودن در عرض میسر شود و در واجب بر کعبه نظر بر
 میزان و در این بین از علایق جماع شده و مشهور است
 که طوره در کعبه و دیده بر این کسرها واجب است اگر چه بالفعل میان
 او باشد که میسر است که سئل اجزاء باشد چنانکه بعضی از ما کرده اند
 خوب و الا طوره آنست که واجب بودن در میان سادق آمد
 میان بودن نشاء که میسر شود و طوره خصوصاً طوره دیده
 و در وقت عادت طوره واجب است به وقت خیمه و بعد از آنکه
 طوره است که میسر نباشد و ظاهر آنست که میسر شود و طوره از کاف
 هرگاه میسر نباشد شود بعد از طواف سوال و این مشهور است که
 واجب بودن طوره کعبه باید پیش از طواف آن باشد یعنی پیش
 از عروب شب و طوره اگر چه یک خطه باشد میسر است که سئل
 شود طواف یا بالغ کرده طفل یا بالغ باشد و بر آنکه با مالک

شامل بودن اللان حدیث بر غیر مکلف داخل نظر است
 و اینست در بیان مقدار فطره و جنسان و عیال
 و جنس است که قریب غالب باشد مثل کدوم رجوع و مراد
 موخر و بیج و کشکک و غیر اشکالی است در محری بودن یک
 اذن گفت جنس اگر چه قریب غالب نیز باشد لیکن احوط
 اگر کار در چهار جنس است و بهر از هر مراد است و بعد
 موزن و بعد از آن هر چه قریب غالب باشد چنانکه بسیار است
 نیز گفته اند اگر چه برسد به هر چه از آن باین ترتیب
 اطلاع حاصل شده و مقدار آن یکصاع اگر چه جنس که باشد
 در شهر چه باشد در ملک کافیست و در روستا لیکن احوط
 آنست که مشایخ علمای بر آنند که در هر جا یکصاع تمام باشد
 مؤلف گوید که بیان مقدار طلاع در مضایک و غلات که
 که بکن نیز بر است عباسی است بر او بی بیار و در حال
 و یک ربع مثقال صبر فی انهمی و کافی است دادن نیم فطره
 و چهار انجاس هم اگر چه از غیر نقدین بدین مقدار که چار احوط

مقدار فطره

که خمس از نقدین بدینند که پول طلا و نقره باشد و غیر
 در مقدار فطره نیمت باشد است در وقت دادن فطره
 در بیار و وقت فطره است و از واجب میشود بهلال شوال
 در وقتیکه شرابط و حوب پیش از غلال در آنکس باشد چنان
 گذشت و بعضی میشود و حیوان در وقتیکه غار عبد خواهد
 و احتمال دارد که بعضی شدن و غنی باشد که وقت غار عبد
 به تنگی شرف شود و تنگی غار عبد و غنیست که مقدار را
 بظهور انده باشد لیکن احوط تا آخر فطره تا طلوع صبح است
 و جایز است معتمد داشتن فطره دادن ماه رمضان اگر چه
 باشد چنانکه جمعی قایلند اند و جمعی جایز ندانند که
 بعنوان فرض و یا احوط و اولیست و جایز نیست تا آخر فطره
 از غار عبد مکرر او عدل با انتظار منحنی که جایز است بنا بر
 المهر بلا خلافی و آن پیش از غار فطره واجب و بعد از غار
 مستحب است بنا بر اشهر اظهر و بعضی قضایا واجب دانسته و این
 احوط آنکه کفیم در وقتیکه غزل نکرده باشد اما هرگاه غزل

وقت فطره

کرده باشد فطره واجب خواهد بود بالاتفاق و اگر تسلیم فطره
 تاخیر نماید جهنم عدوی مثل نبودن منحنی یا انتظار مردمی
 ضامن خواهد بود هرگاه تلف شود بی تقرب و اگر تاخیر
 با امکان تسلیم بدون عدوی باشد ضامن میشود و جایز
 نیست که بعد از غل نفل آن بلد دیگر نماید بلکه واجب شده
 با وجوب منحنی در این بلد و اخلاص یکم در زکوة مال گذشت احتیاج
 منع در اینجا تا گذشت پیشتر است و اگر نفل کند ضامن میشود
 و جایز است نفل با بزرگ منحنی و ضامن میشود در میان
 مصرف فطره است و آن مصرف زکوة مال است که پیشتر
 گذشت باشد و احتیاط آنست که بمساکین دهند و در وقتیکه
 امام و نائب امام نیست بهائیان است که بفقها و امامیه تسلیم
 کنند که ایشان بمنحور رسالت چنانکه در زکوة مال بود و
 جایز نیست که بکس غیر از مساکین بکسای بدهند مگر آنکه هیچ نباشد
 از محتاجان فقر که وسعت نداشته باشند فطره ایشان را که در
 جایز است که کس از ضلع برای عام نمودن نفع آن و دفع آنست

مصرف فطره

در بیان خمس و اقسام
 اجناس آن

از ایشان و شش است مخصوصی که باید در بفقرو افزاید
 انکسار همتا بیکان و ارجح فادان اهل فضل و معروف با احتیاط
 باب ۳۴ در بیان خمس طایفه چنانکه در غنیهاست
 در چهار باقی بی مهر و امام مسمی شده بفقیر یکم ذکر آنست
 از جمله نقد رتبه ندارد و نیز واجب است در معدنیات که از
 زمین بیرون آید و خواه چکش کار باشد و غنیها مثل طلا
 و نقره و طلای و مس و آهن باید یکم کردن بجز دیگر مثل حیوة
 یا چکش کار باشد مثل باورث و غیره و غنی و باورث
 و فلاح و فدیج و نمک بالمایع باشد مثل قی و نفع و دیگر
 بعضی گفته اند که کل و اهلک و کل سرشوی و سنگ آسپا این
 داخل معدنیات اند و جمیع این ترده کرده اند و بحالست لیکن
 باید خبر کرد بواجب بودن خمس در اینها همه باینکه شامل بود
 غنیست هر قائمه را چه هر یک از ایشان را فایده هست و غنی
 بودن خمس در اینها از جهات خواهد بود که از جهت تعدد
 باشد پس استندای غیر خواهد شد چنانکه مذکور میشود

آنکه هرگاه از راه معدن یافت باشد که استغناء از آن پیشتر و
 اینها خود باشد و نیز واجب است در آنجا هر کس از آن
 دریا بخواهی ببرد و در میان و ملائکه سکه اسلام باشد
 باشد و نیز واجب است در آنجا هر کس از آنجا ببرد
 و هر نوع کسها را چه زبانی با کفار و مؤمنان انداخته از آن
 سکه که بطریق پانزده و بیست و پنج شده باشد و نیز واجب است
 در آنجا پانزده ساله آنکه در بر زمین و خیره کرده باشد هر چه
 در دارالاسلام باشد و اگر اسلام بر آن ظاهر بود بنا بر قول
 اظهر و بعضی گفته اند که کتب دارالاسلام که اگر اسلام در آن
 باشد لغو است که باید معروف کرد و حبس بجزای آن
 نمود و این شرط آنکه گفته در وقت که در ملک غیر باشد
 نشود چنانکه از ملک غیر اگر چه در سابق ملک غیر بوده باشد
 شود باید بآل آن معروف کرد و پس از آن شناختن که مال
 خود است یا و بدهند بدو و بپایه و بعضی واکو مال آن
 ملک اگر چه مالک دود باشد و بپایه و واسطه غلام ملک

منتهی بود شناختن که کج زاده و پرفتن مال آنکه خواهد بود که
 پانزده و سده از اسلام بر آن باشد بنا بر قول عثمان بن
 واجب است کسی در زمین اهل ذمه که آن مسلمانان خریده باشند
 و هم چنین واجب است کسی در حلال و حرام غنای هرگاه مالک
 حرام را شناسد و غلام را بفروشد و اگر غلام و غلام باشد
 بپایه گفته اند که آن مقدار از اجابت صاحب مصلحتی میباشد
 چند زیاده و خریده و بعضی گفته اند که خسارت بدهد و زیاده
 جزو افساد میکند و وجه این قول واضح نیست واکو مال آن
 باشد نه مقدار با مالک مضامع میکند مادامیکه مالک زیاده
 اینچنین و بی القیم بودن حاصل میشود و مطالبه نماید و احتمال
 دارد که اگر کسی که چنین پائی نماید از بعد از ادای آن بقبول
 القیم بودن کافی باشد لیکن اگر طاعت و بعضی گفته اند که
 آن مال را که غلط بخرام است در وقتیکه مالک میداند و
 دلیل این قول آنرا است و در جای دیگر گفته اند که در ادای
 جانب مالک که میباید بود بعد از آن مالک ظاهر شد پس اگر زیاده

تمام آن و مصالح آن مالک

شد پس در زمان بودن که دوباره مالک بدهد با ضمانت
 و الحاق است اقل و احوط اگر چه در قیام سوانی می باشد است
 و واجب است بکنج تا آنکه رسد پیش یا پیشتر به جیب و نباید
 باید و یک در هم که مضایع و غنوه گشت و واجب است
 خمس و مضایع از مضایع نیز اگر چه باشد باید گشت زکوة و ثلث
 که با این دو مضایع می باشد و چیزی در آن لازم نباشد
 هر چند مضایع مذکور و مضایع است در مضایع نیز با قول الله
 اگر چه احوط اعتبار کردن مضایع است در اینجا و واجب است
 خمس و مضایع غنای را رسد بمشایع بیکه باشد که چنانچه
 ملا باشد بنا بر قول الله و مضایع مضایع است و این مضایع
 از احوط است که گشت و بر عین است که گشت و خمس گشت
 در مضایع و احوط و اگر غنای کردن طریقت گشت و غنای
 در کج بیرون آوردن و اگر این چیزها باشد و بیرون آوردن
 اختلاف است که با اموال بیرون آوردن و احوط است که گشت
 آنکه اگر از یک مضایع مضایع باشد و مضایع مضایع بیرون آوردن

ستیم آن و مضایع مذکور
 معتبر است در مضایع

باز می باشد و در یکم بکنج می باشد با آنکه هرگاه طریقت شود
 زمان با یک بعد از آن باز و بکنج بیرون آوردن و مدتی دیگر
 بیرون نباید با مضایع احوط است از بیرون آوردن در این
 صورت بیرون آوردن با این نیست و خلاف آنکه اندک در این
 نشده و مضایع احوط است که باز و بکنج بیرون آوردن که بکنج
 می شود و سه قول است و قول دوم احوط است بکنج هر یک که بکنج
 کردن اگر چه ستم بیرون گشت و نیز اشکال در این که اگر با یک بکنج
 می شود یا بکنج بودن اصلا ضرر نیست با آنکه کج و مضایع از
 بکنج بودن مضایع است نه در غنای آن مثل مال غنای و در مضایع
 و احوط است که بکنج بودن اصلا ضرر نیست و هرگاه
 چند نفر شریک شوند باید رسد هر کدام از احوط است و نباید
 رسد تا بر او خمس آن چیز بکنج مضایع و احوط است و واجب شود
 واجب نیست خمس و طریقت بخارات مگر آنچه زیاد باشد از احوط
 سال برای خود و عیال خود که واجب باشد نفقه ایشان
 بر اوست باشد و اندکها و کفاریها و آنچه ظاهر عصب گشت

باز است

باز است

وایضا حکم و عمل که در این کتاب مذکور است و این کتاب
حق و در این کتاب که در این کتاب مذکور است و این کتاب
سفرهای طاعت و زیارات و غیره که در این کتاب مذکور است
غرض از این کتاب اینست که این کتاب را که در این کتاب مذکور است
لکن این کتاب را که در این کتاب مذکور است و این کتاب
و در این کتاب مذکور است و این کتاب
سنگ که در این کتاب مذکور است و این کتاب
نوشته و این کتاب مذکور است و این کتاب
و این کتاب مذکور است و این کتاب
و این کتاب مذکور است و این کتاب

تتمه و از کتاب مذکور
بر پیران و از کتاب مذکور

شیخ فرید الدین

تتمه و از کتاب مذکور
بر پیران و از کتاب مذکور

بعد از این که در این کتاب مذکور است و این کتاب
یاد و در این کتاب مذکور است و این کتاب
سفرهای طاعت و زیارات و غیره که در این کتاب مذکور است
غرض از این کتاب اینست که این کتاب را که در این کتاب مذکور است
لکن این کتاب را که در این کتاب مذکور است و این کتاب
و در این کتاب مذکور است و این کتاب
سنگ که در این کتاب مذکور است و این کتاب
نوشته و این کتاب مذکور است و این کتاب
و این کتاب مذکور است و این کتاب
و این کتاب مذکور است و این کتاب

تتمه و از کتاب مذکور
بر پیران و از کتاب مذکور

شیخ فرید الدین

السبل فتركه که در این بلد که در این شهر باور میکنند احتیاج باشد
 باشد که اگر چه در شهر خود معنی باشد و عدالت در زمین شرط
 است اتفاقا و اگر طریقه ملک از این است که باید معنی باشد نه
 مخالف و در این مقام چند مسلم است بدانکه مخصوص است
 امام م انقال که جمع نقل است و آن رستگاری است که بد و نیک
 مال الناس باشد و باشد یا تسلیم کرده باشند از اهلان و طریق
 و در این مورد مسلم است که بد و نیک و خودشان و در این زمین
 باشد با از آن جای جلای و حق نموده باشند و در این راه و اولاد
 باشند و هم چنین معنی امامت و زمین و راه و اهل که اهل
 زمین هلاک شده باشند خواه مسلمانی بودند یا کافر و هم
 چنین مطلق و زمین که ملاحظه می شود نداشته باشند و زمین مخصوص
 امام است هر که هلاک و نه رود خاتم و امام که زمین هلاک و
 نه و نخواست که در زمین ملک باشد و فو فی سبب است
 سرچین باشد تا اینکه در ملک آن حضرت م و رافع شده باشد
 پانه و زمین مخصوص امام است آنچه معنی دارد سخاوت اهل و بی

اینست
 مخصوص امام انتقال
 و از زمین ملک و دیگر

از امامان معنوی و زمینهای ایشان که از سلمان با از اهل
 باشند از زمین معنی نموده باشند و زمین معنوی بودن آن حضرت
 صحت کس که در این مقام باشد و هم چنین این حضرت در این
 حضرت جلاله برای خود اختیار فرماید در معنوی بودن آن
 معنی های فکری و این همان که در زمین آن حضرت و معنی باشد
 و این است که هر دو معنی فکری و عملی و هر دو را خواهد کرد
 فو فی انتقال امام پس چنین باشد که مال امام است
 جایز نیست تصرف در چیزی که مخصوص امام است یا اهلان و زمین
 آن حضرت بدو فایده او در زمین نیست با کسی نیست و غیر
 چنانکه خواه نفس شود بر کتب و اهل که از او و اهل و اهل
 با نفس شود و هر زنی و زمین که از این اهل و اهل و اهل
 فو فی انتقال خود داخل مونس است و شد و از این اهل و اهل
 خواهد بود و هم چنین ملک خواه نفس شود یا این معنی
 از اینها با نفس شود یا این اهل و اهل و اهل و اهل و اهل
 که با احتیاج داشته باشد برای خود فراهم بخرد و هم چنین

و از اهل و اهل و اهل
 و از زمین ملک و دیگر
 تصرف در آنچه مخصوص امام

مشاجره او نصبر شود بخیر و بدین مشیت که از اهل حرب در زمانه
 عیسی امام مکرّمه نباشند یا نصبر شود و بخیر و بدین مشیت
 از کسی که خشن باشد که واجب است اخراج خشن و روان مکرّمه
 بخاروت کند و روان و روح حاصل شود **در کمال امام حاضر شد**
 خشن و با آن حضرت مکرّمه باید معرفت نمود از روی و عیوب و حقیر
 انصاف و فاداه احتیاج دارد و حقیر و مکرّمه که اسناد و نقشه
 نباشند چنانکه هرگاه آنکه این اخراجات سال است و با ما
 آن را باقی و انصاف خواهد بود و اگر گویند امام آن بر تو
 حضرت ما است و در زمان عیسی آنچه رسد انصاف نشد با آن
 میدهند و در رسد امام اخلاص است و عیسی را بریدن مکرّمه
 رسد انصاف است نیز با انصاف مکرّمه هر وقت از انصاف فاجبر
 چه بیکه این از اخراج حاصل میشود و آنکه این و عیسی اخراجات
 سالانکه بر یک نموده باینکه نقد کار رسد امام با وی دهند
 که نقشه ما احتیاج خرج سالان را عیسی و بخیر و بدین مشیت
 این دفعه حضرت امام با ایشان بطریق و جوید با حوله و چهره است

تیره و خشن حال امام
 و عیسی سال است از آن
 چه و وضع بر سر
 و عیسی سال است

این مذاکره و محترّات میان این و میان حفظ کردن و حفظ
 امام و در وقت مکرّمه و اول اخراجات است بلکه شاید مشیت
 و با عیسی که بعد از آن جمع میان مکرّمه و خشن و این ظاهر است
 علماء است بلکه جمع از ایشان مکرّمه کرده اند که غیر فقیر با
 جایز است میان مکرّمه و او غیر فقیر با در فقیر با آن مکرّمه
 و یکی نیست که قول اول موافق با مکرّمه است مکرّمه با مکرّمه
 غیر فقیر با در فقیر با باشد که در وقت طایر است چنانکه
 در کماله و مکرّمه **در صوم است** **در عیسی** و در وقت
 چند فصل است **در آیه** که مکرّمه در وقت عیسی سالان
 در وقت عیسی عبارت است از این سالان از مکرّمه است یا این
 در ماه رمضان نیک فریب بدون احتیاج با بیکه قصد روزه ما
 رمضان و در غیر رمضان عیسی است به نیک تعیین که این نیک
 روزه قضا است با کفاره است با روزه ناظر است و چه نام
 نیز است که مکرّمه و باقی نان نیست اگر چه تعیین در روزه
 ناظر بر اخراجات و اول است و در روزه نیک تعیین اخراجات

در صوم و چند فصل
 فصل اول

تیره و نیت است

و شایسته است و واجب نبودن نیت تعیین در آن باشد اگر چه
 تعیین است و وقت نیت شب است و طهارت است بخدا بد نیت
 و دفعه معتبر مثل ماه رمضان ظاهر هرگاه فراموش شود
 نیت در شب با عدل دیگر باشد و ظاهر این است که دانسته
 جایز نیست و هم چنین در دفعه فضا و نذر و طهارت و وقت نیت
 آنهاست و ظاهر بخدا بد مسئولان و هرگاه فعل منافی بود
 نگردیده باشد و معانی اطلاق حدیث و تفسیر بلکه هر چه
 از قریبها و غریبها در اینجا بیان نمود و غیر عمد و چو
 ظاهر شود و نیت نیت فزون میشود و اقوی آنست که نیت
 سستی را تا نیت نیت عز و یا قناب بنویسند نیت کوی
 انقدر رقیبی که آنکس ضایع تواند حساب شود و غروب مانده
 باشد و باید نیت مقدار منوی باشد با در شب دفعه هر
 که نیت اتفاق افتد کافی است اما پیش از شب جایز نیست شیخ
 طوسی ده در چند کتاب خود بخوبی زوده مقدم داشتی و
 نیت رمضان بر هلال آن بلکه این قول را نیست بقیه ای را داده

در شب با عدل دیگر باشد
 در دفعه فضا و نذر و طهارت
 آنهاست و ظاهر بخدا بد
 نیت نیت فزون میشود
 نیت سستی را تا نیت نیت
 انقدر رقیبی که آنکس ضایع
 باشد و باید نیت مقدار
 که نیت اتفاق افتد کافی
 است اما پیش از شب جایز
 نیست شیخ طوسی ده در
 چند کتاب خود بخوبی زوده
 مقدم داشتی و نیت
 رمضان بر هلال آن بلکه
 این قول را نیست بقیه ای را
 داده

پس اگر اجایی باشد و اگر نه چنانکه ظاهر این است که نیت پیش
 باشد که اشتغال وقت نیت و بر آرد الله تعالی و وقت حاصل
 نشد نیت معتبر و نیز قول مجاز بود نیت نیت که ظاهر
 علمای ما این است که مخصوص حال فراموشیست و حجاز و نیت
 که نیت جفته غلام ماه رمضان کافی است بلکه چند نفر از
 ادعای اجماع بر این مطلب کرده اند پس اگر اجایی باشد غرض
 کافی نبودن اقوی است چنانکه جمعی از متأخرین علمای ما اینند باینکه
 قول ابو حنیفه و ابی حنیفه و کسی است که روز سیم شعبان که شک
 باشد دفعه خواهد بگوید باید به نیت سنت بگوید و نه واجب
 پس هرگاه اتفاق افتد که اندوه رمضان شد کافی است
 دفعه که به نیت سنت گذشت اندوه رمضان است و هم چنین
 در هر روز معتبر که به نیت کوفه سنت باشد با علم داشتی و
 آن را ظاهر این است که دفعه یوم الشک به نیت واجب و در
 نیت کافی نیست نه از رمضان و نه از شعبان و هم چنین هر
 معز و کند نیت باینکه اگر رمضان است واجب و اگر شعبان

در شب با عدل دیگر باشد
 در دفعه فضا و نذر و طهارت
 آنهاست و ظاهر بخدا بد
 نیت نیت فزون میشود
 نیت سستی را تا نیت نیت
 انقدر رقیبی که آنکس ضایع
 باشد و باید نیت مقدار
 که نیت اتفاق افتد کافی
 است اما پیش از شب جایز
 نیست شیخ طوسی ده در
 چند کتاب خود بخوبی زوده
 مقدم داشتی و نیت
 رمضان بر هلال آن بلکه
 این قول را نیست بقیه ای را
 داده

سخت با آنکه چنانکه حجاب پیشود و اگر دریم الشک بقدر انظار
 داشت پس معلوم شد که از مقدار است بحد بد بخت و حجب
 میکند مالا بلکه هنوز ظاهر شده باشد و آن کافی است هرگاه
 مغلطی پیدا شده باشد اما هرگاه بعد از ظاهر معلوم شود
 واجب است که در بانی روح اسما کند و قضای آن روز را
 بگذارد **فصل دهم** در آنچه روزه دار باید لمس آن از آنجا
 و از چند چیز است خوردن و آشامیدن عادی مثل نان خوردن
 و پیوه و آب است و غیر عادی مثل سنک و خال و کلان و غیر
 ذلك و بی کوز است و جمیع خواه در پیش و خواه در پس اگر
 چهار اتال نشود و احوط بلکه اظهار فاسد شدن روزه است
 بر بی پیروی بی اتوال و نیز جمیع بر بی چهار یا ماه سایر
 اشهر و نوی و همین حکم است مدان که و کپی او شد خواه
 و خواه مرد و هم چنین طلبی کردن که اتال شود و چون
 ملازمه و بخور باشد و نیز سائید و غبار غلبه است بخلی
 که نغذای از حلقه نماید بلکه غیر غلبه نیز ملازمه اگر چه شکر

در اساک روزه دار
 و آن چند چیز است

فاسد نشد ز باشد بغیر غلبه و نیز بانی بود ز نجاست باشد
 تا آنکه طریح صلیح نماید و اظهر محضی بودن این حکم است
 و قضای آن اگر احوط شامل بودن سایر معذرات نیست
 خصوصاً روزه واجب و احوط طریح بودن بعضی و اسما و کپی
 و تقاس و در این حکم نجاست لکن ظاهر حدیث واجب بود قضای
 آنها است در بعضی و تقاس و جوی کفاره نیز گفته اند و این
 احوط است اگر چه اول نماید اظهر باشد و نیز و باید
 با اجابت تا استمر عیادت بر آن جواب تا صلیح که قضای آن
 خواهد شد چنانکه بعد مذکور میشود اما اخبار اول پس حرم
 نیست و واجب پیشود بسیار هیچ چیز مگر آنکه بعضی مثل
 اتال نکردن بخوابد که در امور وقت مثل دانسته باید ماندن
 جنابت خواهد بود و نیز واجب است اسما که دفعه لیکن
 بر چند اشعائی و رسول و ائمه و از ادعای پیغمبر و خود
 و راب و در حقیقت کردن بی مزاج و مکروه است حقیقتی
 و کشیدن چیزی بی و بی و خواستن سفر و شبیه آن که طریح

تمه و از تماس و فراش
 چیز خوردن و غیره

و بعضا از این ستر چپ بتر میزند که ماکند و فاسد میشود و دوزخ
 میکند زانکه ستر و خاندن طعام جهت طفل و چشیدن شود و
 و ستر از رضا طاهر است که چیزی که از حلق نگیرد و در صورت نداد
 و بدانکه چیزی که در دهان طاهر است که در دهانی چشیدن که در دهان
 و با اختیار و بعلی او در خواست و دوزخ و آنچه باشد با اختیار و
 در هر دوزخ که باشد هرگاه چیزی از مظهر او را و مظهری که باشد
 اندازه و از مظهری بعلی او در چیزی را و نیست و هم چیزی چپ
 نیست و کسی که چیزی بگوید و در چپ باشد با اختلاف
 و هم چیزی که بگوید و از مظهر او فرموده باشد و در اکثر
 لیکن هیچ طهری در کتاب مبسوط فضا و در اینجا و اصل
 و این قول احوط و اولیست بلکه شاید از حق باشد و در حکم
 اظفار چپ و پست افطار کردن بسبب نفعی در دوزخ و دوزخ
 از اجزای است اما جاهل است که نداند غلظت غلظت از مظهر
 مظهر است و بعلی او در دوزخ است که برای ارضاء است
 نکفاره و نکفاره پنهان است و مسواک در دوزخ است

نیمه و مسواک و نترک از

اگر چه چپ نر باشد بنا بر اشهر و اظهر هر چند احوط ترک
 مسواک کردن چپ است و مکره است بوسیله زن و نکفاره
 کردن ما ایشان جهت دوزخ و در یکم شهور و این کارها بیک
 عیب است و نکفاره این داشته باشد که احوط است بخوابد شد و
 سر مکر کردن چپ یکم دراز مشک باشد با المعی داشته باشد
 که عیب برسد و بیرون کردن خنجر که منعها بود و تمام
 هرگاه منعها بود و بیرون کردن کلاه خورشید و مکره نیست
 بریدن بنا بر مظهرهای خورشید بلکه از غلظت دوزخ و در
 مکر مشک که مکره است نزد چپ و باکی باقی نول نیست
 و در کدر حلقه بریدن نه فرو رفتن در آب جهت مکره
 نیست بل خون بخار را سر رسد و اینست که حرام است و نه
 مکره است نشستن زن در آب و بعضی حرام دانسته اند و
 حکما حرام است که اظهر باشد در بیان چپ یکم
 فضا و نکفاره با فضا و شفا واجب میشود بدانکه واجب است
 فضا و نکفاره هر دو بلا اشکال و شرب کردن هر چند غلیظ

مکرمات صایم

نیمه و نشستن زن در آب
 در قضا و نکفاره
 و قضا و نکفاره
 و کیفیات چپ

A circular library stamp from the National Library of the Islamic Republic of Iran, Tehran. The text inside the stamp is in Persian and includes the name of the library and the city.

۱۰۰